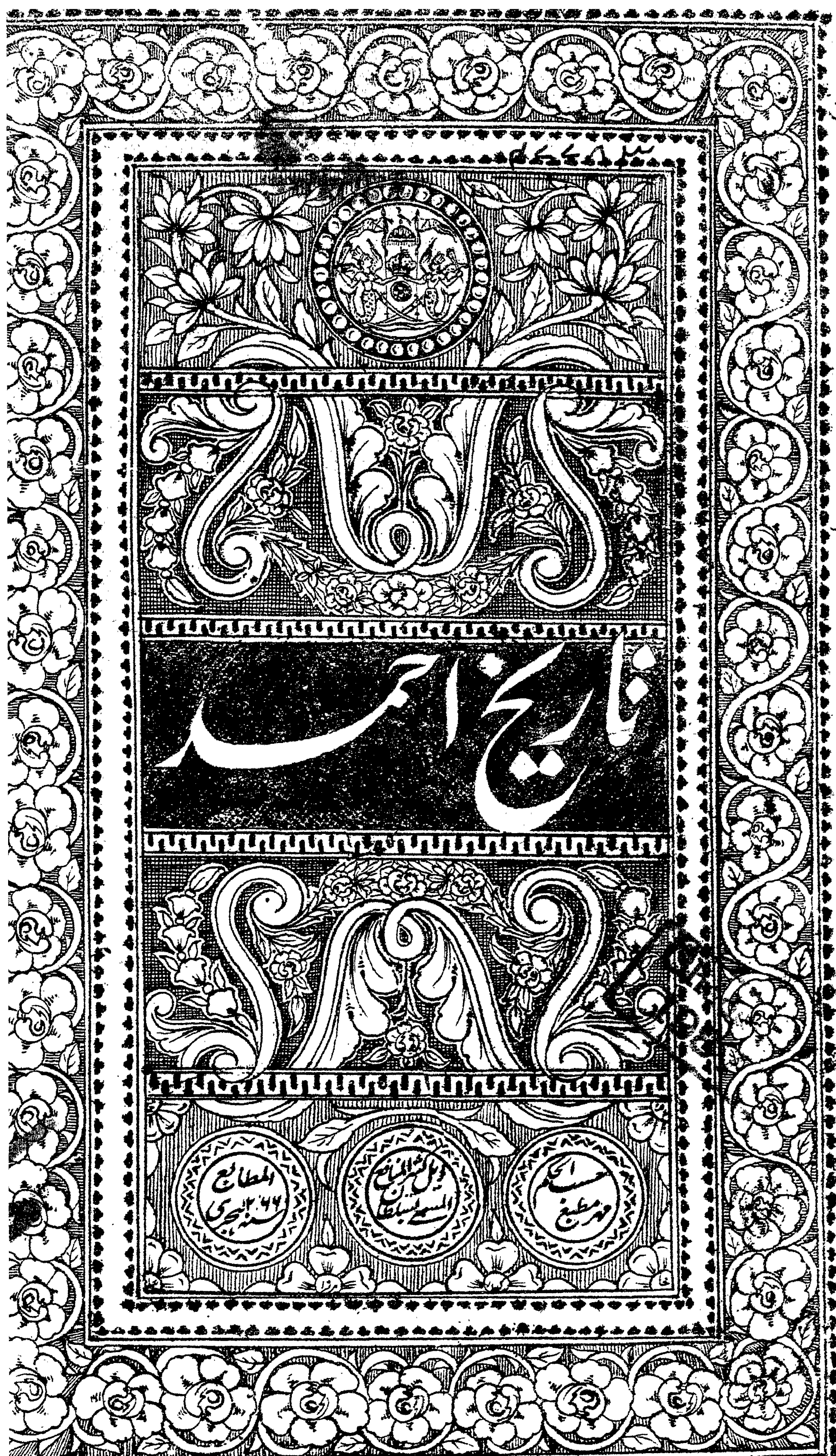

تاریخ احمد
حسب الحکم
مہر مطبع
المطابع
سنہ ۱۲۶۶ ہجری



بسم الله الرحمن الرحیم

علم افرازی بیر قلم میدان تحریر محمدت قهرمانی که جلوه نگار اولی الابصار و حصار ادراک ماهیتش سپر افکنده دشت حیرانیست * نخوت فروشی منشی فیض
تقریر ثنای سلطانی که در معرکه احصای مدائح عظمتش عساکر انظار حدید النظران جلادت شعار دست از پا نشناخته وادی حیرانی * امابعد
بر هر یکی از متفحص حالات سلاطین ذی تمکین ظاهر است * و مرفوع خاطر هر عقل باهر که پس از جدال و قتال کشورکشایان سلف در طبقه علیه درانیان
خلف مجاهدت پادشاه جمجاه گردون وقار خورشید اشتهار عالی نسب فرخنده حسب خاقان زمان قاآن دوران نور حدقه
ریاست زینت حدیقه امارت زور بازوی ابهت و بهادری مصقل زنگ زدای صوارم شهامت و دلاوری مصباح ایوان جلالت مفتاح
فلاح ایالت زینت اکلیل جهانبانی احمد شاه درانی تغمده الله بالغفران و نضر روحه ببشارات الجنان عجیب و غریب افتاده و ابواب حیرت
بچهره روی ناظران گشاده مردم روشن سوادان بسواد رشش منتظر است و نگاه صبح نفسان به بیاض منور موج سوی سطور بحر پیمای
ذره شناس و جدول حرفش تاب بیان ثنای محروم و مایوس نقطه نقطه ساحه بندوق شجاعت و نکته نکته عقده کشای غوامض مبارزت ولیست
بهوای [illegible] ارد و خاطر [illegible] که بجستجوی او عرق بر جبین تلاش نیاید بنا بر علیه این راه گم کرده منازل اعمال خیر و ثواب عبدالرحمن
[illegible] محمد روشن خان غفر الله الوهاب بجانب فضای انطباع نسخه مقدمة الاقبال عنان تاب شد چنانی از کلید مقصود دستیاب نظم

[illegible] آن بد و تا ز گشت — [illegible] رخ محبوب طرب [illegible]
شمع معانی شده روشن ازو — ارض معانی شده گلشن ازو
[illegible] سیده [illegible] خاکیان — ساخته [illegible] خاکیان
آینه جرأت و زور آوری — صاف شد از دیدن او صیقلی

[illegible] این همه مطبوع [illegible] آنست که حق جل و علا [illegible] جاعل ارض و سما زبان تقدس ترجمان را بدر ایکرمت و افضال مهر آسمان
[illegible] معانی بجواهر [illegible] مقال و منتظر حیابان معانی بنسیم لطافت تنسیم فکر و خیال سپهسالار جیوش خوش بیانی شهسوار
مرکب [illegible] فنون غریبه [illegible] علوم عجیبه فخر مصنفین سلف نازش مولفین خلف [illegible] بلیغان فصاحت شعار
[illegible] آثار مجموعه [illegible] منشی عبدالکریم صاحب ادام الله المتعال بالعطایا والافضال
[illegible] بدایع [illegible] بخشیده است [illegible] رسائی ذهن وقادش بغایة القصوی رسانیده از قلزم فکرش تالیف
[illegible] ایست [illegible] این گونه ترصیف ذره [illegible] آن اسوه مورخان زمن [illegible]
[illegible] گلشن [illegible] تشنیع خشک غزان [illegible] سحاب امن و امان اللهم تقبل منا انک انت السمیع العلیم

دیباچه از مصنف

حمد بی حد و ثنای بی عد سزاوار پادشاهیست که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ شان جلال وست و نعت فراوان و درود بی پایان ثنا خوانی
که لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ کنگره ایست از بلندی ایوان جمال او صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَعَلٰی آلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ اما بعد میگوید بندهٔ خاکسار واثم عبد الکریم
علوی که چون راقم را از تحریر تاریخ حال شجاع الملک پادشاه درانی که باعانت سرکار انگریزی در سنه ۱۲۵۵ هجری از مقام لودهیانه متعلقهٔ
هندوستان در ملک خراسان رفته و سرکشان را زیر و زبر نموده سریر آرای سلطنت آبای خود گردیده بود فراغت حاصل شد خواست که حال سلاطین
درانیه و نسب شان از ابتدای سلطنت احمد شاه درانی بر نگارد چنانچه بتلاش کتب حال ایشان را بهم رسانیده بطور مختصر و خلاصه درین اوراق ثبت
نموده زیرا که حال سلاطین درانیه را مورخین سابق کمتر نوشته اند و در ضمن حال شان شمهٔ از حضرات چشت علیهم الرحمة و بعضی از حال حکام ترکستان
بسبب قرب و اتصال ملک شان با افغانستان و شمار منازل از پشاور تا هرات رقم ساخته و از تاریخ امام الدین حسینی که در افغانستان تالیف
در از مانده حالات پادشاهان درانیه بکمال تحقیق تا سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری و عهد سلطنت زمان شاه پادشاه نوشته بود اکثر
روایات را درج این تاریخ نموده و از سال مذکور تا اختتام سلطنت شان آنچه از باشندگان کابل و قندهار و نواح آنها که معتبر و ثقات بودند شنید و تحقیق کرده در آخر این کتاب بر سبیل اجمال رقم

در بیان نسب سلاطین درانیه

باید دانست که قیس عبد الرشید نام شخصی بود از بنی اسرائیل که نسب آبای او به بنیامین بن یعقوب بن ابراهیم خلیل الله علیهم الصلوة میرسد و قیس مذکور در زمان
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم بسعادت اسلام فائز شد و از وی سه فرزند بوجود آمدند سربن و بیتن و غرغشت و از سربن دو فرزند پیدا شدند یکی شرف الدین
ملقب به شرخبون دوم خیر الدین مشهور بخرشبون از شرف الدین پنج فرزند باقی ماندند شیرانی و ترین و بریچ و میانه و اورمر از ترین ابدال
بوجود آمد گویند که او را آغاز نام دیگر داشت چون بخدمت خواجه ابو احمد ابدال چشتی قدس الله سره رسیده بخدمتگزاری مشغول شد روزی از راه
مهربانی او را بخطاب ابدال مخاطب فرموده دعای خیر کردند از آن زمان او با بدال مشهور شد و اولاد او بابدالی معروف گشتند و افغانان در روزمره
خود ابدال را اودل میگویند و از ابدال دو فرزند باقی ماندند زیرک و پنجپاو و از زیرک سه پسر شدند کلان همه پوپل و الکو و بارک و پوپل شش
پسر داشت اسمعیل و حسن و بامی و بادو و ایوب و قلندر و از بامی پنج پسر بظهور آمدند کلان همه صدو و صالح و علیخان و ریتک و اورک و احمد و
صدو دو پسر بود یکی خواجه خضر که مرد خدا اندیش ریاضت کیش بود تمام مردم افاغنه سر بر خط فرمان او نهادند و نذر و نیاز پیشکش او می نمودند احمد شاه پادشاه
درانی از اولاد همین خضر بن صدو است و خضر را برای بزرگی در آن ملک خواجه می گفتند و پادشاه مذکور را صدوزئی چون از قدیم مردم
افغان با خواجه خضر جد امجد پادشاه موصوف بواسطه عقیدت ولایت داشتند بهمان عقیدت آداب خاقان ممدوح را بعد نادر شاه بر سریر
سلطنت نشانیدند و خدمت را واسطه سعادت پنداشتند و پسر دوم صدو مذکور کامران است که اولاد او را کامران خیل میگویند و جد
معتمد الدوله وفادار خان که مدار المهام سلطنت زمان شاه پادشاه است الغرض تمامی قوم افاغنه احمد شاه را سعادتمند دانسته هیچگاه سر
از حکم و فرمان او نه پیچیده مستعد جانفشانی بودند و شمشیر کشیدن و باغی و بی ادبی نمودن برای نفس خود برین خاندان الی الیوم
از جملهٔ افعال ذمیمه و خصال نکوهیده میدانند و همچنین تابع اوامر و نواهی اولاد بزرگوار احمد شاه درانی که سریر آرای سلطنت شدند بدل و جان مستعد

در بیان آمدن نادر شاه بعزم تسخیر خراسان و آغاز سلطنت احمد شاه درانی

هرگاه نادرشاه از نظم و نسق ایران فراغت حاصل نمود داعیه این کرد که سلطان غلجه را نیز زیر کند و دار القرار قندهار را که از وطن قدیم آن گروه است فتح
نموده در اختیار خود درآرد چرا که سلاطین غلجه دران هنگام بسیار آرام طلب و ضعیف شده بودند و نااتفاقی و خلاف باهم علاوه آن و قوم ابدالی که متوطن هرات
در نواح آن بودند و در سال یکهزار و یکصد و بست و نه هجری عبدالله خان صدوزی جد اعلای سلطان جد امجد احمد شاه درانی با پسر خود محمد زمان خان و دیگر
خویش و تبار از ملتان آمده در هرات مالک و مختار کل قوم ابدالی که تخمیناً شصت هزار خانه بوده باشند شده بود و اراده خروج و طمع حکومت هرات داشت
و عباس قلیخان شاملو که از طرف پادشاه ایران شاه حسین صفوی حکومت هرات داشت و حینی که آثار فساد در ناصیه حال عبدالله خان مذکور مشاهده کرده
او را با پسرش محبوس ساخت و هرگاه قزلباشیه هرات شوریده عباس قلیخان مذکور را بیدخل ساختند عبدالله خان فرصت یافته از حبس فرار نمود
و سمت کوه دوشاخ برفت و در آنجا قوم خود را فراهم نموده متوجه هرات گردید جعفر خان حاکم هرات بریک فرسخ از شهر بیرون آمده با عبدالله خان
جنگ نموده دستگیر شد خان مذکور شهر هرات را محاصره نموده هواخواهان او را از راه برجی که به برج فیلخانه مشهور است در شهر داخل کردند درین
معرکه بسیار مردم از طرفین قتل شدند و اهل شهر تاراج گردیدند و تمام شهر هرات و قلعه فراه که تعلق بمحمود غلجه قندهاری داشت نیز تصرف داده محمود
غلجه ولد میرویس پادشاه قندهار بر سر قلعه فراه فوج کشی نمود دران هنگام اسدالله خان یکی از عزیزان جد احمد شاه از قلعه برآمده جنگ عظیم نمود کشته شد
و قلعه مذکور بدست محمود بنا بر چند مدت برین نهج بود و افواج ایران متواتر بهرات آمده از اقوام ابدالی شکست خورده برگشته میرفت تا اینکه
نادرشاه خود عزم خراسان نموده نواح هرات را مضرب خیام گردانید درین عرض زمان سردار و رئیس هرات مسمی زمان خان پدر دولت خان ابدالی عبدالله خان
صدوزی جد احمد شاه را قید نموده گشت و ابدالیان الله یار خان ابدالی برادر محمد خان را از ملتان آورده سردار هرات کردند همه ابدالیان اتفاق کرده
زمان خان مذکور را از هرات اخراج نمودند چون رایات نادری بهرات رسید ابدالیها باز آغاز حرب نمودند روزی در عین کارزار حاجی مشکین خان
ابدالی بجاسوس خود گفت که خبر تحقیق بیار که نادرشاه در کدام قول استاده است و چه نوع لباس بر دارد تا که امروز تردد نموده خود را بنادرشاه
رسانم کاری نمایان بظهور آرم یا ازین مرحله هلاک نجات خواهم یافت و یا خود را فدای قوم خود خواهم ساخت جاسوس دریافت کرده او را اطلاع داد شاه نشان
داد مشکین خان اسپ شجاعت در میدان همت جولان داده بعد جد و کد بسیار خود را تا نادرشاه رسانید و زخم نیزه کوته کشاف بران پادشاه و زیر پوشانید
بر پای نادر رسیده مجروح ساخت چون معرکه جنگ بطول انجامید مردم ابدالی از نایابی غله به تنگ آمدند و قوم ایماق و جمشیدی و تایمنی مغول
و تورانی رئیس نواح هرات رجوع بنادرشاه نموده بملازمت او رسیدند الله یار خان سردار قوم ابدالی چون تنها ماند و نیز امان خواه شده بملازمت نادری
مستفیض گشت نادرشاه حکومت هرات را باز بدستور باله یار خان ابدالی عنایت فرموده و فوج ابدالی را همراه گرفته متوجه تسخیر قندهار گردید حسین
شد غلجه مذکور مستعد حرب گردیده متحصن قلعه قندهار گردید چون از تحصن به تنگ آمد زینت نام خواهر بزرگ خود را که کلید عقل او بود با چند سوار
دیگر بحضور نادر فرستاده امان طلب گشت و بعد امان یافتن از حضور نادری با تمامی سرداران و الوس خود بآستان معدلت پناه شاه رسیده معزز
شد شاه همه را مورد عنایت الطاف ساخته او را مع اولاد و اقربا باشیر روانه مازندران فرمود تا در آنملک رفته سکونت ورزد و ذوالفقار خان ابدالی
را با برادرش احمد خان که بعد از آن احمد شاه پادشاه خواهند شد و در قید غلجه بودند بعنایات بسیار سرافراز فرموده مواجب فراخور حال شان معین ساخته
متعین مازندران نمود و بعده شهر و قلعه قدیم قندهار را ویران ساخته شهر و قلعه نو آباد و نادرآباد موسوم کرده دار الحکومه خود نمود و قیدیان ابدالی را
با سرداری الله یار خان ابدالی و همراهان قندهار را بحسب مرضی خود خلاص فرموده هر یک را با وطن آبائش رسانید و ایالت قندهار را به عبدالغنی خان
الکوزی عنایت نموده حکم کرد که ایلات ابدالی نواح خراسان و نیشاپور کوچیده در قندهار و محالات آن سکونت کنند و غلجه و هوتکی بجای ایشان
رفته در نیشاپور استقامت ورزند از آن زمان ریاست وطن قوم ابدالی قندهار شد و الا سابق ازین وطن و ریاست شان هرات و خراسان بود
و بعد از نظم و نسق قندهار رایات نادری بسمت هندوستان متوجه شده وارد کابل گردید مردم آنجا بجنگ پیش آمدند بحکم نادر توپ قنباره

زابر کوه بر ره و نصب نموده از گوله زنی کار بر اهل لشکر تنگ ساختند بالآخر شاه درگاهی تریس آنجا بملازمت رسیده امان یافت و از انجا موکب شاهی متوجه پشاور شد
ناصرخان که از طرف پادشاه هندوستان صوبه دار آنجا بود افغانان یوسف زئی وغیره را متفق ساخته و دره خیبر را بند نموده مستعد جنگ نشست نادرشاه
بسبب بند شدن دره مذکور تا یک ماه و چند روز آنطرف دره توقف نمود آخر الامر سردار نام افغان ورکزئی نادر را با دوازده هزار سوار از راهی که امیر تیمور از
هندوستان برده بود در پشت لشکر ناصرخان رسانید ناصرخان جنگ کرده شکست یافت و مجروح دستگیر شده بحضور نادر آمد و چندی مدت نظربند مانده آخر از نواح
لاهور با ایالت پشاور و کابل سرفراز شد چون رسیدن نادرشاه در شاهجهان آباد مشهور است حاجت بتسطیر و تحریر آن نیست اینقدر برای اظهار قوم
ابدالی که منجمله آن احمدشاه درانی بود بقلم آمده و در ابتدا بزرگان احمدشاه از ملتان که قدیم ماوا و منشای شان بود بهرات رفته سردار و ریش قوم گردیدند
و نزد بعضی تولد احمدشاه نیز در ملتان شده بود در صغر سن همراه والد بزرگوار خود محمد زمان بهرات و قندهار رفت و از احمدشاه در حضور نادرشاه خدمات بلند و ترددات
ارجمند بظهور آمده مدام بحضور نادر میماند و نادرشاه از ایشان بسیار راضی و خشنود بود چنانچه اکثر در بار عام بحضور امرا و ندمای خود میفرمود که در ایران و توران
و هندوستان مردی ستوده خصال مثل احمد ابدالی نیافته ام و او را با سه چهار سوار ابدالی تجربه کار و صاحب کلاه را از خیمه گاه و سراپرده خود جدا نمی فرمود
روزی نادرشاه بر کرسی زرنگار نشسته تفرج می نمود و احمدشاه روبروی او باادب ایستاده بود نادرشاه او را دیده فرمود که ای احمد پیش بیا چون قدری
پیش رفت باز فرمود قریب تر بیا چون با ادب و عجز تمام نزدیک تر رفت فرمود ای احمدخان یاد باید داشت که بعد من سلطنت تو خواهد رسید باید که با اولاد من
بخوبی پیش آئی احمدخان عرض کرد قربانت شوم اگر قتل کردن فدوی منظور جناب است حاضرم حاجت فرمودن این قسم سخنان نیست نادرشاه
فرمود مرا یقین است که تو بعد من پادشاه خواهی شد با اولاد من نیکی کنی و حقوق من بجا آری آخر همچنین شد و همچنین پیشگوئی را حمل بر کرامات نادر
میتوان نمود بهرحال احمدشاه کلام معجز نظام نادرشاه را منقوش خاطر داشته در تواضع و تکریم اولاد نادری بسیار میکوشید و مشهد مقدس را بالکل باختیار
شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه که از بطن فاطمه سلطان بیگم بنت سلطان حسین صفوی بود گذاشته خود مدد و معاون شان میماند و تیمورشاه
ابن احمدشاه نیز برین عهد و مواثیق نادری پسران شاهرخ میرزا که کور را از قید و بند قوم ایشان رها کنانیده بمشهد مقدس رسانید و تیمورشاه یکی از دختران شاهرخ میرزا را بجهت
درخواست برادران او بعقد شرعی در آورده و سر حلقه خواتین خود ساخت و تعظیم و تکریم اولاد نادرشاه را بسیار میفرمود تا سال یکهزار و دو صد و سیزده هجری همین
سلوک از خاندان احمدشاهی بنسبت بدودمان نادری جاری بود

در بیان جلوس فرمودن احمدشاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان

چون بر مزاج نادرشاه بعد تحقیق مذاهب نابینا کردن فرزند سعادتمند خود رضاقلی میرزا انواع وحشت و قهاری غالب شده بود که از مردم قزلباش و افشار هر روز
تا صد و چهل کس بقتل میرسانید بنابران مردم قوم او با علی قلیخان حاکم هرات سازش نموده بر قتل اینچنین پادشاه عدیم المثال مستعد و آماده گردیدند هنگامیکه رایات
اقبال نادری رونق افزای فتح آباد دو فرسخی خبوشان بود در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و یکصد و شصت هجری محمدخان قاجار ایروانی
موسی بیگ ایرلو افشار طارمی و قوجه بیگ افشار ارومی بصلاح محمد صالح خان قرقلوی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی وغیره جمعی از کشندگان که پاسبان
بارگاه دولت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه شاهی شدند و سری را که مسجود سران عالم و گردنکشان جهان بود بریدند و در اردوی معلی انداخته
بی جگرکان طفلان ساختند دران حین یکی از غلام حرم سرای نادری احمدشاه را ازین حال مطلع نمود او مع سه هزار سوار دسته ابدالی مسلح و مکمل تمام شب
بیان سوار آماده ماند و صبحی از طبقه اوباش افشاریه و فتنه انگیزان قزلباشیه جنگ و جدل نموده آن گروه را هزیمت داده بجانب قندهار روانه شد

نقل است

سابق ازین به سه سال چهار شتا نام روشنی از سکنای لاهور وارد اردوی نادرشاه شد که اکثر خیمه های خود را از پلاس استاده کرده بود بسیار اسیران گلگون آن

بیشتر مثل طفلان و بازی مشغول میماند هرگاه احمد شاه برای سلام نادرشاه از آن راه میگذشت بدرویش مذکور رسم سلام میگزارد و میفرمود ای احمدخان
تبارکی سلطنت توام احمد شاه ازین سخنها اعتقاد تمام بخدمت آن درویش داشت چنانچه در روز مقتول شدن نادرشاه آن درویش را همراه گرفته
بقندهار روانه شد بجلادت و تهوری تمام از آن مکان پرشور و فغان خود را بکنار کشید چون یکدو منزل از اردوی نادری بدر رفت آن درویش
احمد شاه را گفت که اکنون تو پادشاه شدی احمد شاه گفت حضرت من لیاقت سلطنت و اسباب حشمت آن ندارم درویش مذکور صفه از گل ساخته
دست احمد شاه را گرفته بران نشانید و گفت این تخت سلطنت تست و کاه سبز بر سرش گذاشته فرمود این جقه خلافت تو و تو پادشاه درانی
از امروز احمد شاه قوم خود را که با بدالی شهرت داشت ملقب ساخت و خود را احمد شاه درانی موسوم فرمود و از همان میان سه چهار هزار کس همراهی خود شاهولیخان
بامیزی را بخطاب اشرف الوزرا و رتبه بلند وزارت سرفراز نمود و سردار جهان خان را خانخانان و سپهسالار و قلیچ پسند خان را امیر لشکر و همچنین
هر کس را از خور حوصله بخدمات و مراتب سربلند ساخت و از انجا کوچ بکوچ بنواحی هرات رسید و از انجا بی آنکه بتسخیر آن شهر و قلعه بپردازد از راه هرات گذشته
بدار القرار دار ایالت قندهار آمد و سبب عدم تعرض بهرات آن بود که اعتماد بر مردم همراهی خود نداشت و شنیده است که موافق اندیشه یا منافق تقضا الهی خان
آخته بیگی از سرداران نادری و نواب ناصرخان حاکم کابل و پشاور در همان هنگام مداخل ملک خود فراهم آورده برای نادرشاه می بردند چون
بقندهار رسیدند برای رفع ماندگی راه در انجا چند روز مقام نمودند که درین اثنا احمد شاه در قندهار نزول اجلال فرمود چپاچیان بموجب حکم سلطانی خبر
کشته شدن نادرشاه و نوید سلطنت احمد شاهی بگوش صغیر و کبیر رسانیدند چنانچه تمامی خزانه و اموال همراهی ناصرخان در سرکار احمد شاهی
ضبط شد و آخته بیگی در نظربند ماند بالآخره بارباب محرا گردید و بعد از چند ایام بقولی گریخته و بروایتی بموجب حکم احمد شاه رهائی یافته در
پشاور رسید و افواج خود را فراهم آورده بقصد شورش گردید احمد شاه در قندهار بمراسم جلوس پرداخته سرانجام امرا و رفقای خود را
بمراتب بلند و مناصب ارجمند و عنایات خلاع فاخره و جیغه مرصع سرفراز نمود و سکه بر وجوه دراهم و دنانیر بدین مضمون مسکوک شد

سکه

حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه سکه زن بر سیم و زر از اوج ماهی تا بماه و در مهر این عبارت کنده بود الحکم لله یا فتاح احمد شاه دردرانی
و صورت طاوسی در خاتم شریف منقوش کرده بودند و شکل خاتم مدور و مطول صراحی نماست شخصی از رفقای ناصرخان نقل کرده
که روزی من همراه آقای خود بدربار احمد شاه درانی در قندهار رفتم دیدیم که احمد شاه بر تخت نشسته و درویشی سر و پا برهنه با تن عریان و جسم
خاک آلوده مانند خواب دیده هر دم دست بگوش و بینی احمد شاه رسانیده بسمت خود میکشد و میگوید ای افغان دیدی که ترا پادشاه کردم
و احمد شاه با نیاز تمام سرنگون با او کلام میکند چون از مردم دربارخانه حال آن درویش استفسار کردم گفتند که صابرشاه نام دارد و همین
درویش بود که بعد چندی در لاهور در میان خویش و اقربای خود آمده بطور مجاذیب در کوچه و بازار با آواز بلند میگفت که من نشان و علمهای احمد شاه
درانی را درینجا استاده خواهم کرد در آن زمان شهنواز خان ابن خان بهادر زکریا خان که صوبه دار لاهور بود از روی تعصب نفسانی و جهل و نادانی
آن درویش مظلوم را قتل کنانید شاه درانی بعد از بر او زانش البسیار توقیر و عزت میکرد و شهنواز خان نیز بعد قتل کنانیدن آن درویش کم
سرگردان و پریشان شده جان داد بالجمله احمد شاه بعد از نظم و نسق ولایت قندهار و فرمانبردار شدن کل ایلات درانیه بعهد و مواثیق بعزم
تنبیه و تادیب ناصرخان و تسخیر ملک روانه کابل و پشاور شد چون رایات احمد شاهی وارد غزنی گردید حاکم آنجا که از طرف نادرشاه بود بجنگ
پیش آمده شکست فاش خورد شاه حکومت غزنی را بیکی از معتمدان تفویض فرموده متوجه کابل شد حاکم آنجا که گماشته ناصرخان بود تاب
مقاومت افواج احمد شاهی نیاورده بسمت پشاور فرار نمود در آن هنگام احمد شاه با فر و دولت داخل ارک کابل گشت و بعد انتظام آنجا بطرف
پشاور توجه نمود هنوز اردوی او در راه بود که ناصرخان مستعد جنگ شده اول بر سر عبد الصمد خان محمدزئی که از عمده سرداران پشاور و رئیس ملک
دوآبه هشتنغر که بجانب شمال پشاور بفاصله شانزده کروه است آمده بیوش یعنی جنگی خفیف نمود عبد الصمد خان بدریافت حال توجه احمد شاه بجانب

از دو آگه گریخته بطرف اردوی شاهی روانه شد ناصر خان بسیاری از تپسماندگان را بقتل رسانیده بپشاور مراجعت کرد و عبد الصمد خان قریب جلال آباد بسعد
با سردار جهانخان خانخانان که مقدمة الجیش پادشاهی بود ملحق گشته بمعیت او روانه پشاور گردید ناصر خان باستماع آمد افواج قاهره شاهی از
پشاور گریخته داخل اتک گردید عبور دریای سنده کرده بملک چچ هزاره پناه برد و احمد شاه با فتح و فیروزی داخل پشاور شد سرداران ملک و قوم افاغنه نواح
پشاور بملازمت شاهی فائز شده مطیع و فرمانبردار گردیدند شاه از آنجا برای تنبیه ناصر خان سردار جهانخان سپهسالار فوج خود را با سپاه جرار در ملک چچ هزاره فرستاد چون
سردار مذکور عبور دریای سنده نمود ناصر خان تاب مقاومت در خود ندیده بسمت لاهور گریخت مال و اسباب بغنیمت بدست افواج شاهی افتاد و سردار جهانخان
مظفر و منصور مراجعت نموده در پشاور رسیده داخل اردوی شاهی گردید احمد شاه بسبب بعض امور ضروری از پشاور مراجعت بقندهار فرموده بضبط بعض ممالک خراسان مشغول گشت

دربیان توجه فرمودن احمد شاه درانی بطرف هندوستان

چون احمد شاه از انتظام ملک قندهار و کابل و پشاور و بعضی از ملک خراسان فراغت حاصل کرد قصد تسخیر هندوستان را پیش نهاد خاطر عاطر نموده در سنه ۱۱۶۱ هجری
با فوجی جرار و سرداران نامدار که قریب دوازده هزار سوار بوده باشند از اتک و قلعه رهتاس گذشته از دریای سنده و دریای جهلم و چناب که اعظم دریای پنجاب است پایاب عبور نموده
وارد لاهور شد چون در آنجا شهنواز خان ولد خان بهادر زکریا خان همشیره زاده قمر الدین خان وزیر صوبه بود و یحیی خان برادر کلانش جنگیده و از انهزمت داده ملک
و محتاج جمیع امورات مالی و ملکی شده بود عرضداشتی متضمن ورود لشکر شاه درانی بحضور محمد شاه پادشاه هندوستان نوشته استدعای امداد و کمک نموده فوج
از شاهجهان آباد بمدد او روانه نشده بود که شاه درانی در نواح لاهور نزول اجلال فرمود شهنواز خان از هیبت فوج درانی بی جنگ و جدال روانه شاهجهان آباد
شد مال و اسباب و آلات حرب از قسم توپ و جزایل و شاهینک یعنی زنبورک و باهنا وغیره که در لاهور گذاشته رفته بود بضبط سرکار شاه درانی درآمد و چنبو
و بانو وغیره راجگان کوهستانی وکلا را بحضور شاهی فرستاده مطیع و منقاد شدند و زمینداران و رعایای کل پنجاب و رئیسان آنجا حلقه اطاعت شاهی
بگوش کردند محمد شاه پادشاه باستماع خبر ورود شاه درانی در لاهور شهزاده عالیجاه احمد شاه خلف الرشید خود را مع نواب قمر الدین خان وزیر ممالک و نواب ابو المنصور خان صفدرجنگ
و دیگر امرای عظام دولت خود که قریب یکصد و پنجاه بوده باشند بمعیت افواج بسیار و توپخانه آتشبار برزد احمد شاه درانی رخصت نمود و ایسری سنگه راجه جیپور
که سرآمد راجهای هندوستان بود با فوج کثیر و زمینداران اطراف سرهند مثل جمال خان تالبری و رای کله زمیندار جگراون و آله سنگه جاٹ زمیندار پٹیاله وغیره نیز
در لشکر شهزاده حاضر شدند و عبد الله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله که بطریق یرغمال در شاهجهان آباد بودند همراه رکاب نواب وزیر الممالک آمده
و چون افواج هندوستان بنواح سرهند رسید علی محمد خان روهیله که از طرف پادشاه هندوستان حکومت سرهند داشت باستماع خبر توجه شاه درانی دریای جون را
عبور نموده از راه سهارنپور روانه آنوله و بسولی که وطن خود کرده بود گردید نواب قمر الدین خان وزیر احمال و اثقال و حرم سرای خود را مع عبد الله خان و فیض الله خان پسران
روهیله که در قلعه سرهند بحفاظت گذاشته خود جریده مع افواج بحر امواج متوجه لاهور شد احمد شاه درانی باستماع این خبر لشکر هندوستان را پشت داده چون برق و باد خود را در سرهند
و بجلادت تمام قلعه را متصرف گردید مال و اسباب را ضبط فرموده پسران علی محمد خان را نیز علاوه مال و اسباب همراه گرفته و اردوی خود را در سرهند گذاشته و سردار عبد الله خان اردوبا
را حاکم آنجا ساخته مقابل لشکر هندوستان شد بمجرد شنیدن این خبر نواب قمر الدین خان سراسیمه شده روانه سرهند گشت و تلاقی عسکرین در قصبه منوپور که شش کروه
از آنجا واقع بود و بمداومت چندی جنگ قراولی در میان ماند آخر ایسری سنگه مع همراهیان هفتاد هزار از روبروی مقابل فوج درانی درآمده تاب شمشیر فوج ابدالی نیاورده
بگریخت و ایسری سنگه بوطن خود نفس راست کرده بر روی دارین گردید الا قوم راجپوت بعد لباس زرد پوشیدن از میدان جنگ منکر نشدند الغرض تا
شام روز در معرکه جنگ گرم ماند تا آنکه روز جنگی صعب از صبح تا شام واقع شد و هزارها مردم در جنگ مقتول و مجروح گردیدند و صباح آن یکی گوله جانستان
قوله از توپخانه درانی در خیمه نواب قمر الدین خان وزیر رسیده کار او را تمام ساخت این است از عجایبات مقدرات الهی که باشیر گوله چندین هزار خیمه را گذاشته
چون اجل ناگهان تا بسر وزیر رسید در آن حال پسر وزیر معروف به میر منو بر سر لاش پدر آمده گریه و زاری آغاز نهاد احمد زمان خان پنجهزاری منصبدار پادشاهی

که مرد تهور پیشه صاحب تدبیر بود بعملش معین الملک یعنی میر منو مذکور پرداخت که این وقت گریز و زاری نیست برخیزید و مردانه کمر همت بسته با غنیم جنگ کنید و آورا
شکست دهید الغرض معین الملک خبر فوت وزیر را مخفی کرده با تمامی سرداران فوج سوار شده با فوج درانی مقابله نمود و جنگی صعب اتفاق افتاد درانیان در
عین کارزار چند ارابه بان را که در ضبطی سوال شهنوازخان صوبه دار لاهور بدست شان آمده بود بسبب ندانستن طریقه سر دادن آن روی آنها را بطرف فوج خود
کرده یکبارگی در همه آتش در دادند بانهای مذکور در لشکر درانی گردش نموده چون برق سوختن شروع کرد درانیان از وقوع این مصیبت از غایت هراس میگریختند
و میگفتند که این بلایی است از هندوستان آمده شاه کو شاه کو میگویند یعنی حضرت پادشاه ما کجا است غرض تمامی انتظام فوج درانیان برهم خورد احمد شاه بملاحظه
حمق درانیان ثابت قدم ماند و غلامان صف شکن را اول بسته مع پسران علی محمد خان بطریق یلغار روانه ولایت شد و عبدالله خان اردو باشی از همه
اردوی شاهی از میان محل خود گرفته عقب شاه روانه گردید و هیچ تدبیری از لشکر هندوستانی چنان نشد که بر اردوی شاه درانی دست انداز شوند مگر میر منو
معین الملک تعاقب شاه نموده بدلاوری تمام بلاهور رسید و باقی فوج با شهزاده احمد شاه بدار الخلافه شاهجهان آباد مراجعت کرد در اثنای راه خبر شهادت رسید
که محمد شاه پادشاه جان بحق تسلیم شد اول از همه این خبر وحشت اثر بصفدر جنگ رسید او بحضور شهزاده رفته بعد ادای لوازم تعزیت و شرایط ماتم قدر سلطنت
گذرانیده عرض نمود که خلافت بذات با برکات حضرت مبارک باشد از آن زمان نواب صفدر جنگ بپایه علای وزارت رسیدند و سابق میر آتش توپخانه
پادشاهی و صوبه دار ملک اوده واقع بلاد شرقیه بود بعده بمیر منو مذکور صوبه داری لاهور و ملتان مقرر شده فرامین از حضور احمد شاه پادشاه صادر گردیدند میر منو
معین الملک با ناچاری در لاهور قیام نموده و بنظم و نسق آنجا پرداخته تمام ملک پنجاب را تحت فرمان نموده نشست احمد شاه درانی بجرات و دلاوری
تمام مع جزو کل اسباب خود گرفته داخل قندهار گردید و باقی فوج و اردوی او که در سرهند گذاشته بود نیز در انجا رسید ط ط ط ط

در بیان عزم نمودن احمد شاه درانی بار دوم بقصد تسخیر هندوستان و مراجعت نمودن از پنجاب

چون در قندهار این خبر بسمع شاه درانی رسید که نواب قمر الدین خان وزیر بضرب گوله توپ شاهی و محمد شاه پادشاه هندوستان باجل طبعی ازین جهان درگذشت
بسیار افسوس کرد که اگر اینحال مرا در هند معلوم میشد بی انتظام نمودن آنملک هرگز مراجعت بقندهار نمیکردم بآنحال باز احمد شاه درانی با ایلات و حشمات
ممالک محروسه خود و با سامان و تزک تمام دفعه ثانی روانه هندوستان گردیده فضای لاهور را مخیم سرادقات خود ساخت میر منو صوبه دار لاهور سامان جنگ
مهیا ساخته آماده حرب گردید و کوره مل کهتری دیوان خود را مع افواج بسمت شاهدره که دو کروه از لاهور آنروی دریای راوی واقع است رخصت فرمود
دیوان مذکور در جنگ آخر کشته شد و مردم فوج معین الملک هزیمت خورده داخل لاهور شدند درانحال میر منو دیگر قصد جنگ با شاه درانی نکرده بدست اط
شاه ولیخان وزیر یا کسی از رفقای خود بملازمت پادشاه موصوف فائز گردید احمد شاه درانی از راه مطایبه از میر منو پرسید اگر من بدست تو می افتادم با
من چه سلوک میکردی گفت سر حضرت را بریده بحضور پادشاه خود میفرستادم شاه گفت که اکنون تو در اختیار ما هستی با تو چه سلوک نمایم معین الملک میر منو
عرض کرد که اگر پادشاه رحیم و کریم هستی بخش و عفو جرائم بفرما و اگر جابر و ظالم و بیرحمی بکش شاه از سخنان راست گوئی او مسرور گشته بسیار توجهات
بحالش مبذول داشت و بعنایت خطاب فرزندخان بهادر رستم هند و بعطای خلعت فاخره و اسپ خاصه و شمشیر سرفراز فرمود و نسقچیان همراه او کرده
حکم نمود که احدی از قشون شاهی در لاهور نرود و بر سکنای آنجا ستم و تعدی نکند حکومت و ریاست معین الملک بدستور در لاهور برقرار ماند معین الملک
نذرانه که لائق حضور پادشاهی بود داخل خزانه عامره نموده از طرف پادشاه درانی مختار تمام صوبه لاهور و غیره بدستور ماند و انضمام صوبه ملتان نیز
درهمین سفر صورت بست و خود احمد شاه از ملک پنجاب مراجعت فرموده داخل قندهار گردید و هر دو صوبه یعنی لاهور و ملتان داخل ممالک محروسه
درانیه درین یورش گشتند و احمد شاه در قندهار شهر نادرآباد را ویران ساخته شهری دیگر موسوم باشرف البلاد احمد شاهی قندهار بنا
نهاد چنانچه حال همین شهر احمد شاهی قندهار آباد است و شهر هرات که از عمده بلاد خراسانست نیز در تصرف اولیای دولت درانیه آمده شهد مقدس

با افواج آن لشکر پیچ بر اینجا در شاه بگذاشتند و بعد چند سال از مراجعت احمد شاه درانی و قندهار معین الملک میر منو بمرض هیضه در لاهور قضا کرد و مغلانی بیگم
زوجه صوبه دار متوفی مذکور ملک و فوج را در اختیار خود کرده بهکاری خان ولد روشن الدوله طره باز خان مرحوم را که مختار و مدار المهام سرکار معین الملک بود بتهمت
اینکه شوهرش را زهر داده کشته است بقتل رسانید و خود مختار تمام امور مالی و ملکی گردید و آدینه بیگ خان که از ملک دو آبه وارد لاهور بود مغلانی بیگم از و
متوهم شده دو دسته فوج را بوساطت سردار جهان خان خانخانان بهادر از قندهار طلب نمود ازین وجوه در ریاست و صوبه داری لاهور خلل و فتور واقع شد

در بیان توجه احمد شاه درانی دفعه سوم بطرف هندوستان و رسیدن او تا شاهجهان آباد

چون خبر وفات معین الملک میر منو و برهمی انتظام لاهور و ملک پنجاب مسموع احمد شاه درانی شد با عساکر بسیار از قندهار نهضت فرموده وارد لاهور شد
مغلانی بیگم بذریعه سردار خان مذکور ارادت بحضور پادشاه بهم رسانیده همراه اردوی معلی گردید چون پادشاه یلغار کوچ بکوچ از راه سرهند بلا مزاحمت
احدی وارد نواح دار الخلافه شاهجهان آباد گشت نواب نجیب الدوله بهادر قریب بکرنال بملازمت والا احمد شاه مستفیض گشت و عماد الملک غازی الدین خان
وزیر مع عالمگیر ثانی پادشاه هندوستان بطریق استقبال رفته در قصبه نریله که ده کروه از شاهجهان آباد بسمت سرهند است با احمد شاه درانی ملاقات نمود احمد شاه
بسیار تفقد و مهربانی نسبت عالمگیر ثانی مبذول داشت چنانچه باتفاق یکدیگر داخل دار الخلافه مذکور شدند احمد شاه درانی بواسطه سردار جهان خان انتظام الدوله
خانخانان پسر قمر الدین خان وزیر پنجاه و چهل لک روپیه طلب فرموده تا او را منصب علای وزارت و مدار المهامی هند اعنایت فرماید انتظام الدوله با وجود طلب مکرر
خست و بخل انکار فرموده بدادن آن اقبال ننمود سردار مذکور که واسطه و مربی انتظام الدوله بود ناخوش و ناراض شده بمحرم خان خواجه سرای فرمود که مال اموال
این مرد را تجسس نموده مکانات او را کنده در خزانه شاهی داخل سازد چنانچه بعد تفحص و کندن مکان انتظام الدوله اشرفی دو کرور روپیه از زیر حوض برآمد و کرور
روپیه را دیگر اجناس مثل جواهر و ظروف طلا و نقره که برآمده بود آن همه در خزانه احمد شاه درانی داخل گردید بعده بصلاح و مشوره عالمگیر ثانی بر هر
دروازه هر یک از امرا و روسا و تجار و جمیع اهل دول نشانیدند تا زر را تحصیل نموده داخل خزانه شاهی سازند مغلانی بیگم زوجه میر منو مذکور که واقف کار
از حال امرای دار الخلافه بود احوال هر کسی را بسردار جهان خان ظاهر نموده خانه های مردم را تاراج میکنانید علی الخصوص خانمان قمر الدین خان
وزیر خسر خود را بالکل از قسم نقود و جواهر وغیره در سرکار شاهی ضبط کنانید و شوله پوری بیگم زوجه قمر الدین خان مرحوم را که خوشدامن او بود مقید کرده
بتکلیف و جبر تمام زر و جواهر را گرفته بخزانه شاهی رسانید و در دربار سردار جهان خان نشسته عرض حال سکنه شهر می نمود غرض که مال بیشمار از دار الخلافه شاهجهان آباد
بضبط سرکار درانیه در آمد و قشون درانیه مالامال شد و قریب چهل روز احمد شاه درانی در دهلی مقام نموده حضرت بیگم صاحبه صبیه محمد شاه را که از
بطن صاحبه محل بود بصلاح عالمگیر ثانی بعقد خود در آورده سر دفتر خواتین حرم فرمود و دختر عالمگیر ثانی را با تیمور شاه عقد مناکحت بسته رابطه
یگانگت و قرابت را با خاندان تیموریه استوار ساخت مقارن این حال حکم برای قتل کردن شهر متهرا بسردار جهان خان صادر گشت سردار مسطور بتعجیل تمام
بعد شکستن اصنام بقتل عام هنود آنجا چندان پا فشرد که تا حال زبان زد خلائق است و عماد الملک غازی الدین خان از شاه درانی گریزان
شهر بشهر میرفت سردار جهان خان حسب الحکم تنها از متهرا بحضور شاه حاضر شد و شاه ولیخان وزیر را حکم برای ضبطی اموال متهرا ارشاد گردید گویند
که اول عماد الملک از دار الخلافه در بهرت پور رفته خود را مخفی ساخت و در ایام قتل شدن متهرا و رسیدن افواج قاهره تا اکبرآباد و تقریب بهرت پور از آنجا هم
گریخته و فرخ آباد رفت و شاه ولیخان اموال از متهرا ضبط نموده مراجعت بدار الخلافه کرد و احمد شاه بجای زر خزف یافته در خانه امرا و روسا وغیره نگذاشته همه تصرف
آورد و محمد عالمگیر ثانی را بپادشاهی هندوستان و انتظام الدوله خلف قمر الدین خان وزیر را وزیر پادشاه مذکور و نواب نجیب الدوله را بمرتبه امیر الامرائی سرافراز فرموده و خدمت
پادشاه موصوف گذاشت و خود مع نوعروسان جلباب عصمت با فتح و فیروزی و با مال و دولت بسیار و جاه و حشمت بیشمار روانه ولایت شد و در
اثنای راه عبد الصمد خان محمد زئی را بحکومت سرهند و سرفراز خان افغان را بفوجداری دو آبه سرفرازی بخشید و خود داخل دار السلطنه لاهور شده و تیمور شاه

خلف خود را بنیابت خویش و سردار جهانخان سپهسالار را بنیابت شهزاده با فوج قلیل در لاهور مقرر نموده حکم شد که شرفا و نجبای ملک پنجاب وغیره را بهر قدر که بدست آیند سالک ملازمان شاهی مسلک گردانند و بلند خان سدوزئی ملتانی را بصوبه‌داری کشمیر ممتاز فرموده و بعد تاخت و تاراج شهر امرتسر و انهدام عمارات و تالاب آنجا و قتل کردن سکهان روانهٔ قندهار گردید

در بیان وقوع خلل و فتور در ملک پنجاب و کل هندوستان و باز مراجعت نمودن احمد شاه درانی بدین طرف

چون مردم پنجاب و سرداران آن ملک دیدند که شاه درانی بولایت رفت آدینه بیگ خان که از عمده سرداران صاحب تدبیر و جری بود از خوف افواج درانی چندی در کوهستان شمالی خود را مخفی داشته در انتظار فرصت نشسته بود تا اینکه قابو یافته با سرانجام فراوان و توپخانه بسیار بر سر تیمور شاه و سردار جهانخان رسید فیما بین جنگهای متواتر واقع شد چون سرداران مذکور را بباعث قلت فوج ولایت و بی اعتمادی مردم نوکهداشت هندوستان بر فوج حریف غالب آمدن نتوانست ناچار شهزاده تیمور شاه را همراه گرفته و از لاهور برآمده در جهاز محل بین اباد وغیره سنکر و مورچال بسته منتظر نزول رایات عالیات بود که آدینه بیگ خان داخل لاهور شده و خواجه مرزا جان را از طرف خود صوبه‌دار آنجا تعیین کرده خود بر سر سرفراز خان افغان که از طرف شاه درانی حاکم دوآبه میان دریای بیاه و ستلج بود رفت و فوج بسیار از سکهان نیز همراه گرفت غرضکه سرفراز خان مذکور قریب جالندهر از آدینه بیگ خان شکست فاش خورده تباه شد و خانه کوچ بعد بند و بست روانه سرهند گردید و در دار الخلافه دهلی چنین واقعه رو داد که عماد الملک مراجعت احمد شاه درانی را غنیمت شمرده سرداران عمده جنوب را از قوم مرهته مثل کنهوا و صوبه‌دار ملهار و جهنکو را و دتاجیل که سپهسالار رگهونو جهنکو را و بیطلب نمود و سورج مل جات که او بباعث ضعف سلطنت سلاطین هند ملک بسیار در تصرف خود در آورده و عون با سامان شده بود نیز رفیق عماد الملک گشت و سرداران مرهته فراهم شده مع نوابان مذکور اول بر سر نجیب الدوله در دهلی رسیده مستعد جنگ شدند نجیب الدوله بسبب کثرت فوج حریف متحصن گردیده بجنگ پیوست عماد الملک مع سرداران مرهته شهر را محاصره نموده هر روز با توپ و تفنگ میجنگیدند و مردم مرهته رسد را بند نموده تا اینکه عماد الملک بنجیب الدوله پیغام فرستاد که ما را با شما کار نیست باید که دار الخلافه را گذاشته بطرف ملک خود بروید کسی با شما مانع و مزاحم نخواهد شد نجیب الدوله مجبور گشته بطرف سهارنپور روانه گشت و عماد الملک مع سرداران مرهته داخل شهر گردید درین اثنا آدینه بیگخان هم در سرهند رسیده بوعده زر فوج مرهته را برای مدد خود طلب نمود و دیگر سرداران دکهن با افواج کثیر داخل نواح سرهند گردیدند عبد الصمد خان محمد زئی که از طرف احمد شاه درانی حاکم سرهند و خیلی مرد جری و تهور و مشهور بدیوانه بود خیال بر قلت سپاه خود و کثرت فوج غنیم نکرده بر جنگ مرهته مستعد و آماده گردید درین وقت آدینه بیگخان هم در سرهند رسیده شریک مرهته گشت و عبد الصمد خان شکست خورده دستگیر شد مرهته سرهند و توابع آنرا تاخت و تاراج کردند و از آنجا تمامی فوج متوجه لاهور شد و بعد بند و بست آنجا در مقام چار محال بر سر شهزاده تیمور و سردار جهانخان هنگامه یورش گرم ساخت سرداران مذکور هرچند حربهای رستمانه کرد اما کامیاب فیروزی نگردیدند ناچار بخیال اینکه فوج ولایتی قلیل و اعتماد بر مردم نوکهداشت نیست مبادا شهزاده گرفتار شود بوقت نیم شب فوج ولایت را همراه گرفته بهانه شبخون زدن بر فوج غنیم مع شهزاده روانه ولایت گردیدند بعد عبور دریای سنده داخل پشاور شد چون این خبر بفوج غنیم رسید تمام فوج خود را بر اردوی شاهی و سپاه هندوستانی ریخته بسیاری را قتل نمودند و سکهان مسلمانان را گرفته تالاب امرتسر را که احمد شاه درانی آنرا از انواع خس و خاشاک انباشته بود از آنها بضرب شلاق و زور و تعدی صاف کنانیدند و بسیار ایذا و اضرار بمسلمانان رسانیده کشتی را بگشتند آدینه بیگخان و مرهته بر سر دریای اتک رسیده تا پشاور را با فوج سنگین بحد دریا مقرر گذاشتند تا فوج ولایت را از عبور شدن دریا مانع آید و نگذارد که احدی از دریا عبور کرده قدم بسمت ملک پنجاب و هندوستان نهد و باقی سرداران مرهته و خانه کوچ در سرهند رسیدند و راجان خان بمقدم الذکر در آنجا توقف ورزیده حکومت سرهند را بصدیق بیگ خان داده خود مراجعت بملک دوآبه کرد و سرداران مرهته روانه هندوستان شده بمعیت عماد الملک نواب نجیب الدوله را در مقام سکرتال محاصره نمودند شورشی عظیم بهر چهار طرف هندوستان برپا ساختند

در بیان توجه احمد شاه درانی نوبت چهارم بهندوستان با قشون فراوان برای تنبیه و تادیب لشکر [illegible]

احمد شاه درانی با استماع خبر وحشت اثر یعنی فرار شدن آمدن سردار جهان خان مع شهزاده تیمور از لاهور و رسیدن سرداران مرهته با افواج کثیر در دار الخلافه دهلی
و در محاصره افتادن نجیب الدوله وغیره سوانح و حوادث و از عرائض نجیب الدوله بسیار متاسف و ملول گردید و بر جناح استعجال با فوج عدو مال بعزم
هندوستان کوچ نمود مرهتها بشنیدن خبر آمد آمد شاه دریای اتک و ملک پنجاب را گذاشته مع سردار خود دتاجی پتیل روانه شاهجهان آباد شدند قضا را درمیان
ایام مینه بیگخان [illegible] یافت و درمیان نجیب الدوله و مرهته بمعیت عماد الملک تا مدت دراز معرکه جنگ و جدال گرم ماند گویند که با وجود کثرت افواج مرهته غلبه بر نجیب الدوله نمیتوانستند
تا اینکه عماد الملک بنواب شجاع الدوله نوشت که شما هم آمده شریک ما شوید تا باتفاق یکدیگر این افغان را از میان برداشته بانتظام امور سلطنت پردازیم و بطرف
دیگر خط نجیب الدوله نیز بنواب شجاع الدوله رسید که من احمد شاه درانی را از ولایت طلبیده ام اولی و انسب است که آنصاحب درینوقت امداد من کنند وقت
ورود موکب شاهی بملازمت او فائز شوند که ظهور اینمعنی در حق شما بهتر خواهد شد نواب شجاع الدوله که صاحب عقل و شعور بود دانسته بود که عماد الملک غازی الدین خان
مردی مفسد و بدطینت است چنانچه یکبار جنگ بارخان افغان و دیگر تمامی فوج هندوستان را برای امور ریاست نواب صاحب صوف آورده بود و باری
نواب ممدوح درینوقت دانشمندی را کار فرموده بحکمت عملی با نواب سعدالله خان پسر علی محمد خان روهیله باهم تبدیل دستار که رسم دیار هند است نموده نسبت ساخته
و دیگر سرداران روهیله مثل حافظ رحمت خان و دوندیخان برادر عمزاد حافظ الملک موصوف و سردار خان بخشی و فتح خان خانسامان را با خود متفق ساخته
از شر عماد الملک که فوج کثیره بسر او آورده بود امان یافت الحاصل بخیال شر و فتنه انگیزی عماد الملک موافقت نمودن با نجیب الدوله مستحسن دانست چنانچه در عین شدت
جنگ در سکرتال رسیده شریک حال گردید نجیب الدوله بامداد و اعانت نواب شجاع الدوله مرهته را هزیمت داده عبور گنگ نمود چون خبر شریک شدن شجاع الدوله
با نجیب الدوله و رسیدن احمد شاه درانی تا لاهور بعماد الملک و دیگر مرهتها رسید عماد الملک نجیب الدوله را عقب گذاشته بشاهجهان آباد آمد و بزودی تمام عزیز الدین محمد
عالمگیر ثانی را که پادشاه هندوستان بود و انتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر حال خود را بکینه اینکه اینها با پادشاه درانی نوشت و خوانده اند و سعایت مراد
حضور او اظهار و تحریر میسازند بمکر و فریب قتل کنانید و جهنکو او مرهته فوج جرار خود را برای همراهی انتخاب نموده از سهارنپور برای مقابله شاه درانی روانه شد انتقال نگاه
خود را در دهلی فرستاد و بعد عبور نمودن دریای جمن متصل کنج پوره با دتاجی پتیل سردار مرهته که از اتک معزول شده می آمد ملاقی شد گویند که پتیل مذکور مع جاه
خود را مع صدیق بیگخان صوبه دار سرهند که او نیز معزول بود روانه شاهجهان آباد نموده و نواب شجاع الدوله بهادر از سکرتال مراجعت بصوبه اوده کرد چون فوج هراول شاه بمقابله
افواج مرهته رسید انها تاب مقاومت فوج ولایت در خود ندیافته بسمت شاهجهان آباد گریختند و احمد شاه درانی با اردوی خود آمده سهارنپور رسید نجیب الدوله از سکرتال برای استقبال شاه شتافته
شرف ملازمت دریافت و بعنایت خلعت فاخره و اسپ تازی سرفراز گشت بعد چندی دیگر سرداران افاغنه کتهر مثل حافظ رحمت خان بهادر مع پسر خود عنایت خان و دوندیخان
وغیره برای عتبه بوسی اردوی شاه رسیدند و از انجا بحکم شاه بطرف شاهجهان آباد روانه شدند مرهتها که اینوقت بیرون شهر کناره دریای جمن سنگر و مورچال بسته بودند جنگ
و جدال آغاز نمودند روهیلها بسبب پیاده بودن از زد و کوب سواران مرهته بتنگ آمده بپاس نام و ننگ خود روی از جنگ نمی تافتند شاه بدریافت اینحال برای کمک
روهیلهای پیاده فوج اردوی زنبورکها حکم فرمود چنانچه زنبورچیان حصار از شتران ساخته بزدن زنبورک مشغول شدند و نیز دسته غلامان صف شکن بموجب حکم والا عبور
دریای جمن کرده به پشت مرهتها آویختند و بعد از شلک بندوق دست بشمشیر برده جنگی عظیم کردند چون دتاجی پتیل درین جنگ بقتل رسید و اورا بریده بحضور شاه درانی بردند و جهنکو او
که سردار عمده مرهته بود زخمی شد و هزاران مرهته کشته و خسته گردیدند فوج شاه مظفر و منصور گشت و در ان هنگام عماد الملک و دیگر سرداران مرهته دست و پا گم کرده از
دار الخلافه دهلی گریخته بکمبهیر پسر سورج مل جات رفتند و چون احمد شاه داخل دار الخلافه شاهجهان آباد شد فوج درانی دست تعدی بر سکنای شهر دهلی دراز نموده مال مردم
را بزور و تعدی میگرفت گویند تا سه روز در دهلی حشر برپا بود و [illegible] ناموس اهل شهر از دست قوم ابدالی کمتر محفوظ ماند روز چهارم بحکم شاهی کل فوج همراهی شاه بیرون
شهر رفته فروکش گردید فی الجمله باقیماندگان شهر امان حاصل شد و چون بعد مقتول شدن عالمگیر ثانی بصلاح نواب نجیب الدوله بهادر جهاندار شاه فرزند عالی گوهر خلف الرشید احمد شاه عالمگیر ثانی

مرحوم را که خود بسبب شر و فساد غازی الدینخان آواره بسمت غربت شده بطرف صوبه بهار و بنگاله رفته بود بولیعهدی و نیابت بر تخت خلافت نشانیده و سکه و خطبه
بنام علی گوهر شاه عالم رواج داده بود و جهاندار شاه موصوف ملاقات شاه درانی نمود شاه درانی بسیار شفقت و عنایت بحال شهزاده ولیعهد فرمود
و راجهای عمده هندوستان مثل راجه جی پور و مارواڑ وغیره خبر ورود موکب شاه درانی در دار الخلافه دهلی شنیده بارسال نذور و وکلا همه مطیع
و منقاد گردیدند از انجا افواج درانی بتسخیر ملک جاٹ متوجه شده بکول که ثابت گڈه نام داشت و سورج مل جاٹ نام آن را رام گڈه نهاده بود و سید
در مدت شانزده روز قلعه مذکور را بتسخیر در آورد و انجا هم مال و اسباب بسیار که از سورج مل جاٹ ذخیره بود بضبط سرکار شاهی در آمد و حافظ رحمت خان
بموجب استدعای عماد الملک جاٹ نزد شاه رفته تا باستدعای عفو جرائم شان گردد که درین اثنا موسم برشکال در رسید شاه درانی مع سرداران افاغنه
کٹهیر در انوپ شهر تا گذشتن موسم بارش چهاونی لشکر فرمود و در همین مقام نواب شجاع الدوله بهادر و نواب احمد خان بنگش بادون هزاری
از فرخ آباد بملازمت شاه رسیده شریک رکاب شدند و نواب شجاع الدوله بهادر بخطاب فرزند خانی سربلند شد ۱۲۱۲

در بیان آمدن لشکر مرهٹه بقصد رزم با احمد شاه درانی به سرکردگی بهاؤ و دیگر سرداران

چون موسم برسات انقضا یافت افواج دکن مانند دریای مواج بیش از مور و ملخ با تمامی ساز و سامان حرب برای انهدام بنیان اهل اسلام و محاربه
نمودن با احمد شاه درانی عزم هندوستان نموده بنواح شاهجهان آباد رسید سرداران عمده درین فوج بسیار بودند خصوصاً سر دفتر سرداران
جنوب و سپهسالار قوم مرهٹه بهاؤ نام داشت دیگر وسواس راو پسر بالاجی راو که سردار کل قوم فوج مرهٹه بود و جنکو راو و صوبه دار ملهار راو و شمشیر بهادر
پسر باجی راو مذکور که مادرش و خود هم مسلمان بود چه در قوم هنود رسم است که اولاد و خود را هر که از بطن مسلمه پیدا شود مسلمان می کنند و دیگر
ابراهیم خان کاردی با فوج سوار و دوازده پلٹن که در هر پلٹن شان هزار سپاهی با بندوق چقماق می باشد و جنگ این مردم بطور اهل فرنگ است
و این ابراهیم خان مردی بود جری و شجاع در ملک دکن که بهادری و جرأت او میان کل مرهٹه مسلم الثبوت بود و سوای سرداران مرقوم بصد
و [illegible] دیگر دران سور را چندان اقتدار نداشت و یکهزار و پانصد ضرب توپ که گوله اندازان آن اکثر از اهل فرنگ بودند و دوازده هزار
راوت و چند هزار پیاده که ایشان در شمشیر زنی مشق کمال داشتند و بسیار از آنکه سواران پیش علوفه و خاصان زیاده مواجب نیز همراه بودند خلاصه اینکه از سوار و پیاده
درین افواج چندان بود که خارج از حساب و شمار است هیچ چشمی این قدر جمعیت سپاه گاهی ندیده و هیچ گوشی مثل آن ذکری از کهن سالان روزگار بجز
جنگ مهابهارت نشنیده پس هرگاه این مجمع کثیر با شوکت و هیبت از دکن قریب دار الخلافه مذکور وارد گردید نواب عماد الملک بانی فساد و سورج مل جاٹ رفیق
و همراهی این مجمع گردیده قلعه دهلی را محاصره کردند و خواستند که آنرا بدست آرند درانوقت نواب محسن الملک یعقوب علی خان بهادر که قلعه دار آنجا بود بحراست
قلعه پرداخته بجنگ مشغول گشت و این یعقوب علیخان از چند پشت در شاهجهان آباد بود که بفاصله صد و پنجاه کروه کم و زائد از دار الخلافه مذکور بسمت مشرق
واقع است سکونت داشت و قبل ازین برای سوال و جواب از طرف حافظ الملک رحمت خان بهادر نزد شاه ولیخان وزیر احمد شاه درانی فی الحال
وزیر مذکور نظر بر قومی که خان مسطور هم مثل او قوم بامی زئی داشت او را بملازمت شاه برده بقلعه داری دار الخلافه سرافراز گردانیده بود غرض
سرکار مرهٹه از یورشهای متواتر کار بر یعقوب علیخان و سکنای حصار تنگ کردند خان مذکور حال تکلیف مردم قلعه و کثرت فوج مخالفان معروض حضور شاه
درانی و شاه ولیخان وزیر نمود حسب الارشاد شاهی بنابر مصلحت وقت قلعه را تفویض دکهنیان ساخت درین اثنا نواب عماد الملک و سورج مل جاٹ
بتقریبی که وجه آن معلوم نیست کوچ نموده بطرف بهرت پور و کمهیر رفتند و سرداران مرهٹه بندوبست شهر دار الخلافه نموده شخصی را قلعه دار آنجا ساختند از فرط غرور
و نخوت بخاطر بهاؤ و دیگر سرداران مرهٹه گذشت که بعد از فتح جنگ پادشاه و قتل سرداران افاغنه و انهدام بنیان مسلمانان و سواس راو را پادشاه هندوستان
خواهیم ساخت این بت سنگین کلان را که همراه ماست در جامع مسجد گذاشته مسجد قوم هنود خواهیم گردانید و بجای بانگ نماز آواز ناقوس بلند خواهیم نمود و بر حال

حق تعالی آن همه را نیست و نابود ساخت بعده کل سرداران دکن مع فوج بر کنجپوره تاخته قلعه آن را بعد کشت و خون بسیار بتصرف خود درآوردند و عبدالصمد خان
محمد زئی و میان قطب شاه وغیره سرداران بسبب غداری نجابت خان رسیدار و رئیس کنجپوره که بوقت رسیدن فوج مرهته دروازه قلعه را بر سرداران
مذکور بند ساخته بود اسیر و مقتول گردیدند و آخر نجابت خان را هم بانواع سیاست و مذلت کشتند چون خبر یورش افواج مرهته بسمت کنجپوره بر سر زبان
دارانه بسمع شاه رسید از نواب شهر مع نجیب الدوله و حافظ الملک و فیض الله خان پسر علی محمد خان روهیله بقصد تنبیه و تادیب قوم مرهته نهضت فرمود
و هرگاه موکب شاهی در اثنای راه بمقام باکبت رسید معلوم شد که سرداران مذکور از دست و کمیتن مقتول شدند شاه بسیار رنگید و متالم شده خواست که بر
کردار خود را آنطرف دریای جمن رسانیده بر سرداران مرهته بتازد حسب اتفاق دریای مذکور بسبب قرب ایام بارش بر سر طغیانی و بهم رسیدن کشتیها برای
عبور افواج ولایت و هندوستانی دشوار بود گویند خود شاه بر لب دریا استاده تیری از ترکش برآوردند و چیزی از آیات کلام ربانی بران دم کرده در
دریا انداختند بعده بچهار هزار سوار از دسته غلامان که قریب شاه استاده بودند حکم فرمود که بسم الله گویان اسپها را در دریا انداخته عبور دریا نمایند
و آن طرف دریا رسیده بطور طلایه استاده شوند چرا که فوج حریف بحد و بیشمار در عرصه بیست و پنج کروه افتاده است دستهای مذکور بموجب حکم شاهی اسپها
بدریا انداخته عبور نمودند گویند که آب دریا تا بگوی زین اسپ رسیده بود بعده حکم شد که هر سواری از قشون یک پیاده را مع قدری اسباب پس پشت
خود نشانیده و اسباب ثقیل بر پشت فیلان نهاده عبور کنند حسب الحکم سواران افواج شاهی تمامی پیاده های اردوی شاهی را مع اسباب عبور کنانیدند ملک
مردم هندوستانی نیز بهمین طریق باقبال احمد شاه درانی که بس حلیم و کریم و مقبول درگاه ربانی بود و ببرکت بسم الله عبور دریای زخار کردند

دربیان آغاز جنگ فوج درانی و دکهنی

چون تمامی مردم اردوی شاهی از دریای عمیق عبور نمودند دیگر روز برای شکست این مردم بهنگام کوچ لشکر فرموده قریب سرای سنبهالکه نزول اجلال فرمود
درانجا خبر رسید که قریب بیست و پنج هزار سوار مرهته در سرای مذکور بنواح آن بعزم پیش جنگی فرود آمده اند شاه با دولت و اقبال بالای زین پوش نشسته
بترتیب فوج حکم فرمود شاه پسند خان را که جوان حسین الوجه و قوی الجثه بود بخدمت بسته استاده بود ارشاد شد که ای شاه پسند خان قراولی مرهته کن
تنبیه و تادیب این قوم که قریب بفوج آمده اند دست خاصه منظور آداب بجا آورده مع سواران دسته خود که قریب سه چهار هزار کس تخمینا خواهند بود روانه
شد چون مقابله طرفین روی داد جنگی عظیم واقع شد آخر فوج مرهته تاب نیاورده روی بفرار نهاد و شاه پسند خان سرهای مقتولان را تراشیده بدست هر سوار
دو سه سر داده بحضور شاه گذرانید شاه این فتح اول را فال نیک دانسته خان مذکور را مورد تحسین و آفرین فرمود خان مقدم الذکر عرض کرد که قبله عالم قربانت
شوم امروز طریقه جنگ این قوم را خوب دریافته ام ان شاء الله تعالی بافضال الهی و اقبال شاهی تمام ایشان بقتل خواهند رسید چون این خبر هزیمت بهاو وغیره
سرداران دکهنی رسید آنها از کنجپوره کوچ نموده درمیان کرنال و پانی پت که از دهلی چهل کروه بجانب مغرب فاصله دارد رسیدند درانجا بموجب حکم و الاگهر و شیش لشکر مرهته
را از کوب آغاز نهادند مرهتهها با وجود کثرت سپاه و حشم و جاه گرد لشکر خود خندقی عمیق کنده سنگر استوار ساختند و دمدمها بلند نموده توپها را بالای آن
نصب کردند شاه درانی مصلحتا چند کوچ بطرف مغرب نموده اسباب ناقص از قسم خیمه و خرگاه و اسپان و گاوان لاغر در فرودگاه اردوی بگذاشته مردم هندوستانی
و دکهنی میگفتند که شاه همین قسم اهل ولایت بولایت فرار نموده خواهد رفت چون بمرهتهها خبر رسید که غنا بسبب اضطراب بسیاری از مراکب اسباب خود را در
جای فرودگاه خود گذاشته رفت آن گروه طامع در فرودگاه لشکر شاهی رسیده از اسپان و گاوان و اسباب را آنچه یافتند گرفته بخوشی و جمعی تمام روانه شدند
ناگاه سردار جهان خان بهادر سپهسالار بموجب حکم در جنگل قریب آن مکان بکمین گاه نشسته بود بر آن گمراه افتاده همه را قتل نمود و احدی از ایشان که بفرودگاه [illegible]
غارتگر من اسباب مذکوره آمده بودند جان بر نشد اتفاقا در انوقت نواب شجاع الدوله بهادر از لکهنؤ راه [illegible]
نشسته شمار سرهای مقتولان فوج مرهته نمود گویند قریب بیست هزار سر از ایشان بشمار در آمد [illegible]

و سه هزار کس از مرهته بقتل رسیدند درین اثنا بسرداران هندوستان که شریک اردوی شاه بودند خبر رسید که گوبند پندت نامی سردار بموجب حکم بهاو بجمعیت ده هزار
مرهته از دار الخلافه شاهجهان آباد برای تاخت و تاراج ملک مال و قبایل سرداران افاغنه و نواب شجاع الدوله با چهل و پنجاه هزار فوج روانه شده است.
انها به ولایت ایشان مضطر شده این روداد را بحضور شاه معروض داشتند شاه از راه بنده نوازی برای حفظ ملک و ننگ و ناموس سرداران
مذکور حاجی عطائی خان و حاجی کریم دادخان درانی را که همان زمان برسم یلغار از قندهار در اردوی شاهی رسیده و باریاب کورنش گشته
بحضور ایستاده بودند ارشاد فرمود که همین وقت با مردم خود سوار شده گوشمال گوبند پندت نموده سر او همین وقت خودها مع سر سرغنهای مقهورها
با دولت رسانند چون دران زمان روز یکپاس کسری کم باقی بود هر دو سردار شش جاسوس و یکصد سوار رساله نواب عنایت خان
خلف حافظ الملک برای رهبری همراه گرفته مع سه چهار هزار سوار جرار یلغار روانه شدند و بعد عبور دریای جمن وقت نماز صبح بر سر آن
خودسر رسیده دست بقتل و غارت کشادند و سر پندت مذکور و هیژده هزار سر دیگر همراهیان او بریده بوقت سه پهر روز دوم موافق ارشاد
شاه داخل اردوی معلی گردیده بنظر شاه در آوردند بدین سبب تسلی همه سرداران گردید و میان لشکر بهاو و سپاه ولایت جنگ قزاولی و
مورچال متواتر بمیان می آمد و هر یک از اهل هندوستان و ولایت همراهی شاه در مورچال خودها هوشیار و مستعد و آماده جنگ می بودند که ناگاه
روزی بوقت شب خزانه بسیار از دهلی در لشکر بهاو میرفت چون گذر مرهتها که همراه خزانه بودند بسبب غلطی و تاریکی شب در لشکر شاهی
بر مورچه افغانان هندوستانی افتاد آن گروه لشکر خود تصور کرده بزبان دکهنی پرسیدند که یا گاه یعنی مثل و لشکر کدام سردار از مرهتهاست
افغانان هندوستانی چون زبان مرهتی شنیدند برخاسته دست بقتل مردم و غارت کردن خزانه کشادند درین شور و غوغا درانیان هم جمع گردیده
شریک افغانان شدند الغرض تمامی مرهتها که همراه خزانه بودند بقتل رسیدند و کل خزانه تصرف سپاه شاه در آمد و روزی بوقت شب فتح خان
کاردی برادر ابراهیم خان کاردی با فوج و توپخانه برای زدن شبخون بر لشکر پادشاهی آمد و گذر او طرف مورچه افغانان هندوستانی افتاد مردم
لشکر خبردار شده جنگ نمودند قریب سی نشان و چند ضرب توپ او بدست لشکر شاهی در آمد و خود او هزیمت خورده نادم و منفعل بلشکر خود
مراجعت کرد و ذکر یکروز است که افاغنه همراهی نواب عنایت خان و نجیب الدوله در لشکر مرهتها داخل گشته جنگ شروع نمودند و بسیاری
مرهتها را کشته از بازار شان بگذشتند و در توپخانه بر توپها نشسته دمها را نواختن و بلهجه افغانی سرائیدن شروع کردند یکناگاه قریب چهل
و پنجاه هزار سوار مرهته از کمین بر آمده افغانان را در وسط خود محاصره نموده تیر و نیزه زدن آغاز نهادند دران روز هر چند افغانان
خوب جنگیدند مگر بسبب کثرت افواج غنیم سعی مشکور نیفتاد و بسیاری از آن بقتل رسیدند چنانچه قریب شش هزار خاص روهیله ملازم نواب
نجیب الدوله دران روز بکار آمدند و قریب یکصد پیاده از زخمهای شمشیر فوارهای خون از سر و تن شان روان دف زنان و رقص کنان
از لشکر شان بر آمدند نواب شجاع الدوله که مورچه شان قریب مورچه نجیب الدوله بود حال جراحت و رقص کردن افغانان دیده متعجب گشت
و گفت که آفرین بر جرأت و بهادری این جوانان و حافظ الملک بسبب ابتلای مرض سرسام خود درین جنگ حاضر نبود مگر نواب عنایت خان ابن وی و دوندی خان
پسر عم شان با فوج همراهی خودها همرکاب شاه بوده کارهای نمایان میکرد و از اکثر سرداران هندوستانی درین محاربات ترددات شایان
بظهور آمدند و در جنگ ثابت قدم ماندند میگویند که احمد شاه درانی با فوج قلیل چنان با مرهتها جنگیدند که با وجود کثرت فوج و توپخانه او بر او شان غالب آمد
و مظفر گردید و نه زر مرهته و بسیاری سرداران شان بقتل رسیدند

در بیان کشته شدن بهاو و شکست افتادن بر فوج دکهنیان

چون پنج ماه جنگ چپاولی و مورچه جنگی از موج احمد شاهی و قوم مرهته در میان ماند و فوج درانی آمد و رسد غله و کاه و دانه از هر چهار طرف بر مرهته

مسدود کرد و بنابرین در لشکر مرهته قحط غله بدان درجه رفت که استخوانهای حیوانات را آسیا سائیده میخوردند و اسپان شان از نایابی کاه [illegible]
ازانها مردند مجبور تنگ آمده در میدان برامدند و جنگهای عظیم کردند چنانچه روزی نواب عنایتخان مذکور با مردم همراهی خود یورش کرده خود جنگید
آخر کار بسبب کثرت افواج مرهته درمیان قول شان محصور گردید شاه بدریافت احوال برای کمک وی حاجی عطائی خان را فرمود که
حاجی مذکور حمله بر مرهتها نمود بحکم قضا برسیدن گلهٔ تفنگ جان داد و شاه بعد مقتول شدن او دستهٔ غلامان صف شکن که هزار سوار بسرگردگی سرداری [illegible] بود
بود برای حمله کردن فرمود و هنوز آن هزار سوار از نظر غائب نشده بود که حکم رفتن بسه هزاری دیگر شد و همچنین هنوز دستهٔ دومی از نظر پنهان نشده
که دستهٔ سومی یکهزار سوار را حکم فرمود بهمین طریق چند دسته را متواتر یکی بعد دیگری برای جنگ با مرهتها حکم یورش صادر گردید دستهٔ اول بطرفیکه
بسواس راو و غیره سرداران فیل سوار با فیل سواران دیگر که قریب سه صد فیل بوده باشند استاده بود روانه شد و قریب قول شان رسیده یکبار
شلک بندوقها نموده گرد دیش خوردند درین اثنا فی الفور دستهٔ دیگر بجای دستهٔ اول رسیده بدستور اول شلک کردند و بهمین طرز دستهٔ سوم نیز رسیده
بارش گلهای تفنگ نمود قضا را درین یورشها بسواس راو و بسیاری از سرداران بزخم تفنگهای این سه دسته بعالم عدم روانه گردیدند و فیلان از زخمهای گله و هم از شور
آواز شلکها اسپ خورده رم کرده پس گردان گشته قول خود را برهم زدند و هر سه دسته بعد زدن دو راول و یکبار شلک دست بشمشیر برده بقتل و غارت در آمدند
و هزیمت فاش در دکهنیان افتاد و اینقدر لشکر کثیر با وصف داشتن سامان بسیار رو بفرار نهاد بهادران هندوستان نیز یورش نموده خونریزی
دکهنیان مینمودند بهر حال درین جنگ چندان خونریزی دکهنیان بظهور آمد که کسی گاهی اینقدر کشتگان را ندیده و نشنیده باشد لاش کشتگان
و اجساد مقتولان تا چهل و پنجاه کروه افتاده [illegible] در لشکر [illegible] بود گویند که احدی از سرداران دکهن که مذکور شد زنده ازان معرکهٔ هلاکت
نجات نیافت الا ملهار راو هولکر که بسبب نواب شجاع الدوله و نجیب الدوله و بودن مورچه مقابل مورچهٔ هر دو نواب محتشم الیهما مردم خود
بسلامت بدر رفت و مهاجی سیندهیه عم دولت راو سیندهیه که درانزمان مشهور به پتیل بود و بعد ازین اقتداری عظیم در هندوستان پیدا نمود زخمی
فرار کرد و شخصی یابو سوار از لشکر ولایت تا [illegible] کروه تعاقب وی نموده بضرب گلهٔ تفنگ پایش مجروح ساخته و از اسپ غلطانید بهادر زادهٔ [illegible]
او را گرفت و بسمت لشکر خود مراجعت کرد همین سبب بود که از لنگ کردن پای امداد غیری راه رفتن نمیتوانست دیگر از طبقهٔ [illegible] شیر بهادر [illegible]
که زخمهای گردن کاری برداشته روانه بهرتپور [illegible] شد هر چند سورج مل جاٹ بمداوای جراحتش پرداخت سودی نکرد و هم در [illegible] نقل است که در
همین جنگ مردم ولایت بطرف تعاقب مرهتها میکردند قزلباشی در میدان قریب یکی مرهته که زیر ران اسپ مادیانی برق رفتار داشت رسید و از انجا
مادیان خود را پرواز داده بر سقف سرای شمونی پت رفت و خواست که بطرف دیگر جست کناینده برود درین اثنا دفعته هر دو پای پیشین زمان بر دیگر [illegible]
و بروایتی بسلاخی خورد که از شکستن برامده جان داد و سوار نیز از پشت او بر زمین افتاده هلاک گردید مردم مدتی در ازالهٔ آن مادیان [illegible] این میدید
کاروی را دستگیر کرده بحضور شاه آوردند نواب شجاع الدوله هر چند شفاعت او بحضور شاه کردند درجهٔ قبول نیافت بلکه حکم بقتل او فرمود زیرا که شاه چند
بار او را بپیغام رفاقت داده و قبول نکرد و ترک رفاقت مردم هنود ننمود درین جنگ غنائم بسیار ضبط سرکار شاهی گشت و کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردید
و هر یک از سرداران فراخور مراتب بعنایت خلعت سرفراز گشته مورد تحسین شدند و از راه عنایت سلطانی بعنایتخان بهادر خلف حافظ الملک ارشاد گردید
که این فتح تو مبارکباد و رحمت خدا بر تو و بر پدر تو و بعده خطاب بسرداران نموده فرمود که اکنون ملک هندوستان را از دلی تا بنگاله و دکهن برای شما
خالی و از دشمنان پاک کردم بدلجمعی و آسایش تمام عمل خود نموده بدعای دولت ما مشغول باشید و شجاع الدوله بهادر را که قوم شما نیست
همراه خود میبرم و ملکی وسیع زیاده از ملک او باو عنایت میفرمایم همه سرداران خاموش مانده تن برضا دادند و حافظ الملک عرض کرد که در میان
و نواب هیچ تغایر نیست ایشان اکثر بکمک ما می رسند اگرچه حضرت قبلهٔ عالم نواب را همراه رکاب برده زیاده ازین سرفراز خواهند فرمود اما مردم هندوستان
را خواهند گفت که آخر قوم افاغنه اتفاق نموده یک سردار را که باقیمانده بود از هندوستان بدر کردند بهر کیف بگفتن ایشان [illegible] شاه فرمود

با فرزند خان بهادر خصوصیت برای خاطر شما سفیر نمودیم قبول نکرده دیگر یاد دارید که نتیجه این رنجش شما عاید خواهد شد پس شاه درانی سرداران هند را بعد از
سرفرازی رخصت فرموده متوجه ولایت شد و صوبه‌داری سرهند زین خان مهمند عطا فرموده کوچ بکوچ داخل اشرف البلاد قندهار گردید

در بیان توجه فرمودن احمد شاه درانی دفعه پنجم برای امداد باشندگان قصبه جندیاله واقع پنجاب

گویند روزی احمد شاه درانی در قندهار بوقت شب در خواب استراحت بود که ناگاه بنصف اللیل از خواب بیدار شده بیرون آمد بی اطلاع احدی از سرداران بر اسپ
سوار شده با سیصد سوار از غلامان که حاضر کشیکخانه و بر در حریم سرا موجود بودند بعزم هندوستان نهضت فرمود و بوقت روانگی فقط بخواجه‌سرایان ایما
نمود که باشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر رفته بگویند که من برای غزا متوجه هندوستان شدم باید که خود را ایلغار زده بما رساند وزیر بمجرد شنیدن این خبر متحیر
شد که کدام واقعه روداد که شاه بی صلاح من بی سامانی متوجه هندوستان گردید مگر چون وزیر صاحب شعور و تدبیر بود همان وقت قریب پنجاه و شصت فرمان
بدین مضمون نویسانیده روانه ایلات ساخت که شاه بطرف هندوستان برای غزا روانه شد باید که بمجرد ورود فرمان هر یک زود خود را ایلغار بحضور شاه
رساند و خود هم همراه مردانی که در آن زمان موجود بودند عقب شاه جلوریز روانه شد و شهریار درانی ایلغار کوچ در کوچ دریای سنده و جهلم و چناب و راوی
را عبور نموده وارد نواح لاهور گردید درین وقت در رکاب دولت او از دوازده سوار زیاده نبودند همین که عبور از راوی فرمود شخصی مسلمان باشنده
آنجا بحضور شاه رسید که سکهان کجا استقامت دارند اظهار کرد که سکهان از کل پنجاب جمع شده و قریب هشتاد و شصت هزار سوار فراهم آمده قلعه جندیاله را
که بهفت کروه از امرتسر فاصله دارد محاصره نموده‌اند و محصوران حصار که از دست شان که مانع بانگ صلوة اند از جان تنگ آمده‌اند پادشاه باستماع این
خبر بطرف جندیاله روانه شد چون خبر ورود موکب شاهی بسکهان رسید یکبارگی از محاصره قلعه دست برداشته [illegible] گرفتند فقرای نانک شاهی [illegible]
که سکهان از پیرامون قلعه بی رسیدن فوجی از فتح گریخته رفتند دانستند که شاید اهل اسلام مکر کرده باشند که تا [illegible] غافل شده دروازه آن را واکرده
بنشینند و همان زمان دفعتاً تاخته کار ایشان را تمام کنیم آخر جاسوسان ایشان خبر آوردند که هیچ احوال سکهان معلوم نمیشود که کجا رفتند و بهر جا اطراف قلعه دور
دور نام و نشان شان معلوم نمی‌گردد دیگر این خبر آوردند که بفاصله یک کروه شخصی قبله رو زیر درختی نشسته و دو شخص از جلو بانات بر سر او سایه کرده استاده اند و آن شخص
که نشسته است بر سر خود چهار جیغه دارد که از هوا بر آن هیچ جیغهای جنبد و ده دوازده کس دیگر روبروی او اندک دورتر باادب تمام تفنگها را از زیر بغل کرده
استاده اند این خبر از اتفاقات حسنه بسیار جندیاله هم رسید او معلوم کرد که پادشاه دین پناه درانی برای مدد تشریف آورده اند این تمام علامات همان شاه است
پس سرداران [illegible] اکابر و قوم خود نذر و نیاز برسم [illegible] گرفته حاضر گردیده دیدند که فی الحقیقه شاه نشسته و قریب ده صد سوار رو بروی او پیاده شده حاضر
پادشاه تکیه نموده نشسته است مردم قلعه بعد بجا آوردن کورنش نذرها گذرانیدند و بسبب ولایت [illegible] شاه [illegible] نموده عرض کردند که پیشتر یک ساعت در
ساعت از رونق فرمائی قبله عالم قریب نوزده هزار سکهها مردم را محاصره نموده بودند همین قدم مبارک و هیبت شاهنشاهی خود بخود بلا تحقیق دور تر رفته باشند صلاح
دولت آنست که اردوی معلی قریب بقلعه فرود گردد ارشاد کردند که همین جا دائره دولت نزول خواهد گردید بفضل الهی هیچ جای خوف و اندیشه نیست بعد از آن مردم قلعه [illegible]
که افواج شاهی یکی با دیگری ایلغار می‌آید و دسته غلامان صف شکن پی در پی میرسند قریب بشام اشرف الوزرا شاه ولیخان نیز داخل اردوی معلی گشت تا شب قریب سه هزار
کس فراهم شدند و همانجا بارگاه سلطانی نصب گردید تا صبح قریب شش هزار سوار فراهم گردیدند جاسوسان برای خبر آوردن سکهان متعین شدند شاه ولیخان [illegible] عرض کرد
[illegible] آوردن حضرت بدین زودی و بی سامانی در ملک غنیم و کفار [illegible] مصلحت نخواهد بود [illegible] که شمه از آن مطلع گردد تا [illegible] شاه فرمود
در نصف شب [illegible] در خواب بزیارت محبوب سبحانی و بشرف لقای جهان کمال جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مشرف شدم آنحضرت فرمودند که احمد درانی [illegible] برگزیده کرده [illegible]
بجنگ [illegible] پنجاب زود برو که گروهی مطیع الاسلام قصبه جندیاله [illegible] گرفتار سکهان افتاده اند و کار بر ایشان تنگ گردیده است بمجرد شنیدن این کلام از زبان مبارک آنحضرت [illegible] نخواستم که [illegible]
[illegible] یک لمحه روا داشته تا بتدبیر جمعیت آوری مشغول شوم [illegible] بتوکل [illegible] روانه شدم القصه در قصبه جندیاله در سه مقام [illegible]

جاسوسان خبر آوردند که تمامی سکهان از هر جا گریخته در دره که مشهور بکوپ است رفته اند و زین خان مهمند صوبه دار سرهند و بهیکن خان ایری و دیگر سرداران افواج مثل مرتضی خان بریچ و قاسم خان مرال وغیره رفقای فوج او را محاصره نموده کار بر ایشان تنگ ساخته اند و لشکر اهل اسلام بسیار قلیل است باستماع این خبر پادشاه دوکس را زود نزد زین خان فرستاده حکم کرد که اضطراب نکنی انشاء الله تعالی من فردا برای کمک تو میرسم و بجمعی با سکهان بجنگ اگر در جنگ کردن نظر قلت فوج خود کرده تامل خواهی کرد مجرم خواهی شد زین خان بمجرد رسیدن این حکم صباح آن خواه نخواهی در میدان رفته با مردمی که همراه داشت جنگ قراولی با سکهان شروع کرد و سکهان نیز قریب بیست هزار سوار را همراه چیلهای خود کرده برای جنگ زین خان فرستادند در عین کارزار زین خان گرد سواران را از جانب پشت خود دیده بترسید که شاید سکهان از آنجانب هم رسیده دست بردی نمایند درین اثنا شتر سواری برای تحقیق این امر رفته زود برگشته آمد و ظاهر ساخت که سواری وارد وی شاه درانی است و شاه نسقچیان را فرستاده بزین خان اعلام کرد که بکل مردم همراهی خود بگو که زود برگ درختان یا کاه سبز را بر سر برای علامتی بگذارند که فوج هراول ما از قوم اوزبک اند و حکم پادشاهان کرده ایم که هر کسیکه لباس هندی در بر داشته باشد بی محابا قتل نمایند الا کسیکه برگ درخت یا کاه سبز بر سر داشته باشد او را جان و مال امان دهند مردم همراه زین خان همچنان بعمل آورده برگ درخت یا کاه را بر سر گذاشتند ساعتی ازین عمل نگذشته بود که فوج هراول شاهی رسیده سکهان را قتل کردن شروع کرد آنها با وجودیکه قریب هشتاد هزار کس بودند راه فرار پیمودند و تا شام معرکهٔ قتل و تاراج گرم ماند تا آنکه فوج مسطور سی هزار سکهه را قتل کرده و سر آنها را بریده بنظر پادشاه که در آنجا رسیده و بخیمه نزول اجلال فرموده بود گذرانید شاه چند روز در آنجا رونق فرا بودند و بدستور قدیم آن ملک را بزین خان داده روانهٔ قندهار شد

دربیانِ توجه فرمودن شاهِ درانی بهندوستان دفعهٔ ششم

چون جمعیت سکهان باز فراهم شده غارتگری و ایذا رسانی باهل اسلام شروع کرد شاه درانی بدریافت اینحال بقصد تنبیه شان از قندهار تا انباله که قریب یکصد کروه از دهلی بطرف لاهور واقع است نزول اجلال فرمودند و از زمان فاغنهٔ هندوستان بطفیل شوکت و هیبت شاه درانی بجوف و خطر اوقات خود را با کمال و شادمانی و حکمرانی میگذرانیدند الحال رسیدن شاه را بملک هندوستان موجب خلل و مال و عیش و آرام خود دیده عرائض متضمن عجز و نیاز مصحوب وکلای خود ارسال داشتند و بلطایف الحیل عذر غیر حاضری خود را خواستند مگر از انجمله نواب نجیب الدوله بهادر بحضور حاضر شده عرض کرد که اکنون باقبال عدو مال شاهی هیچ خللی و کدام غنیمی در ملک هندوستان باقی نمانده است جناب والا در ولایت تشریف برده آرام و آسایش فرمایند شاه صوبه داری سرهند را بهمان دستور عنایت فرمودند و حسب سفارش اشرف الوزرا شاه ولیخان سرکار پتیاله را بامر سنگه که حاکم قدیم آنجاست داده بعطای خلعت فاخره و خطاب راجگان سرفراز ساختند چنانچه تا حال در پتیاله و سرهند عمل اولاد همین راجه امر سنگه است و سببش اینکه او بنا بر اظهار خلوص و عقیدت نسبت شاه ولیخان وزیر مربی خود در مهر خویش امر سنگه بامی زئی کنده کرده بود زیراکه وزیر مذکور از قوم بامی زئی داشت المختصر چون شاه درانی دانست که بار خود تکلیف برداشته برای تنبیه و تادیب مخالفان فاغنهٔ هندوستان می آمدم و الحال این مردم بور و در رایات عالیات درانیه چندان خوش نیستند لهذا بطرف ولایت مراجعت فرمودند

دربیانِ وفاتِ احمدشاه درانی

[illegible]ن احمد شاه درانی بعد از مراجعت هندوستان چند سال در قندهار بعیش و کامرانی گذرانید اما بمشیت ایزدی بعارضهٔ ناسور بینی مزاج پادشاه از حد اعتدال انحراف ورزید چنانچه با وجود معالجهٔ اطبای حاذق صحت حاصل نمیشد و روز بروز ضعف و ناتوانی لاحق میگردید شهزاده تیمور شاه که در هرات بود بمجرد دریافت تغیر مزاج پادشاه خواست که برای عبادت بحضور پدر بزرگوار خود در قندهار حاضر گردد مگر بعرض

ازاینکه شاه ولیخان وزیر که عقیدت بخدمت شهزاده موصوف نداشت پادشاه شهزاده را از حاضر شدن بقندهار ممانعت کرده فرستاد و پیشچیان تعیین نمودند که
شهزاده را از طرف هرات باز گردانیده اند چنانچه شهزاده بمجبوری از چهار کروهی قندهار برگشته بهرات رفت و بعد از چند روز پادشاه ممدوح از جهان فانی بعالم جاودانی
رحلت فرمود مدت سلطنتش بیست و سه سال و چند ماه بود و فرزندانش که مشهوراند تیمور شاه سلیمان شاه سکندر شاه پرویز سوای تیمور شاه همه در قید بودند
چون آن شاه دین پناه قضا نمود شاه ولیخان وزیر و دیگر امرای سلطنت تجهیز و تکفین او بموجب شریعت نبوی و مذهب حنفی نموده در احمد شاهی قندهار مدفون ساختند
احاطه مرقد آن والا جاه این پادشاه پناه را آداب پاس قبر شان نمایند که اگر خونی واجب القتل در مقبره او رفته پناه گیرد از سیاست و قصاص امان یابد
شاه ولیخان وزیر بعد لوازم تدفین آن پادشاه سلیمان شاه برادر علاتی تیمور شاه را که داماد او بود بر تخت سلطنت خراسان نشانیده سکه و خطبه بنام او جاری کرد
و چون خبر حادثه ناگزیر پدر بزرگوار تیمور شاه شنید بعد تقدیم مراسم تعزیت و ماتم داری مع امرا و رفقا و کل افواج خود بتقریب فاتحه خوانی از هرات متوجه قندهار شد
وزیر با یکصد و پنجاه کس باین امید برای استقبال شهزاده روانه شد که رفته او را چون طفلان بدام فریب کشد و همراه خود آورده قید کند چون بار روی شهزاده
در مقام فراه ملحق گردید شهزاده را خبر شد که وزیر با یکصد و پنجاه کس برای قدمبوسی بر در دولت حاضر است ارکان دولت شهزاده مثل قاضی فیض الله وغیره
بحضور شهزاده عرض کردند که در کلام او سحر است هر گاه بحضور خواهد رسید بیک سخن خاطر مبارک آنطرف خود کشیده خاطر خواه جمیع امور را خواهد کرد بهتر این است
که پیش از رسیدن او بحضور کارش تمام نموده شود تیمور شاه این صلاح را مستحسن دانسته الکوخان درانی بامی زی را که از نزدیکان وزیر بود حکم فرمود که رفته وزیر را
مع هر دو پسرانش که امرد و بسیار حسین اند قتل کن خان مقدم الذکر حسب الحکم بهیچ یک سخن وزیر را نشنیده مع پسران او را قتل نمود و دو خواهرزادگان وزیر که نیز همراه
او بودند از دست اسلام خان کشته شدند و بحکم شهزاده هر پنج لاش در مقام دده و گوره که خاص زمینداری و نهر وزیر بود مدفون گردیدند

در بیان جلوس فرمودن تیمور شاه بر تخت سلطنت درانیه

چون شهزاده تیمور شاه از طرف وزیر اطمینان یافت در قندهار رسیده بدولت سرای شاهی نزول اجلال فرمود سلیمان شاه که او را شاه ولیخان وزیر بر تخت نشانیده بود
از تخت فرود آمده بحضور برادر کلان عرض کرد که سلطنت از روی استحقاق بذات با برکات بندگان حضرت میرسد مبارک باشد من هیچ تقصیر ندارم تیمور شاه
در همان ساعت مسعود و زمان محمود بر سریر شهریاری جلوس نموده سلیمان شاه برادر خرد خود را بسیار تشفی فرمود و وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه مزین شد سکه
چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه × تا زند بر چهره نقش سکه تیمور شاه × و سجع منظوم در خاتم این بود سجع علم شد از عنایات الهی × بعالم دولت
تیمور شاهی هر گاه از مراسم جشن الفراغ یافت تیمور شاه امرای موافق را بعطای خلاع فاخره و افزونی مراتب سرافراز ساخت و سرکشان مخالف را بقتل رسانیده
برای نظم و نسق چندی در قندهار سکونت فرمود چونکه درانیان بسبب قتل کردن شاه ولیخان وزیر با تیمور شاه عداوت پنهانی داشتند لهذا از قندهار با قشون
اعتباری خود مثل دسته غلامان صف شکن وغیره نهضت نموده داخل کابل شدند و جهانخان سپهسالار نیز همرکاب سعادت بکابل رسید شاه بند و بست
آن نواح فرموده دیوان بیگی و چند سردار دیگر را قتل کنانید مگر از اقوام درانی در خوف و هراس ماندند چنانچه در انزمان عبدالخالق نامی درانی خود را که از عموزاده
احمد شاه درانی میشمرد با خوانین درانیان قندهار و تقویت آنها داعیه سلطنت بخود قرار داده مصدر شورش عظیم گردید و قریب شصت هزار سوار همراه گرفته
بکابل روانه شد در انوقت همراه شاه فقط شش هزار سوار همراه سرداران و امیران رکاب دولت موجود بودند و آن هم بطوریکه هیچ کسی اینطرف و بسیاری آنطرف
بهر صورت شاه با وجود قلت سپاه باراده جنگ از کابل آمده برای جنگ عبدالخالق روانه شد محراب خان پاینده خان و دلدار خان از طرف مخالفان آمده شریک
سپاه تیمور شاه شدند و بوقت مقابله جنگی صعب از قشون طرفین بوقوع آمد آخر بر اهل بغاوت شکست افتاد عبدالخالق را که گرفتار شده بحضور آمده بود از هر دو چشم
کور کردند باقی درانیان که بقشون شاهی اسیر گشته بودند بیک یک آنار خرید کرده آزاد فرمود و همچنین سرداران قشون شاهی نیز درانیان خرید نموده
آزاد کردند و سرداران درانیان را که درین جنگ شریک قشون شاهی شده بودند بعنایت خطاب و مراتب سرفرازی داشته چنانچه پاینده خان بارکزی را بخطاب سرفراز خان

عبدالله خان نسقچی که بخطاب ... خان مشرف گشته باعلی مرتبت رسیده کسانی که رفیق و شریک عبدالخالق شده بودند شاه تفحص نموده بقتل رسانید و باز از قندهار در کابل تشریف آورده و از آن زمان اعتماد بر قوم مغول قزلباش که دسته غلامان بودند بیشتر نموده در هر جا همین قوم را بهم رسانیده معتمد علیه خود ساخت و قوم درانی را از نظر انداخت و قاضی فیض الله ابر عمر را با سرداران قدیم مدار المهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت خود نمود حتی که رفته رفته قاضی مذکور نفس ناطقه تیمورشاه شد و عبداللطیف خان حامی را وکیل الرعایا و مختار امور خلافت و ملا عبدالغفار را که سابق پسر کلال کوزه ساز قوم بود در نواح لاهور بود در عهد احمدشاه مغفور سلیمان خیل تعلیم علوم دینی و فنون دنیوی یافته بدرجه بلند رسیده بود کاردار مهام سلطنت فرموده خود بعضی گاهی در موسم تابستان در شهر کابل و در ایام زمستان در شهر پشاور در عیش و کامرانی گذرانیده بسیر و شکار می پرداخت جمهور رعایا و علما و اهل اسلام میگذرانیدند.

در بیان خروج کردن فیض الله خلیل در شهر پشاور و کشته شدن او

فیض الله خلیل که نفس سید نواح پشاور خیال سلطنت در خاطر جا داده یعقوب خان خواجه سرا را که محل اعتماد شاهی بود مع چند سردار دیگر با خود متفق ساخته از روی مکر و فریب بعرض اقدس تیمورشاه رسانید که گروه سکهان بسیار جمعیت بهم رسانیده قصد اضرار و ایذای مسلمین ملک پنجاب میدارند اگر حکم شود مردم بسیار از افغانان جمع نموده ملک پنجاب را تسخیر و اهالی ولایت را رام [illegible] تیمورشاه تصور اینکه قصد امر خیر نموده است اجازت داد بیخبر بود فیض الله خلیل مردم از قوم خود و دیگر افاغنه نواح کشمیر و هم قوم یوسف زی را جمع نموده قریب بیست و پنج هزار پیاده فراهم ساخت روزی تیمورشاه بعادت معهوده بعد فراغ طعام چاشت بوقت زوال در بالا حصار پشاور بخواب بود که دفعتاً خائن مذکور با جمعیت مردم خود داخل قلعه گردید درانیان و مردم کشیک گفتند که درین وقت پادشاه آرام میفرماید کجا میروی گفت پادشاه برای ملاحظه فرمودن جمعیت و سامان من طلبیده است غرض که بهجوم نموده مع مردم خود در قلعه در آمد و از غایت قساوت و نادانی دست بشمشیر برده دربانان را کشتن آغاز کرد و افغانان گرسنه سیر در مطبخ شاهی در آمده بخوردن الوان طعام که در آن هنگام حاضر بود مشغول شدند و مردان آنجا [illegible] زنان ترکیه و حبشیه و قلماقیه در کشیکخانه اندرون حرم سرا ایستاده بودند بهجوم افغانان را در حرم سرا دیده بپادشاه اطلاع ساختند شاه بمجرد استماع این خبر و مشاهده هجوم افاغنه زود بالای برجی که جانب فصیل جنوب بالا حصار است برآمده سرزینه را بالا کشید و دسته غلامان و غیره مردم چوکی که در قلعه حاضر بودند حکم فرمود که هیچ یک از دستاربندان را زنده نگذارند آنها تعمیل حکم سلطانی نموده چندان قتل نمودند که از حساب بیرون است بسیاری از علمای پشاور که دستاربند بودند بقتل رسیدند صحن قلعه و حرم سرای شاهی پر از انبار مردگان گردید سوای آنکسانیکه در نواح پشاور تا پنج هفت کروه کشته افتاده بودند قریب شش هزار کس از مقتولان بشمار آمدند و فیض الله خان خلیل بزخم سخت [illegible] گرفتار شده آمده بود بقتل رسید و چون بعد تفحص معلوم شد که میان محمدی پیرزاده پسر شیخ عمر ساکن چمکنی نیز شریک مشیر بغاوت آن خائن بوده حکم شد که قصبه چمکنی را تمام تاراج نمایند [illegible] تاراج نموده بود که سرداران [illegible] شفاعت [illegible] کنانیدند و نیز بعرض پادشاه رسید که این فساد از یاقوت خان خواجه سرا سر بر آورده زیرا که او گفته بود که من دروازه قلعه تا بخوابگاه پادشاه برنج را انداخته نشان خواهم کرد باید که همان نشان تا خوابگاه شاهی رسیده کار خود را بانجام رسانید از ین رو بحکم شاهی خواجه سرای مذکور را هم بانواع عقوبت و سیاست کشتند

در بیان توجه نمودن تیمورشاه برای تسخیر قلعه ملتان و تادیب سکهان

چون از چندی سکهان در صوبه ملتان دخل نموده شهر و قلعه نواح آنرا متصرف شده بودند و تیمورشاه بسبب منازعت و بغاوت قوم خود مهم سکهان معطل گذاشته بود ناگهان خبر رسید که فوج سکهان قریب شصت هزار از دریای چناب و راوی عبور کرده قصد تسخیر دیره اسماعیل خان و غازی خان وغیره و بعد از آن اراده گرفتن ملک سنده که این همه ملک از ممالک محروسه درانیان اند میدارند شاه اول حاجی علی خان نامی سردار را برای فهمایش سکهان که پا از حد اعتدال بیرون نگذارند و بر سر حساب باشند فرستاد سکهان بغرور جمعیت خود سفیر مذکور را در درخت [illegible] غریب گلوله تفنگ کشتند که ما را بادشاه [illegible] از شاه [illegible] گردی خود میخواهیم یعنی پادشاه از ما رسیده [illegible] برای گروهی [illegible]

دیگر آه آسمی گلان پیر و هرگاه جاسوسان همراهی سفیر مقتول گریخته آمده انحال را بحضور تیمور شاه ظاهر ساختند بمجرد شنیدن این خبر آتش غضب سلطانی زبانه کشید
پوشاک سرخ گلناری که از علامات غضب سلطانی است در بر نموده در دیوان عام داخل شد و حکم نمود که تمامی سرداران رکاب دولت مع افواج همراهی
خود ها تیار و مسلح و مکمل بحضور حاضر شوند. امرای مذکور حسب الامر خاقانی با سپاه تیار شده و دو قول بسته بدو طرف استاده شدند شاه بر فیل سوار گشته
فوج را ملاحظه میفرمود و مردم دور را از دوربین دیدن آغاز نهاد ناگاه چه می بیند که سردار نامدار وکیل الرعایا حاجی که صاحب طره هزار که بود و سردار خان [illegible]
دور تر زیر سایه اسپان خود نشسته اند پادشاه اشارتی بنسقچیان فرمود [illegible] سرداران را گفتند بر زمین غلطیدند [illegible] ده جریب [illegible] سرداران [illegible] ساعت
خود دانسته بالای اسپان سوار شدند همین قسم هر سوار و سردار که زیر سایه اسپ خود نشسته بود بضرب شلاق نسقچیها [illegible] یکی از علمای صاحب اعتبار که ندیم پادشاه بود
عرض نمود که بضرب چوبها تنبیه سرداران ذی عزت و وقار یقین است که خالی از حکمت و موعظت نخواهد بود و پادشاه فرمود که چون از دوربین دیدم
که هر دو سردار از اسپان فرود آمده زیر سایه اسپان نشسته اند و تمامی قشون از شدت آفتاب استاده لهذا امید دولت را که اراده غزا و جهاد داریم این حرکت
از ایشان خلاف ادب محمول بر آرام طلبی بنظر آمد پس او شان را زجر و نصیحت فرمودیم که باز این قسم حرکت بعمل نیاورده جفاکشی اختیار کنند و مایل به
آرام و راحت نباشند فردا ایشان را خلاع فاخره عنایت خواهیم فرمود الغرض از قوم یوسف زئی و درانی و مغول و قزلباش منجمله قشون قریب
هیجده هزار کس سوار جرار را انتخاب فرموده بسرکردگی زنگی خان درانی خارجی باشی که سردار جری و صاحب تدبیر بود و برسم جیاولی بر سر سکهان
تعین فرمود تا بیخبر بران قوم رسیده و قتل و غارت نموده سرهای آن خودسران بحضور روانه سازد و زنگی خان برسم ولایت سه بار گرد فیل
سواری پادشاه تصدق گردید و پادشاه بوقت سه پهر از گردانیدن رومال اشاره فرمودند که روانه شوید و نیز حکم عالی اصدار یافت که کسی در راه کلام
نکند و بوقت جنگ دشنام بر زبان نیارد چرا که ثواب غزا میشود بهر کیف سردار مذکور مع فوج خود روانه شد مردان فوج بعد عبور دریای سنده از اتک
پس روز باقیمانده و تمام شب تا بروز دوم بدین صورت راه میرفتند که کسی با کسی سخن نمیکرد چون روز دوم رسید بوقت یک و نیم پاس روز باقی مانده
هشت کروهی از سکهان اینطرف فایز شدند فرود آمده اسپان را دانه و کاه دادند من بعد سردار مذکور حکم کرد که گرد لشکر هر دو دو گروه سواران
استاده ها سیداری نمایند و احدی از مسافران نگذارند که بسمت لشکر سکهان رود بلکه آنها را نظر بند ساخته نگهدارند تا سکهان را از رسیدن لشکر خبر نگردد القصه
یک و نیم پاس روز و سه پاس شب اسپان خود را چرانیده خوب سیر نمودند و خود هم از تناول طعام آسوده گردیدند هر گاه یک پاس شب باقیماند
سردار مذکور فوج را سه غول ترتیب داده از انجمله غول مغول و قزلباش را بر دست راست و غول درانیان قندهار را بر دست چپ کرده با آنها حکم داد
که همین [illegible] برابر قدم بقدم بیایند و در صورت خلاف حکم گنهگار شاهی خواهند شد و خود مع پنج هزار سوار نیزه بازان یوسف زئی که ایشان
را نیز درانی خوانند و درانیان قندهار روانه شد و بوقت صبح بر سر سکهان رسیده بر فاصله دو کروه این طرف نماز صبح ادا کرده و فاتحه خیر
خوانده سوار گردید سکهان بدین سبب که پادشاه مع فوج در پشاور بر فاصله صد کروه است و دریای سنده در میان حائل بیخبر از نزول فوج
ظفر موج شاهی غافل بودند دفعةً سواران مذکور چون بلای ناگهانی بل مانند برق آسمانی بر سر شان رسیدند سکهان بمجرد مشاهده فوج
دلاوری بر اسپان خود که زیر زین بودند سوار گشته کسانی را که ابلق هوش و حواس رم نکرده بود بمقابل درآمدند قریب صد قدم از لشکر خود
برآمده باشند که دلاوران دین یکبار شلک بندوقها کرده بسیاری را بکشتند و سواران غول دست راست و چپ شمشیرها
از غلاف کشیده بزدن و کشتن دست همت بکشادند چون فوج سکهان بسیار بود زنگی خان کلاه خود را از سر فرود آورده و بر قا[illegible]
زمین نهاده برای فتح و نصرت پادشاه دین پناه از درگاه احدیت بارگاه صمدیت مسالت می نمود و جوانان قشون را بر جرأت و د[illegible]
تحریض و ترغیب کرده دلداری می فرمود تا آنکه بعد جد و کد بسیار و زد و خورد بیشمار کوس نصرت بنام پادشاه درانی نواخته [illegible]
فوج منصور تعاقب مفروران نموده احدی را نگذاشت که از معرکه زنده رود و قریب سی هزار سکهه درین جنگ بقتل رسیدند و گروهی از سکهان که [illegible]

در دریا انداخته بودند که آن طرف دریا رفته در امان باشند مشتری امان مغول در عقب شان رسیده بضرب شلک تفنگچه در دریای عدم غرق ساختند
فقط دو هزار سوار از ایشان عبور دریا نموده زنده بدر رفتند معلوم نشد که از کدام گذر عبور کرده بودند و بچه نوع راه یافتند و بعد از قتل و تاراج سکهان
تا سه پهر آن گروه را جمع نموده شتران را از نواح آن ملک فراهم آورده سرهای پر غرور آنها در ان بار کردند و روانه بطرف پشاور ساختند و در اثنای
راه شرف اردوی معلی شده مستفید قدمبوس گردیده سرهای آن مدبران بنظر مبارک پادشاه در آوردند و این نوکر زنگی خان شرف پابوسی دریافت
روز چهارم از رخصت بود المختصر در فرد حساب سی هزار سر سکهان شمار کرده نوشتند و از پیشگاه پادشاه خلاع فاخره بزنگی خان و سرداران او مثل شاه ولیخان پسر
فتح خان کمال زئی و بهادر خان پسر فیض طلب خان محمد زئی و دیگر سرداران یوسف زئی و مغول عنایت شد و جمله مورد تحسین و آفرین ها گشتند و خود به
کوچ بکوچ داخل سواد جانفزای ملتان شدند و چند روز بهادران ظفر قرین بمحاصره قلعه آن پرداختند بالآخره مردم سکهان که در قلعه بودند امان جان و مال حاصل
کرده کلید قلعه را تفویض کارپردازان سرکار پادشاهی نمودند پادشاه بعد از انتظام صوبداری آنجا را بشجاع خان صدوزئی عنایت فرمود
و عبور دریای سنده نموده داخل پشاور و به شکار مشتغل شد گویند که تا سنه ۱۲۳۰ هجری صوبه ملتان داخل ممالک محروسه درانیه بود و الحال
تا سنه مذکور صوبه دار آنجا نواب مظفر خان بهادر صفدر جنگ ولد شجاع خان مذکور است و بعد چندی سردار مدد خان برای تنبیه و تادیب سندیان
حسب استدعای حاکم شهر شکارپور رخصت شد سردار مذکور بعد استیصال باغیان اشرار باقیان را رجوع بحاکم آنجا کنانیده خود مراجعت بحضور اقدس پادشاه نمود

در بیان توجه فرمودن تیمور شاه نوبت دوم بسمت ملتان برای تسخیر ملک بهاولپور وغیره

چون رکن الدین محمد بهاول خان بهادر عباسی نصرت جنگ حافظ الملک سردار قوم داود پوتره ملک بسیار از نواح سند و ملتان وغیره در تصرف خود
در آورده بی مزاحمت غیری حکمرانی شروع کرد خراج و باج بکسی نمیداد در خاطر عاطر تیمور شاه چنان گذشت که ملک وی شامل ممالک محروسه و او را مطیع
و منقاد سازند پس بدین عزم مع قشون داخل ملتان گردید زیرا که شهر بهاولپور جانشین بهاول خان از ملتان قریب سی و پنج کروه جانب مشرق مائل
بجنوب فاصله دارد هرگاه بهاول خان حال ورود دائره دولت تیمور شاه برای تسخیر ملک دریافت خود مع عیال و اثقال از بهاولپور کوچ کرده در قلعه
که در ریگستان بی آب ساخته بود رفته پناه گرفت و فوج هراول شاهی در بهاولپور رفته تاراج نمود و بسیار مکانات را بسوخت و پادشاه نیز در آنجا
رسیده اسباب بهاول خان را که در قلعه بود حکم تاراجی دادند و نیز فرمود که بیست هزار سوار مع آذوقه و آب سه روزه برداشته در قلعه بی آب برای
استیصال بهاول خان بروند و بعد سه روز فوج اول برگشته آید و بیست هزار کس از فوج دیگر مع سامان مذکور در آنجا بروند و گویند که اول سردار مدد خان چون
با بیست هزار سوار رفت در حوالی قلعه که واقع همان دشت بی آب بود نظر بر محنت و مشقت افواج پادشاهی دو سه جا آنجا این چاههای کلان بکنانید که آب آنها
تمام فوج شاهی را کافی شد پس همان فوج اول از طرف آب مطمئن گشته گلههای توپ بر قلعه انداختن شروع کردند قلعه مسطور از بسکه مستحکم بود اصلا ضرب گوله توپ
در در و دیوار و سقف اثر نمیکرد مگر دو سه دریچه خرد که برای رفتن هوا و روشنی بالای قلعه بسمتی گذاشته بودند از قضا بقدر یک گوله عنباره بی قصد و اراده گوله انداز آن
رخنها بالغیب از یک دریچه اندرون قلعه رفته در بارود خانه آنجا که ذخیره بود افتاد و آن جانب قلعه از زور صدها من باروت بپرید و تزلزل عظیم در ارکان قلعه افتاد
اهل قلعه را مضطر و بدحواس ساخت تا اینکه مجبور گشته از آنجا گریختند و از یکطرف دیوار فصیل قلعه افتاده راه آمد لشکر گشاد چنانچه عساکر شاهی اندرون
قلعه فتح مظفر و منصور گردیدند و مال و اموال بسیار داخل خزانه عامره گردید بهاول خان نیز بملازمان پادشاهی رجوع گشته غاشیه اطاعت بر دوش گرفته و همراه پسر خود
پیشکش و نذر فرستاده خراج هر سال را بر ذمه خود لازم گرفت و اقرار نمود که هرگاه دائره دولت شاهی برای تنبیه و تادیب قوم سکهان متوجه لاهور خواهد گشت جانب
قوم داود پوتره خود را برکاب سعادت ارسال خواهد کرد پادشاه قصورش معاف و بعطای خلعت و فرمان اطمینان سرفراز ساخت و خود با اردوی و قشون
از آن طرف متوجه پشاور و کابل شد و آن ملک بالکل داخل ممالک محروسه گردید باید دانست که نواب بهاول خان خود را عباسی یعنی از ...

عباس بن عبد المطلب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم میگویند و هنگامیکه نادرشاه بعد تسخیر هند و ملتان از راه کابل بملک سند داخل شد ملک آنسوی
سند را تا نواح ملتان بخوانین داود پوتره عنایت کرد و بعده بهاول خان اول که بانی شهر بهاولپور است از آنجا تا نواح بیکانیر و کناره لکهی جنگل ملک را
بتصرف خود در آورده و بعد فوت بهاول خان مذکور برادرزاده اش سردار الوس حاکم ملک شده و تمام اهل و مال و ملکی گوی سبقت از عم خود ربوده گویند او حافظ
قرآن و عالم متبحر خوش دیانت رعیت پرور بود و بعد ازان که قشون تیمور شاه شهر بهاولپور را سوختند و رعایای آنجا را تاراج نمودند این بهاول خان بعد مراجعت
پادشاه مذکور چندلک من غله و لکها روپیه بر رعایا داده باز بنوعی آباد نمود که الحال از هر قسم اجناس اقالیم سبعه که بخواهند در شهر بهاولپور میتوان یافت و چنان
ضبط و ربط و عمل و عدل رعیت دارد که اگر مسافر جواهر و طلا در میدان انداخته بخوابد طاقت نیست که ذره یار از هر آن آنرا برباید و آبادی در آن ملک چندانست که از آن
زمین از زراعت خالی نتوان یافت حد و د ملک او ملتان و بیکانیر و لکهی جنگل و سند و غیره پیوسته اند قریب سی هزار مردم از قوم داود پوتره و غیره سوار و پیاده وقت ضرورت جمع
کردن میتواند ۞ ۞ ۞

دربیان تادیب نمودن تیمور شاه شاه مراد بی والی ترکستان را

چون اکثر مراد بی ازبک والی بخارا بسیاری از نواح خراسان و ایران که از ممالک محروسه شاهی است تاخت و تاراج میکرد و تیمور شاه در رعایت پاس اسلام از حرکات او
اغماض مینمود تا اینکه هرگاه شاه بر بهاولپور یورش کرد شاه مراد بی در ملک خراسان تاخت آورده شهر مرو را که از عمده بلاد خراسان و از ممالک محروسه شاهی است تاخت
و تاراج نموده قریب سی هزار مردم آنجا را کوچانیده به بخارا برده آباد ساخت و در سوای بخارا او شهر سبز و اطلبیه و در مرو آباد نمود چون این خبر وقت مراجعت
از سمت ملتان بعرض اقدس رسید مکدر گردیده عزم ترکستان مصمم نمود و قبل از توجه بدانصوب باصلاح دولتخواهان بارگاه نامه که مضمونش بسبب طول عبارت
در اینجا گنجایش ندارد متضمن بر نصایح ارجمند و اطلاع عزم خود در بخارا روانه فرمود تا شاید بشاهراه هدایت و راستی آمده از فضولی و بی داییهای خود دست
بردار شود مگر شاه مراد بی اصلا بر مضمون نامه همایون عمل نکرده براه راست نیامد و بر همان نهاد ذات خود قائم مانده پنهانی چپاول ملک خراسان و ایران
میفرستاد ناچار تیمور شاه با عساکر جرار و سرداران با وقار از کابل باهستگی رونق افزای بخارا شد که شاید والی بخارا بجادهٔ عقیدت و ارادت آمده
سفیران بالحضور فرستاده عفو جرائم و استغفار ذمائم کناند و خون کرده مسلمین از طرفین ریخته نگردد القصه چون موکب درانیه در ماه [illegible] وارد آقچه لب دریای
اموبه یعنی جیحون گردیده شاه مراد بی بقصد جنگ با افواج ازبکیه و خوانین ترکیه قریب پنجاه هزار سوار بوده باشند از بخارا روانه شده مقابل معسکر
شاهی رامد و جنگ توپ اولی فیمابین شروع گردید روزی شاه مراد بی برادر خود را با سی هزار سوار رخصت نمود تا دریای اموبه مذکور را عبور کرده پشت لشکر
تیموریه خود را سانیده بغفلت شبخون زند چون تیمور شاه قبل از رسیدن این خبر معلوم کرده بود در معسکر خود انتظام نموده حکم فرمود که هر وقت مردم فوج
با مسلح مانده از چپ و راست و پیش و پس خبردار و هوشیار باشند مردم بتعمیل حکم سلطانی نموده هرگاه برادر شاه مراد بی با سپاه مذکور بوقت اخیر روز
بر قشون پادشاهی یورش کرده بمقابل افواج درآمد توپچیان یکبارگی سر دادن توپها شروع کردند و از طرف دیگر زنبورچیان بزدن زنبورکها دار
و دلگان و ترکان بسلو زدند آخر کار هر دو فرقه تاب آتشباری توپخانه شاهی نیاورده یکبارگی پشت دادند سواران شاهی بجرد تعاقب شان نمودند
و فیمابین جنگی صعب واقع شد تا اینکه برادر شاه مراد بی درین معرکه گیر از پیش دلاوران درانیه بگریخت و آفتاب هم غروب گردید قریب شش هزار ازبک
و ترک بقتل رسیده و در لشکر درانیه بسیاری کشته و خسته گردیدند و چند سردار با وقار بکار آمدند و آخر فتح و نصرت نصیب لوای دولت درانیه گردید
و شاه مراد بی ازین شکست شکسته خاطر گشته باصلاح و صوابدید ارکان خود دو کس از علمای نامی بحضور تیمور شاه فرستاده عذرهای ندامت انگیز و کلمات
عجز آمیز معروض داشت که من بعد گاهی حرکات ناشایسته و افعال نابایسته ازین بنده تا دم حیات بوقوع نخواهند آمد و بغیر از اطاعت و فرمانبرداری
حضور از من امری دیگر بظهور نخواهد رسید تیمور شاه قلم عفو بر جریدهٔ زلات او کشیده فرمود که قصور او را معاف کردیم بشرطیکه تا دم زیست برین قول و اقرار خود

باعث رزیده قسم از دائرهٔ اطاعت بیرون نهد بعد شاه مرادبی هرا آیا پیشکشها مخصوص شاهی فرستاد شاه بعد ارسال خلاع فاخره فراخور مرتبه و شان او بطرف
کابل نهضت فرمود چون از اردوی شاهی از اثنای راه کیره بنگوش که یکصد میل دور کابل فاصله دارد بطرف ترکستان و بدخشان واقع است رسید
باوجود ممانعت شاهی شخصی از لشکریان آواز بندوق گویا نقاره نواخت دفعتاً بارش گردید و هوای تند و شدید بوزید و علاوه باد و باران برف شدیدی شد
بسیاری از مراکب سواری و مواشی تلف شدند قدری از مردم هم ضایع گشتند با این حال پادشاه از انتقام درگذشت و بعد داخل کابل گردید گویند
کوه هندوکش همین خاصیت دارد که از آواز توپ و تفنگ و صدای نقاره در هر موسم که باشد باد و باران بشدت واقع میگردد و بسیار ضرر میرساند
باید دانست که این شاه مرادبی از عمده سرداران ازبکیه خانان ترک است شهر دار الاسلام بخارا و سمرقند و خجند و شهر سبز و غیره از بلاد ماوراء النهر در تحت
تصرف اوست ازبکان ماوراء النهر چندان مطیع او نیستند مگر از مردمان بلاد مذکوره و غیره که در عمل اوست قریب بیست و چهل هزار سوار را بوقت ضرورت
جمع کردن میتواند مذهب حنفی بسیار محکم و ثابت قدم لباس زیبا چه کم قیمت میپوشد اکثر اوقات کسب دست از مثل چکین دوزی خیاطی میکند و مسائل
شرعیه از عبادات و معاملات چون مجتهدین دخل بسیار دارد چنانچه او میگوید علمای آنجا بر حاشیه کتب فقه و غیره می نویسند که حضرت ولی النعمی چنین فرموده اند
و کدام مسئله مشکل بی رجوع او علما جاری نمیکنند و چاهی ساخته اند که نام آنرا گنه خانه نهاده است هر کسیکه خلاف عقاید اهل سنت گوید او را در گنه خانه می اندازد
و بظاهر و هم بدعت است قبهای مطلاکه در سمرقند بر گنبد مزار امیر تیمور صاحبقران بود آنرا فرو آورده بفروخت و زرش بصرف علما و فضلا داد و گفت که قبه ساختن
بر سر قبر بنا کردن بدعت و اسراف است علاوه آن شهر مرو را که از عمده بلاد مشهور خراسان است در تصرف خود آورد و قریب سی هزار کس از ادانی و اعالی آنجا کوچانیده
بخارا و غیره برده آباد ساخت و سکه بخارا و سمرقند و شهر سبز او بر روی فرستاده آباد نمود و در آنجا مدارس رفیعه بنا کرد تا علمای حنفیه مسائل عبادات و معاملات بطور مذهب
خود جاری میکرده باشند و سلطان ابوالغازیخان که بنام پادشاه بخارا است از دست او بدرجه ضعیف و بی قدر است که اصلا حکومت و اختیار ندارد چنانچه شاه
هیبت الله پسر شاه عزت الله پیرزاده سرهندی نقل میکند که روزی من در بخارا بر بالاخانه یکی از اکابر آنجا نشسته بودم که قریب شام ناگاه دو جوان اسپان ترکی
سوار و عمامه عالمانه بر سر و جامه ترکانه در بر دو اشتقند آمده و زیر بالاخانه استاده بزبان فارسی قزلباشانه آب طلبیدند صاحبخانه با آداب تمام آب خورانید چون رفتند پرسیدم
که اینها کدام کس بودند گفت پسران سلطان ابوالغازی خان بودند که از دست شاه مرادبی باین حد رسیده اند و هر سه ماهی از سرکار او تعیین ایشان
شاید بزیارت مزار خواجه بزرگ بهاء الدین نقشبند قدس الله سره العزیز رفته باشند پیرزاده مذکور پرسید که حال پدر ایشان بر چه منوال است گفت روز جمعه برای
نماز در مسجد جامع می آید یک اسپ برای سواری و چند آدم برای جلو از سرکار شاه مرادبی میرسند و در مسجد کسی تعظیم او نمیکند چراکه شاه مرادبی منع کرده است
مصلیان را که شما هم بنی آدم و پادشاه ابوالغازی نیز پس تعظیم وجهی ندارد و علاوه آن تعظیم کسی در مسجد سمتی از جواز ندارد و نام ابوالغازیخان از سکه موقوف
نموده است بر طلاکه بچهار روپیه در ترکستان خریداری اوست نام پدر خود نقش کنانیده بدین وجه که یکطرف او دانیال بی مرحوم و بر روی دیگر
نام شهر و سال هجری پیرزاده موصوف چون این سخن گوش کرد و در بخارا اقامت نمود حال بر او فوق قال آن بزرگ یافت غرضکه شاه مرادبی بدرجه اتم متشرع
و دیندار است و ترویج احکام شرعیه محکم و استوار است

در بیان بغی شمس صوبه کشمیر و رفتن فوج تیمور شاه برای تنبیه او و شکست یافتن فوج مذکور

چون حاجی کریمداد خان عرض بیگی باموری که از طرف احمد شاه درانی مرحوم بصوبه داری کشمیر سرفراز بود بعد از وفات آن آزاد خان پسر خورد شن از راه جرأت و دلاوری فی الحقیقت بجای پدر
صوبه دار کشمیر شد و برادران خود را از آنجا بدر کرده بانتظام امور مالی و ملکی آنجا مشغول گشت و مردم سپاه را بعطای زر نقد و پارچه های نفیس شال کشمیر و غیره مالامال ساخت
و علاوه آن قریب سه هزار فوج از سکهان و دیگر مردم جوانان خوب بر نواخت نوکر داشته و خراج پادشاهی را موقوف نموده راه بغاوت در پیش گرفت تیمور شاه از شنیدن این منغص گشته
اول بصلاح دولتخواهان بارگاه خود میرزا احمد علی مخاطب بکفایت خان را بسوی او فرستاد تا بنصایح دلپذیر او را بشاهراه هدایت آرد چنانچه خان مسطور در کشمیر رسیده بمعاینه حرکات

و سفاکی آزاد خان جابر و ناهنجار نصیحتی چند برحسب مرضی او ادا کرده و قریب ده سه لکهه روپیه را از نقد و جنس گرفته بحضور پادشاه مراجعت نمود منقولست
مقدم الذکر از کشمیر بر نیامده بود که تیمور شاه حال تمرد و سرکشی صوبه دار مذکور شنیده مرتضی خان و فرزند خان را که هر دو برادر کلان آزاد خان بودند باسی هزار قشون
و دیگر سرداران برای گوشمال او فرستاد و چون فوج مذکور قریب بکشمیر رسید متصل قصبه کپیلی که در آنجا حسن خانه آزاد خان است و خود وی هم در آنجا بود فرود آمد آزاد خان
بدریافت آمدن قشون شاهی همراهی برادران خود برای مشاهده فوج مذکور رفته بر لب دریای که فاصل در میان فوج شاهی واد بود ایستاده تماشا
میکرد و مردم فوج که این طرف دریا خیمه داشتند پرسیدند که ای سواران شما چه کسانید آزاد خان بزبان افغانی گفت پدر شما آزاد خان است و خود
سه چهار کس که همراه او بودند سه آواز بندوق نموده مراجعت بلشکر کرد روز دیگر فیمابین فوج شاهی و آزاد خان جنگ واقع شد گویند که اول فتح لشکر پادشاهی
گردید و ملا اعظم خان که امیر کبیر لشکر آزاد خان بود کشته شد و قریب ده هزار مردم از لشکر او غرق دریای مظفرآباد شدند و خود بر کشتی سوار شده خواست
که عبور دریا کرده بگریزد و جوانان هزیمتیان خود را دید خنده میکرد که پهلوان خان برادر عم زاد او بهادری و دلاوری بود گفت ای سردار ترا میگفتم که از
پادشاه بغاوت مکن سخن مرا قبول نکردی و الحال گریخته کجا خواهی رفت و از دست سپاه پادشاه کجا امان خواهی یافت باش و بایست تا من جنگ کرده
قشون پادشاهی را شکست دهم غرض که پهلوان مردم لشکر خود را از هر چهار طرف فراهم کرده جنگ آغاز نمود و کارهای رستمانه کرد تا آنکه امرای فوج
پادشاهی هزیمت خوردند و برهان خان بوپل زئی گرفتار شد و آزاد خان مظفر و منصور مراجعت بسمت کشمیر نمود و فوج شاهی باز در قصبه کپیلی آمده ساز
سامان خود درست کرده یورش بر کشمیر نمود آزاد خان که مرد بهادر و شجاع بود مقابله کرد و جنگی صعب رو داد و آخر فوج شاهی تاب دست برد او نیاورده
پس پا شدند و ده سردار نامی و بسیار مردم از قشون شاهی درین جنگ گرفتار شدند درین جنگ **نقل** عجیب میکنند که شخصی با جمعی معدودی از
قشون شاهی شمشیر در دست همچنان جنگ با مردم آزاد خان مینمود و بی تحاشا شمشیر زنان پیش قدمی کرده میرفت آزاد خان بر جرأت و بهادری او تعجب
کرده مردم خود را حکم کرد که این مرد سپاهی است او را زنده بیارید هر چند او را گفتند که ترا سردار آزاد خان آقای ما میطلبد و امان داده است او نشنید
و همچنان یکه جنگ میکرد تا اینکه از شخصی یکهه ضرب شمشیر بر دست او رسید و نیزه از دستش افتاد و او از دست چپ شمشیر را کشیده میجنگید آخر مردم
او را محاصره کرده گفتند ای شخص حق نمک آقای خود را بجا آوردی اکنون که شکست فوج تو شده است و تو تنها مانده چرا ناحق جان شیرین خود را
میدهی بیا تا ترا نزد صوبه دار که ترا امان داده است ببریم گفت اگر همچنین است شما از من دور باشید من خود خواهم رفت پس جنگ را موقوف کرده قدری
آب بخورد و بحضور سردار مذکور رفته از بالای اسب سلام علیک نموده ایستاد آزاد خان پرسید تو چه کسی و از کجائی و کدام قومی گفت مرد سپاهی ام
باشنده ملک یوسف زئی و قریه اتمان خیل و در نسب از سادات هستم و علول شاه نام دارم آزاد خان باستماع این سخن جراحی را طلبید گفت اگر جراحت
این شخص در مدت ده روز به نخواهی کرد ترا قتل خواهم ساخت و صد روپیه نقد برای خرج او داد و طعام دو وقته از مطبخ سرکاری و صد روپیه در ماهه برای
سید مذکور معین کرد و بعد از ده روز غسل صحت کرده بحضور او حاضر شد پرسید که ای سید لشکر ما کسی ترا می شناسد یا تو کسی را می شناسی عرض کرد السردار
من نجیب الله خان کسی را نمی شناسم آزاد خان نجیب الله خان را طلبیده روبروی او کرد خان مذکور او را دیده گفت بلی من نیز او را می شناسم و از خوب اقوام که
سیدست سردار آزاد خان پانصد روپیه نقد داده و سیصد روپیه را ماهه برای وی مقرر کرده گفت که جوانان خوب کار آزموده را از وطن خود طلب نما تا او شان را موافق
معقول او از ملازم سرکار خود سازم من بعد آزاد خان اسیران فوج شاهی را طلبداشته گفت که نوکری مرا اختیار کنید پس کسانیکه قبول نمودند مواجب معقول نموده
نگهداشت و قریب یکهزار و پانصد کس که تن برضا ندادند آنهمه را در کشتیها نشانیده در آب غرق کنانید گویند که آزاد خان چندانکه قدر سپاه میکرد همانقدر ظالم و سفاک نیز بود

در بیان تعین شدن قشون دیگر بسرکردگی مددخان بر سر آزاد خان و تمام شدن کار او

چون در دار السلطنه کابل بعرض اقدس تیمور شاه رسید که مرتضی خان و فرزند خان از دست آزاد خان برادر خورد خود هزیمت یافتند مسیح نفس [illegible]

وغیره سرداران فرار نموده در پشاور رسیده اند و بسیاری از قشون تباه شد طبع همایون بسیار مکدر و منغص گردید فی الفور بکابل مع قشون بشتاب نزول
اجلال فرمود و سردار مددخان را که مرد دانا و دلاور و نمک حلال خداشناس بود مع دیگر سرداران درانی و یوسف زئی و سامان بسیار برای تنبیه و گوشمال
آزادخان شرف رخصت ارزانی داشت سردار موصوف دریای سند را از گذر اتک عبور نموده وارد نواح کشمیر گردید آزادخان که شجاعت جبلی داشت مقابله
مددخان نمود تا چندی روز فیما بین جنگ قراولی ماند سردار مذکور چند کس از همراهیان و رفقای آزادخان را بوعده الطاف خسروانی و ترهیب قهر سلطانی پنهان
با خود متفق کرد گویند که روزی بوقت شب آزادخان مذکور شادی خان نام یکی از سرداران خود را برای شبخون زدن بر لشکر پادشاهی فرستاد سردار
مددخان خبردار گردیده بمراسم احتیاط پرداخت و جنگی عظیم رو داد و آزادخان متعاقب خود هم رسیده کارهای نمایان کرد تا صبح سفید [illegible] آخر مراجعت کرده
داخل لشکر خود گردید و حال غیر معین این بود که هر قدر در قتال و جدال می کوشیدند از هر دو جانب خسته و کشته میگردیدند چون آزادخان دانست که چند سردار
من با مددخان آمیزش دارند کاری پیش نمیتوانم برد بهتر آنست که خود را بملجای رسانیده بزور و تدبیر امری نمایان بظهور آرم پس شهر کشمیر را
گذاشته با مردم معتمد علیه خود جنگ کنان بسمت کوهستان پونچ رفت چراکه راجه آنجا رستم نام خسر او بود و آن کوه نیز مکان قلب و گریوه های دشوار
گذار داشت راجه رستم بظاهر مدارا و پاسداری داماد خود کوشیده در مکان خود با رادت تمام فرود آورده ضیافت نمود آزادخان آن جا را مامن
خود دانسته باطمینان نزول نمود راجه مسطور بفهمایش مخفی سردار مددخان در تردد افتاد و ترسید که مبادا آزادخان که مرد جرار است مرا
کشته خود مالک ملک من گردد و نیز اگر موافق مرضی مددخان بعمل نیارم در غضب پادشاهی افتم پس بتدریج و لطایف الحیل رفقا و سلاح را از آزادخان
جدا ساخت فقط تفنگچه تیار در کمرش شب و روز میماند گویند که روزی راجه مذکور دروازه حجره را که دران آزادخان بخواب رفته بود از بیرون مقفل ساخت
بسردار مددخان گفته فرستاد که من آزادخان را مقید و اسیر کرده ام زود بیا و کارش تمام کن مددخان اسلام خان درانی را با دو هزار سوار برای
گرفتاری وی فرستاد در آنوقت آزادخان بیدار شده خود را در حجره مقید یافته دانست که خسرم با من دغا کرد و اکنون مخلصی من دشوار است و بانواع
سیاست و خواری کشته خواهم گشت لهذا تفنگچه را بر جگر خود گذاشته سردار اسلام خان دروازه حجره را شکسته حالش دید که بسمل و نیم جان است پس
چشمانش را از حدقه چشم برآورد آزادخان که رمقی جان داشت باسلام خان گفت ای سگ اگر سلاح نزد من بودی هرگز تو پیش من آمدن نتوانستی
اینقدر گفت و روحش پرواز نمود تیمورشاه که از مهم آزادخان بسیار متفکر و متردد در پشاور بود هرگاه سر و چشمان او و متعاقب لاشش هم بحضور آن
رسید ظاهرا از کشته شدن او بسیار تاسف کرده فرمودند که آزاد جوانی دلاور و رعنا و صاحب عزم ها بود و اما لاشش او را حکم بدفن
و کفن نفرموده طعمه زاغ و زغن ساختند و مادر بیوه آزادخان را از قندهار طلبداشته فرمودند که ازین امیران با هر که راضی باشی نکاح کن تا
فرزندی دیگر از بطن تو مثل آزاد و صاحب جرأت و داعیه پیدا شود چراکه این دلاوری و شجاعت آزادخان از اثر رحم تو بود و اگر از جانب
کریم دادخان نیز بودی دیگر پسرانش که از بطن تو متولد نشده اند هم مثل او صاحب داعیه میشدند مادرش عرض کرد قبله عالم قربانت شوم نه مثل
احمدشاه پادشاهی پیدا خواهد شد که مثل تیمورشاه فرزند بظهور آید و نه مثل حاجی کریم دادخان دیگری است که همچو آزاد فرزندی پیدا گردد و این امیران
که در حضور تو استاده اند بر روی و ریش اینها میشاشم پادشاه اندک سکوت فرموده باز بحضور فرمود که آزاد برای تو زر خطیر از کشمیر
فرستاده است آن را بحضور حاضر کن آن زن مردانه سیرت سوال و جواب اولا و ازانه نموده قریب یک لک روپیه گذرانیده و مواجب خود مقرر کنانید
مع فتح جنگ پسر آزادخان که صغیر سن بود بحوالی قندهار رفت و پادشاه زن آزادخان را که کشمیری بود بعقد خود در آورده در حریم عصمت داخل نمود
پسر آزادخان مذکور تا سنه ۱۲۳۰ هجری زنده بود در حال آزادخان این هم نوشته اند که او سوای بهادری سخاوت وجود هم بسیار داشت چنانچه
یک دو سه هزار کس را سردار و مصاحبان و ندیمان خود ساخته جیغه های مرصع و سازهای اسب از طلا و نقره و یراق زر و برق
شمشیر طلائی و غلاف کاردها از طلا مرصع و قباهای کمخواب پر زر و زربفت و جامه وار و مخمل کاشانی و کمربند و شال [illegible]

یا از آنها بخشیده مواجب بسیار مقرر نموده بود و مردم فوج خاصه خود را که قریب دوازده هزار سوار بودند حکم کرده که تمام ساز و زین اسپان و یراق و شمشیر
بندوق و غلاف کاردها از نقره درست سازند و مبلغ از سرکار خود برای درستی همچنین اسباب پرتکلف می بخشید و قباهای باتات و اطلس تن پوشان
[...]دود و با این همه جود و سخا مزاج نادری داشت بلکه از او زیاده حتی که اهل دربار که بحضور حاضر میشدند بخوف قهر و غضب او از مردم خانه و خویشان خود
[...]ت شده میرفتند که باز از سیاست او زنده بخانه خواهیم آمد یا نه و وسعت دستر خوان او بدین مرتبه که سه هزار قاب طعام از قسم پلاو و بریانی برنج پیشاو
صبح و شام در حضور او می آوردند و مردم میخوردند و در هر قاب کم از یک و نیم آثار طعام نمیشد گویند روزی در بیابانی دور از شهر کشمیر بشکار اشتغال داشت
ناگاه وقت چاشت در رسید حکم کرد که بدستور معهود طعام حاضر آرند مردم ناواقف حیران شده دانستند که درین ویرانه و صحرا این قدر اسباب همراه کجا آماده شود
و سه هزار قاب طعام موجود تواند شد امروز مردم بسیار از کارپردازان مطبخ و غیره بقتل خواهند رسید که ناگاه قریب سه هزار قاب طعام معمولی سیخ مال
بالفاست تمام حاضر آوردند بدستور همه امرا و پیش خدمتان سیر شدند و بسیار از طعام و نان باقیماند غرض متصف بجمیع اوصاف بود و قومی را
ز باعث تاراج متردد دین بساختن همیشه بند در نواح کشمیر چندان قتل نمود که از سرهای ایشان منارهای بلند میساختند و مردم از دور آن منارها را
میدیدند و در مدت چهار سال بصوبداری کشمیر این همه مراتب که مذکور شد بهم رسانیده بوقت وفات تخمیناً بست و هفت سال از عمرش گذشته باشد گویند
مغلوب الغضب و سنگدل هم بسیار بود روزی دختر یکساله در کنار دیال پسندش نشسته شاهکی دخانید کور در غضب آمده آن بچه معصوم نافهم را از
دست برداشته در بخاری مشتعل بیفگند تا اینکه آن دختر در آتش سوخته خاکستر گردید

در بیان بغاوت ارسلان خان مهمند و کشته شدن او از قشون پادشاهی

ارسلان خان مهمند که در عهد سلطنت احمدشاه درانی صوبدار سرهند شده بود از تیمورشاه بغاوت ورزیده در مقام دهکه از پشاور آنطرف دره خیبر است
در قلعه خود مستعد فساد نشست و مردم قوم آفریدی و دیگر افاغنه با خود متفق ساخته آمد و شد قشون شاهی مسدود و راه آنجا از بند نمود مگر کسیکه
از امرا و تجار نذرانه او قبول میکرد یک آدم همراه کرده از دره خیبر سلامت میگذرانید و از باعث استواری مکان و کوهستان دشوار گذار
قشون پادشاهی بروی دست نمی یافت چند نوبت افواج پادشاهی بر وی یورش کرد اما کاری پیش نبرد و بدین سبب تیمورشاه مکدر و منغص
خاطر میماند آخر قاضی فیض الله خان که مدار المهام سلطنت او بود بتدابیر صائبه و اهتمام شدیده امان جان داده ارسلان خان را بحضور پادشاه
طلب داشت و بعد آمدنش قید نموده او را بحضور شاه برد و برای قتل کنانیدنش عرض کرد پادشاه فرمود بعد امان جان او را کشتن خلاف قانون است
آخر قاضی مذکور در پی او افتاده بعد عرض و معروض بسیار او را بانواع سیاست بکشت و پای فیل بسته در شهر گردانید و همچنین فتح خان یوسف زئی
آنهم چون که زمیندار و رئیس مظفرآباد و غیره راه کشمیر بود در پی بغاوت بدست قشون شاهی نمی آمد بوساطت فیض طلب خان محمدزئی مشرف شد و بموجب حکم شاهی
بعذاب بگلو افشردن منجذب گردیده در وادی عدم گردید و تا سنه ۱۳۱۲ هجری پسرش مظفرخان منتظم ریاست آنجا بود و از پادشاه بغاوت داشت الملک و مردم
پادشاهی را اذیت میرسانید و از خوف سیاست که بر پدرش گذشته بود بحضور پادشاه حاضر نمیگردید و از مظفرآباد تا حسن ابدال تمام عمل و دست

در بیان وفات یافتن تیمورشاه

چون تیمورشاه پادشاه در شهر پشاور رونق افزا بود و اکثر از شهزادها را که هنوز صغیر سن یا در اقلیم بلوغ نهاده بودند همراه کار داشت و بعض پسر رخصت همایون شاه
باستظام اشرف البلاد احمدشاهی قندهار و فرزند سعادتمند سلطان محمود در ملک خراسان بر نظم و نسق شهر هرات مشغول و شهزاده نامدار شاه زمان در
کابل بولیعهدی ممتاز بود که ناگاه مزاج تیمورشاه از جاده اعتدال منحرف گشت هرچند اطبای حاذق بمعالجه پرداختند مگر سودی نمی بخشید ناچار حکما

پلوی شهر پشاور برای بعضی مزاج همایون ملتمس عرض نمودند که حضرت در شهر کابل که آب و هوای آنجا موافق مزاج اقدس خود است تشریف برند تیمور شاه حسب تجویز ایشان بقصد
نقل مکان کابل نهضت فرمود چون رایات عالیات پادشاهی در نواح چهار باغ که از کابل فاصله چهل کروه کم و بیش سمت پشاور واقع است رسید شهزاده زمان شاه
حال عارضه و توجه شاه بطرف کابل شنیده مضطربانه یلغار از کابل کوچ کرده بمقام مذکور رسیده بشرف ملازمت پدر بزرگوار خود مشرف گردید و در چهار بیگی
و جلو گیری و اسب سواری شهزاده موصوف را تلف شدند الغرض بوقت ملازمت تیمور شاه فرزند ارجمند خود را بمحبت تمام در آغوش شفقت و مکرمت کشیده التفات
بسیار فرموده و اسپ خاصه سواری مع ساز و یراق طلا مرحمت ساخت و باتفاق شهزاده مذکور متوجه کابل شدند روزی در اثنای راه که شهزاده ممدوح و قاضی فیض الله
بر بالین پادشاه حاضر بودند که از زبان مبارک ارشاد شد که من سه چهار روز قبل ازین در عالم رؤیا مشاهده کردم که چند کس آمده کلاه شاهی مرا از سر من فرو آورده
بر سر این فرزند من یعنی شهزاده زمان شاه می نهند پس ازین رؤیا معلوم میشود که دور عمر من آخر رسید شهزاده موصوف و قاضی فیض الله و دیگر ندما حضار دولت
بگریه در آمدند پادشاه نیز چشم پر آب شده نصایح چند بآن فرزند ارجمند فرمود اما علانیه اظهار نمودند که بعد ایشان سر آرای سلطنت کدام شهزاده باشد بهر کیف چون
در کابل داخل شدند مرض روز بروز اشتداد و ترقی میگشت تا آنکه در شب هفتم شهر شوال سال یکهزار و دو صد و هفت هجری پادشاه ممدوح از جهان فانی بعالم جاودانی
رحلت فرمود مدت سلطنت بیست و سه سال بود و اولاد ایشان بسیار است مگر کسانیکه مشهور بودند نام ایشان درین مقام نوشته میشود اول همایون شاه که او از همه
کلان و مردی عیاش است از حکم زمان شاه نابینا شده تا سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری زنده بود دوم محمود شاه و این هر دو شهزاده از زمان شاه کلان اند
سوم خاقان گیتی ستان شاه زمان چهارم شهزاده عباس پنجم شجاع الملک ششم شاپور هفتم فیروز الدین که بعد حج کردن بحاجی فیروز الدین مشهور شد

دربیان جلوس فرمودن شهزاده شاه زمان بسریر سلطنت درّانیه

چون وفات تیمور شاه مغفور امرای عظام مثل مدار المهام سلطنت قاضی فیض الله که از عهده داران و جلیس و انیس محفل شاهی بل نفس ناطقه شان بود و امین الملک
نور محمد خان بابر که مختار و مدار المهام امور مالی و ملکی بود و ملا عبد الغفار صاحب خزانه و هزاره باشی و پاینده خان بارکزئی مخاطب بسرفراز خان که سردار کثیر الاقتدار
و والد امیر دوست محمد خان و فتح خان وزیر وغیره بود ظاهر شد بصلاح وقت خبر وفات پادشاه مخفی داشته بالاتفاق باستشاره یکدیگر حکم فرستادند که حضرت
پادشاه خود بنفس نفیس در دیوانخانه رونق افزا شده میفرمایند تا باریابان حضور اقدس حاضر شده بقرائن و مراتب خود کورنش نموده بملاحظه دیدار و جمال مبارک اخذ
سعادت نموده سازند کل امرای عظام و کارپردازان سعادت فرجام بموجب حکم والا در ارک دار السلطنت کابل حاضر شدند خیر خواهان مذکور مثل قاضی فیض الله
وغیره دروازه قلعه را بند کرده و اظهار واقعه ناگزیر پادشاه نموده باهم عهد و میثاق بسته متفق شدند پس بعد جمله شهزادگان را به دیوان خاص آوردند و پس از خواندن
فاتحه خیر آن شاه رضوان دستگاه متفق اللفظ عرض نمودند که پادشاه یک کس میشود باید که شما از جمله شهزادگان یک کس را که سنجیده و پسندیده باشد پادشاه قائم
و دیگر برادران بطوع و رغبت خود اطاعت او نموده باشند شهزاده زمان شاه در زمان پدر بزرگوار خود بصوبداری کابل و ولیعهدی سرفراز بود هرگاه پادشاه بحکم
تشریف میبردند امرای عظام برای کورنش همین شهزاده حاضری میشدند برین سخن رای همگنان از سرداران که از حسن اخلاق و شمائل
کریمه آن شهزاده واقف بودند برهمین قرار یافت که شهزاده زمان شاه را بسریر سلطنت نشانند مگر دیگر برادران آنجناب برین امر
راضی نشده برخلاف صلاح می گفتند و هریکی از آن خواهش سلطنت برای خود می نمود خصوصاً شهزاده عباس که در اخیر
سلطنت پدر بزرگوار خود صوبه پشاور شده بالای بنگله چهل ستون که سلطان بود نشسته کورنش و مجرائی مردم می گرفت بسیار هواے
سلطنت را در دماغ جا داده بود بخود رجوع این امر جلیل می خواست و هر یک از امرا را بانواع نوازش و عنایت متوقع و امیدوار
می گردانید چون سرداران دیدند که شهزادها باهم در امر سلطنت نزاع میدارند برخاسته بکشیکخانه رفته نشستند و زمان شاه نیز در بیگمخانه
تشریف برده و بعد از گفتگوی بسیار رای شهزادگان بران قرار یافت که شهزاده عباس را سر آرای سلطنت سازند

در محل سکونت شهزاده عباس رفتند تا او را ازین مژده آگاهی بخشند اما ای عظام رفتن شهزاده از او ریش شهزاده عباس مغتنم انگاشته فوراً
بهادران جوان دسته شیر را به دروازه شهزاده عباس فرستاده در سرای او را محکم بستند و بند و بست معقول گرد آن مکان نمودند
و خود بهمه سرداران والاشکوه دانش پژوه بحضور زمان شاه حاضر گردیده و آن جناب را بیرون آورده بتاریخ هشتم شهر شوال سنه ۱۲
هجری یوم دوشنبه بساعت عطارد بر سریر سلطنت در ارائه نشانیدند و هر یکی نذر و نیاز لائق رتبه و فراخور مرتبه خود گذرانیده بعطای خلاع
فاخره سرفراز گردیدند و وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه مسکوک شد **بیت** طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان * رواج سکه دولت بنام شاه زمان *
و عبارت نگین آن پادشاه این بود **بیت** قرار داد ز الطاف خویشتن یزدان * نگین حکم جهان را بنام شاه زمان * و بعد اطمینان از امر
سلطنت که نسبت بهمه امور مقدم و اهم بود جسد شریف تیمور شاه را بتوقیر تمام تجهیز و تکفین نموده در زمینی که قریب شهر کابل است مدفون ساختند
الحال مقبره رفیع بنا شده است و شهزادها تا سه روز در مکان شهزاده عباس بر سر پرخاش و خلاف بوده تن باطاعت پادشاه حال نمیدادند آخر کار
چون درین سه روز از طعام و آب عاجز آمدند ناچار بتبعیت شهریار شاه زمان تن در داده مستفیض ملازمت گردیدند حکم شد که او شان
را درون ارک کابل و در قلعه که بر قله کوه واقع است بمحافظت نگهدارند و شهزاده شجاع الملک که هنوز نابالغ و برادر حقیقی پادشاه است همراه
باشند و حینیکه قریب خیمه و سراپرده خاقانی نصب کرده باشند المختصر پادشاه بنظم و نسق امور مالی و ملکی مشغول شدند و از زمان حکمرانی شاه بست
و سه سال بود و هر یکی از امرای معتمد خود را بخطاب و خدمات بدین طریق سرافراز فرمودند رحمت الله خان صدوزی کامران خیل را که مرد دانا و صاحب تدبیر بود
بخطاب معتمد الدوله وفادار خان بهادر سرافراز ساخته مدار المهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت فرمودند این رحمت الله خان بسبب ناموافقت از قاضی
فیض الله در عهد تیمور شاه از پایه اقتدار افتاده بود و حافظ شیر محمد خان بامیزئی پسر شاه ولیخان وزیر که بعد از کشته شدن پدر خود در گوشه نشسته بعضی
اوقات بسر برد و بخطاب اشرف الوزرا مختار الدوله مخاطب شده باعلی مرتبه وزارت رسید و امین الملک را بدستور قدیم دیوان اعلی داشتند
بعده برشته خسری ممتاز فرموده صبیه او را در سلک پرده نشینان حرم منسلک گردانیدند و قاضی فیض الله را از نظر عنایت انداخته حبس فرمودند
و اسباب او در سرکار پادشاهی ضبط شد تا سنه ۱۲۱۲ هجری بحال تباه در قلعه کابل مقید بود معلوم نشد که کدام کدورت در دل شاه زمان از طرف
قاضی نشسته بود بعد از نظم و نسق امور سلطنت بشهزاده همایون رقم قضا توأم بدین مضمون اجرا یافت که خود او را نظم و نسق قندهار مشغول است
و بافضال الهی تخت سلطنت و تاج شاهی بوجود مبارک ما بدولت رونق یافته و جمیع برادران و سرداران سر بر خط فرمان نهاده مستعد بندگی و اطاعت
اند لازم که آن برادر نیز برضای الهی راضی گردیده بطوع و رغبت اطاعت نماید او در جواب نوشت که تیمور شاه بابا صوبه داری و تعهدی قندهار
که ملک موروثی و محل آغاز جلوس سلطنت خاندان عالی شان ما است بعهده من مقرر فرموده بود و علاوه در سن و سال از همه
برادران سبقت امتیاز دارم پس در ربیع الثانی سنه مذکور سریر سلطنت بذات من رونق پذیرد شاه زمان از استماع نافرمانی برادر کلان عزم قندهار مصمم
نموده مع لشکر جرار روانه شد و از آن طرف همایون نیز با فوج کثیر کوچ نموده تا اینکه در منزل باغ بیرکه دو کروه این طرف قلعات است تلاقی
عسکرین روداد از طرف همایون مهر علیخان میرآخور برادرزاده سردار [illegible] خان اسحاق زئی و از طرف شاه زمان سردار پاینده خان بهادر
نامزد شدند چون سردو برای جنگ مقابل یکدیگر شدند سردار هراول همایون شاه اطاعت شاه زمان قبول نموده در لشکر شاهی داخل
شد همایون بدریافت این حال سراسیمه شده راه فرار پیش گرفت و بسیاری از سردارانش بخوف اینکه برادر کسی اینطرف و پدر کسی آن طرف
ترک رفاقت او نموده داخل اردوی شاهی گردیدند و هر یک بملازمت پادشاه مشرف گشته فراخور حوصله بمرتبه عالی رسیدند
[illegible] این همایون شاه بجمل و اسباب او را غارت کرده آورده بودند بنظر شاه درآورده داخل کارخانجات شاهی کردند و از
[illegible] افغان [illegible] خان خسر همایون شاه در حضور [illegible] دیگر ماند همایون ناچار شده راه کوهستان بلوچستان در پیش گرفت

گرفته در عمل نصیرخان که سردار نامدار بخراج گزار خاندان شاهان درانیه بود در آمده پناه گرفت و شاهزاده بنصرت و اقبال در شهر قندهار رونق
اجلال فرموده باغیان و سرکشان را تفحص نموده بقدر جرائم سیاست و تادیب نمود و فرزند ارجمند خود قیصر را که صغیر سن بود بنیابت و ولیعهدی
قندهار گذاشته عبدالصمد خان نورزئی را مختار و نائب کل پسر شهزاده ساختند و دیگر بسیار سرداران جلیل القدر را در رکاب سعادت شهزاده تعیین
نموده خود مراجعت کابل فرمود

در بیان فرستادن اشرف الوزرا شیر محمد خان را بسمت بلوچستان برای تعاقب همایون

چون بسمع شاه زمان رسید که همایون شاه بسمت بلوچستان رفته پیش نصیرخان بلوچ پناه برده است عزم آن شد که خود متوجه آن صوب شود درین
اثنا عرضداشت نصیرخان متضمن عجز و انکسار رسید مضمونش اینکه خانزاد از فرمان حضور بیرون نیست و رفتن شهزاده همایون باغوای
مصاحبان بدکردار سر از اطاعت بندگان عالی پیچیده وارد این ملک گردیده بغریبخانه غلام تشریف آورده اند فرستادن ایشان بحضور از نام و ننگ
ریاست بعید دانسته غلام عرض میدارد که بعد ازین از ایشان اظهار روگردانی و بغاوت نخواهد شد و تا زندگی این غلام مظهر فساد درین ملک
نخواهد گردید و پارچه نان که بدولت حضور در غریبخانه موجود و مهیا دارم از ایشان دریغ نخواهم کرد بلکه ایشان را براه راست آورده بحضور روانه خواهم نمود
الحال ایشان از جان امان یابند که موجب سرفرازی غلام است پادشاه نظر بر خدمت و قدامت نصیرخان فرموده این مهم را مهمل گذاشتند و خیمه
رایات پادشاهی از قندهار بسمت خراسان برای دریافت حال سلطان محمود که ایشان نیز برادر کلان پادشاه بلند اقبال از همایون خرد و متوجه شد موکب
شاهی هنوز در کروه از قندهار منزل داشت که عرائض سلطان محمود متضمن بر انقیاد و فرمانبرداری رسیده مرقوم بود که من مطیع حضرت پادشاهم
و بجای شاه بابا جنت مکان میدانم امیدوارم که بدستور زمان حضرت شاه بابا مغفور ملک خراسان و شهر هرات بمن تفویض باشد سر مو از احکام سامی
تجاوز نخواهم کرد امرای دولت و هواخواهان سلطنت نیز معروض داشتند که آخر کسی از شهزادهای نامدار در هرات تجویز خواهد شد بهتر آنست که سلطان محمود که
گردن باطاعت حضرت نهاده و در آن ملک بدستور قدیم قائم باشند ازین فهمایش پادشاه هرات و ملک خراسان را بسلطان محمود عنایت فرموده مهم
خراسان را معطل گذاشته رقم اطمینان برای برادر موصوف نوشته بصوب هرات فرستادند و خود بعزم تسخیر ملک هندوستان داخل کابل شده از زمان
خبر رسید که نصیرخان بلوچ جهان فانی را پدرود نمود چون پسرش محمود خان صغیر سن است برادر زاده نصیرخان که جوان است مالک ریاست گردیده بخیال
که پسر نصیرخان را از انجا اخراج نماید و شهزاده همایون را اغوا مینماید که حضرت شما پادشاه هستید قوم درانی را فراهم نموده عزم قندهار نمائید زمان شاه
باستماع این خبر حافظ شیر محمد خان مختار الدوله وزیر خود را با فوج سنگین و سید خداداد را که از سادات شوراک و پشین بود از طرف معتمد الدوله و امین الملک
نور محمد خان با ترخیص فرموده ارشاد کرد که شهزاده همایون را بهر نوع که باشد از ملک بلوچستان مطمئن ساخته بیارند و خود بدولت بقصد هندوستان داخل
پشاور گشتند القصه مختار الدوله و سید موصوفین در راه خود و سید شهزاده همایون شاه را باطمینان و تشفی تمام از طرف حضرت عالی مقام همراه گرفته روانه شدند
در اثنای راه سید که با شهزاده سازش نموده گفت که از فضل خداوند ابد پایه بنوده تاج خلافت زیب تارک عالی و تخت سلطنت زیر پای مبارک خواهم آورد بشرطیکه
منصب وزارت بمن وعده فرمائید چنانچه با یکدیگر همین عهد و پیمان موثق شده با هم موافق شدند شیر محمد خان بهادر که مرد دیندار و مدبر عالی افکار بود در دل اندیشید
که اگر شهزاده و یا این سید را بکشم بعید از ایمان و دین و خلاف آئین است نمک بحرامی و قتل شهزاده با روش خاندان من نیست پس عرضداشتی بحضور پادشاه فرستاد
که سید خداداد شهزاده را با اطمینان و استمالت می آرد اگر غلام را اذن شود مستعفی خدمت بندگان گردد که کار قدری بی تجاوز پیش آمده است و من بی اجازت حاضر حضور گردیده خود را از فساد بر کنار کشید

در بیان رسیدن همایون شاه در قندهار و جنگیدن با شهزاده قیصر

چون مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بحضور رسید سید خداداد فرصت را غنیمت دانسته شهزاده همایون را بر تخت نشانیده و افواج را گرد
و پیش فراهم آورده اراده قندهار نمود و خواست که اول شهر را در تحت و تصرف خود در آرد بعد از آن به دیگر بلاد متوجه شود چون بدین قصد در
قندهار رسیدند سرداران همراهی شهزاده قیصر جمع شدند و شهزاده موصوف را که در آن زمان بسن هفت سالگی بود بر اسپ سوار کرده باراده مقابله
بیرون آمدند چون افواج طرفین مقابل شد سرداران رکاب شهزاده قیصر فوج خود را بسبب غول ترتیب دادند و یار محمد خان صدوزئی را با پانصد سوار
برای محافظت و احتیاط شهزاده بلند اقبال مذکور گرد سواری او گذاشتند چون از طرفین نائره قتال اشتعال یافت دلاوران قشون پادشاهی
جرات و دلیری نموده فوج همایون را از پیش برداشته هزیمت دادند چنانچه تمامی انتظام قول او برهم خورده در لشکرش راه فرار کشوده دلاوران
شاهی تعاقب نموده قتل و غارت شروع کردند همایون شاه که مع چند سوار از فوج خود جدا شده سمت قول شهزاده استاده بود احوال هزیمت
و بی سروسامانی لشکر خود ملاحظه نموده غضبناک مع چند سوار شمشیرزنان قریب شهزاده قیصر آمد چون در اثنا دیدند که شهزاده همایون سمت آید
بجنگ کردن و زخم زدن برو در آیین خود مناسب ندانسته راه فرار پیش گرفته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند و در آن گیر و دار زخم شمشیر از
دست همایون بر کله شهزاده قیصر رسیده پوست مال فرود آمده و انگشتان دست او را زخمی کرد آن طفل خردسال با این احوال خون جاری
استوار بر اسپ استاده بود که شهزاده احمد فرزند همایون شاه با چشم پرآب با پدر گفت که این طفل مجروح برادرزاده حضرت و برادر من است
و برادرزاده بجای فرزند میشود زخمی نمودن او مناسب نبود همایون گفت من در حالت غضب شمشیری زدم سهواً شاید بر چهره این فرزند رسید
این بگفت و از اسپ فرود آمده بتاسف تمام آن شهزاده والاجاه را در آغوش شفقت گرفته و جراح را طلبیده روبروی خود بند ادوای
جراحت آن قرة العین خلافت حکم نمود و در زیر درختی نشسته نان و کباب باتفاق آن سعادتمند تناول کرد القصه چون خبر
دستگیر شدن شهزاده قیصر بدست همایون به بهادران قشون شاهی که تعاقب منهزمان داشتند رسید حیران و سراسیمه
شدند و بدل گفتند که ما جنگ را فتح نموده کل افواج همایون را هزیمت دادیم شهزاده ما بچه نوع گرفتار شد و چون حقیقت واقعی
بسمع پادشاه رسید عبدالله خان نورزئی و یحیی خان نسقچی باشی و کدو خان بارکزئی و فتح خان پسر پاینده خان بارکزئی
مذکور از آنجا بالا بالا روانه پشاور بحضور زمان شاه حاضر شدند و باقی سرداران و فوج متعینه قندهار با همایون شاه در ساختند
و همایون در قندهار داخل شده سکه و خطبه بنام خود رواج داد و درین زمان احمد خان نورزئی که بملازمت شاه زمان بسمت پشاور
روانه شده بود در میان هرات و قندهار خبر دستگیر شدن شهزاده قیصر و هزیمت عبدالله خان برادر خود و تباه شدن فوج شاهی
و تسلط همایون شاه در قندهار بشنید با خود گفت این همایون که باشد که در ملک شاهی فساد و شور انداز د من اول
تدبیر او نموده بعد از آن بحضور پادشاه خواهم رفت بلکه او را دستگیر کرده بحضور پادشاه خود خواهم برد با این اراده مستعد بسمت قندهار
راه رزم نمود و همایون شاه نیز مع فوج خود از قندهار برآمده مستعد پرخاش گردید خان مقدم الذکر تدبیری بخود اندیشیده لشکر
همایون را پس پشت گذاشته بوقت شب بر قندهار آمد تا اول شهر را تصرف خود در آورد بعده باطمینان بکار همایون بپردازد عبدالکریم خان
پسر رحیم داد خان بارکزئی دروازه قندهار را که خود در آنجا بود مقفل کرده هرگز وا نکرد بلکه بیرون بندوق قیام نمود احمد خان ناچار واپس
رجعت کرد و همایون شاه از استماع این خبر از مکانی که لشکرگاه او بود بطرف قندهار روانه شد و در مقام کورکان هر دو لشکر مقابل شده جنگ
آغاز کردند تا آنکه نوبت بشمشیر رسید خداداد و ملا خداداد از طرف همایون شاه زخمی شدند و یوسف خان جهانداد باشی پادشاهی از طرف احمد خان زخمی شده
دستگیر گردید همایون شاه میخواست که او را از پوست خود بکشد سرداران همراهی و شفاعت نموده از جانش امان دادند احمد خان بضرب شمشیر ... زخمی شده ...
... فوج او از قوم ... با فوج همایون شاه قوم ... هرکه ... تا بر لب پای استقامت احمد خان بر جا نماند هزیمت یافت و ... از میان فوج

بسبب غفلت مدهوش شده بزمین افتاد ملا حسن درویش که از قوم پنج پا بود او را برداشته بخانهٔ خود برد همایون شاه تعاقب احمد خان کرده از دو کروه برگشته و بفتح و فیروزی داخل قندهار گردیده بعیش و نشاط مشغول گشت روز دیگر همایون خبر احمد خان را شنیده از خانهٔ درویش بحضور خود طلب داشت چون حاضر شد حکم بقتل او نمود سلوات و فقرا و علمای قندهار بلا اتفاق شفیع او شده از جان امان دهانیدند و احمد خان مذکور هم از بیم جان با همایون شاه عهد و پیمان نمود که من همیشه خیرخواه جناب شما خواهم ماند و درین اثنا آهسته آهسته مردم خفیه از قندهار گریخته بحضور شاه زمان رفتند

در بیان توجه شاه زمان بر سر همایون و فتحیاب شدن او بروی

چون اخبار هزیمت افواج شاهی از مقابله همایون و زخمی شدن شهزاده قیصر و گرفتار شدن سردار احمد خان نورزئی بسمع شاه زمان رسید خود با افواج جرار از پشاور بسمت قندهار نهضت فرمود و در کابل رسیده نزول اجلال نمود و از انجا روانه شده بقرب قندهار رسید پاینده خان بارکزئی را همراه ولیعهد سلطنت شهزاده همایون باستماع این خبر چاره ناچار سه فوج جهل کروه از قندهار برامده مقابل شد و احمد خان نورزئی را که هنوز زخم جراحات وی اندمال نیافته بود بپیش جنگی مقابل هراول پادشاهی فرستاد و مردمان اعتمادی را همراه خود گرفته عقب فوج باستاد و مردم غیر اعتبار را همراه احمد خان مذکور فرستاد و بوقت شب با مردمان معتمد علیه بی جنگ سمت هرات فرار نمود و تغیر در مقام فراه که میان قندهار و هرات است رسید و سردار احمد خان که جبرا و قهرا همراه او شده پیش جنگ و هراول گشته بود خود را با پاینده خان هراول پادشاهی رسانیده مستفیض ملازمت والا گردید چون خبر گریختن همایون بقندهار رسید زوجهٔ پاینده خان مذکور که عورتی صالحه و عاقله مردانه سیرت بود کارد افغانی بر کمر بسته و برقع بر روی افگنده بر اسپ سوار شده و شهزاده قیصر که و قید همایون بود بر جای باش و لیعهدی نشانید منادی کنانید که دور دور حضرت شاه زمان است و درین هرج و مرج مرتضی خان که با سردار پاینده خان رشتهٔ دامادی داشت دست تطاول دراز کرده بازار را کردن و تاراج نمودن میخواست زوجهٔ سردار موصوف نیز جبالتی آمده کارد افغانی را از کمر کشیده او را مجروح ساخت عبد الستار شاه آغاسی که درویش صادق بود بزوجهٔ سردار گفت که این جوان خویش و عزیز تو بود او را مجروح ساخته دستگیر کردی اگر پادشاه خواهد شنید این بیچاره را از جان خواهد کشت بهتر است که او را خلعت داده رخصت کنی چون زن مقدم بکر عقل کامل داشت بموجب فرموده درویش عمل آورد و صباح آن خود بدولت با فتح و نصرت مع تمام اردو داخل شهر قندهار شدند و میر آخور فتح خان و پسر پاینده خان را بطریق چپاول عقب همایون رخصت فرمودند هر دو سردار تا مقام گرشک رسیده معلوم کردند که او بطرف کوهستان آواره شده هرگز بدست نخواهد آمد ناچار بحضور مراجعت کردند شاه زمان بسلطان محمود در هرات نوشت که اگر همایون بدست آید او را دستگیر کرده بحضور بدولت ارسال دارد سلطان محمود در جواب آن عرضداشت نوشت که اگر چه حضرت بجای شاه مغفور اند همایون شاه نیز برادر کلان من و آنحضرت است امیدوارم که از تلاش نمودن و دستگیر کردن او معاف باشم شاه زمان از سر نو نظم و نسق قندهار فرموده شهزاده قیصر را ولیعهد ساخته خود باراده تسخیر هندوستان سوی کابل شد و مختار الدوله حافظ شیر محمد خان وزیر را با فوج سنگین برای تنبیه و تادیب برادر زاده نصیر خان بلوچ از راه مسند پروازی محمود خان پسر نصیر خان بلوچ اعتصام نموده مالک ملک بلوچستان شده بود و علی التواتر تلاش او بحضور انور رسیده مرخص فرمود تا آن بدنهاد را سزای کامل داده پسر نصیر خان را جانشین پدرش نماید مختار الدوله بهادر حسب الامر اقدس در ان ملک رفته کارهای نمایان کرد و جنگ عظیم از طرفین روی داد بسیار درانی و بلوچ دران زمان تیر تیغ آبدار شدند آخر الامر مختار الدوله مظفر و منصور در قلعات که شهر جانشین بلوچ خان بود داخل شده پسر نصیر خان را رئیس آنجا کرد و تمام کارگزاران و سرکشان بلوچستان را مطیع و منقاد او ساخت بعد وهمین سردار یعنی محمود خان پسر نصیر خان را برای قدمبوسی پادشاه همراه گرفته بحضور رسید شاه بعد چندی محمود خان را بعنایات خلعت سرفراز نموده طرف بلوچستان رخصت فرمود چنانچه خان مذکور بخوشی و خرمی داخل شهر قلعات گردید و تا سال یکهزار و دو صد و سیزده هجری همین محمود خان در آن ملک حکومت داشت ... تا حال اولاد او در شهر قلعات استقامت میدارند و تا تحریر این اوراق که سنه ۱۲۳۳ است نصیر خان نامی یکی از اولاد همین محمود خان مذکور حاکم آنجاست و سرحد جیسلمیر ...

از حد سند بهکر تا هیره کروه و خطه مسقط و عرض آن بدریای مجلا پیوسته است تا صد کروه بیکستان و کوهستان درین ملک واقع و مردم بلوچ بسیار
دلاور و شجاع و کرد و عرش و جاهل هم از حد انسان بهادری این قوم اقرار دارند و در عهد این شاه درانی سردار این قوم که نصیر خان نام داشت
بسلطنت درانیه رجوع مانده همیشه با پنج شش هزار سوار جرار وقت جنگ در مهم بر رکاب شاهی حاضر شدی الحال پسرش نیز بهمین وتیره بر جاده
انقیاد استوار و از دست گرفتگان شاه زمان است سر مو از فرمان پادشاهی تجاوز نمیکنند و در کل بلوچستان در انوقت خطبه و سکه بنام پادشاهان ابدالی بود

در بیان عزیمت شاه زمان بطرف هندوستان و انجام یافتن کار همایون از دست محمد خان بنواح ملتان

شاه زمان بقصد تسخیر هندوستان و تنبیه و تادیب سکهان و گردنکشان آنجا مع فشون آراسته و عساکر پیراسته در سال یکهزار و دو صد و ده هجری
از کابل کوچ فرموده بر لب دریای سند نزول اجلال نمودند و از قلعه اتک بر پل کشتیها عبور کرده حسن ابدال و نواح رهتاس را مضرب
خیام گردانیده چند روز برای تفریح طبع بشکار پرداختند و احمد خان شاهنچی باشی بارک زئی را مع بهادر خان محمد زئی و دیگر
سرداران را با هفت هزار سوار برای تسخیر دوابه واقعه در میان دریای جهلم و چناب رخصت کردند درین اثنا ناگاه بحکم قضا و قدر
همایون شاه از افواج شاهی هزیمت خورده و زهر ایام ناساعد چشیده بملک ریگستان در نواح قصبه لیه که از ملتان بفاصله بست
و پنج کروه جانب دیره اسماعیل خان و مابین دریای سند و جهلم واقع است رسیده در انوقت قریب صد سوار که همه سردار
و سردارزاده بودند و سلطان احمد نامی فرزند خود که جوان خوش شکل در کمال رعنائی و زیبائی بود همراه داشت گویند که زیور رختی
باین اراده خود را بلباس سپاهانه پنهان کرده فرود آمد که بهر نوع که ممکن باشد بملک کشمیر رسیده و آن ملک را متصرف خود دراورده بنای
فساد را با پادشاه محکم سازد و چون سابق این احکام پادشاهی بحکام و روسای ممالک محروسه اجرا یافته بود که همایون را بهر نوع
که بدست آید دستگیر نموده بحضور بفرستند محمد خان صدوزئی که جوان وجیه و دلاور و حاکم لیه مذکور بود خبر یافت که همایون شاه مع این قدر
سوار در فلان جا زیور رختی فرود آمده است بمجرد استماع این سخن مع پانصد سوار مسلح در انجا رسیده اول اظهار نمود که از ینجا در شهر رفته
نزول فرمایند تا من شرط خدمت بجا آرم شهزاده همایون از طرز کلام و هجوم مردم او دانست که کار بنوع دیگر شد چون همه اسپان همراهی او
زیر زین و همراهیانش مسلح بودند بجنگ برخاست و خوب جنگ شد همراهیان همایون بسیار کشته و خسته شدند و شهزاده احمد پسرش بزخم
گولی تفنگ مجروح گشته از اسپ بزیر افتاد و همان ساعت جان داد همایون شاه که بر فرزند مذکور عاشق بود خویشتن را از اسپ بزیر انداخته
بر لاش او بیفتاد و نعره های جانگداز شروع کرد محمد خان خود را مع مردمان نزدیک همایون رسانیده در بغل گرفت و از انجا مع رفقا نعش
دستگیر کرده در قصبه لیه آورد و حقیقت حال را معروض حضور انور گردانید حسن خان قزلباش پیش خدمت که سر دفتر خدمتکاران پادشاهی است
از حضور رخصت شد و مامور گشت که چشمان همایون را از حدقه برآورده و در پالکی نشانیده روانه کابل سازد و قزلباش مذکور
در لیه رسیده هر دو چشم جهان بین همایون را از حدقه برآورده و در پالکی نشانیده بحضور پادشاه برد حکم شد که او را
بهمین حالت در کابل برده جائیکه دیگر شهزادگان قید اند مقید دارند روزی که خبر دستگیر شدن همایون و کشته شدن شهزاده
احمد در مقام رهتاس یا حسن ابدال بعرض زمان شاه رسید طرفه تماشا بود که از یکطرف امرای عظام نوید تهنیت و از یکطرف صلای
تعزیت بسمع شاه میرسانیدند و چون از عرائض دولتخواهان که در قندهار و هرات بودند دریافت شد که سلطان محمود در هرات
سرکشی نموده اراده فساد دارد شاه زمان بمجرد استماع این خبر مهم پنجاب و تنبیه سکهان و گردنکشان هندوستان را معطل گذاشته
از حسن ابدال مراجعت بسمت خراسان نمود تا آتش نزاع سلطان محمود را بتحریک تیغ آبدار منطفی سازد و فرو نشاند و فوجی که برای

تسخیر دوآبه دریای جهلم در جناب ... ین شده بود روئداد آن چنین است که احمد خان بارکزی شاهنگچی باشی از حضور مرخص شده عبور دریای
جهلم کرده با سکهان مقابله کرد چند بار سکهان گریختند بالآخره مجمع کثیر نموده قریب گجرات میان دو لشکر جنگی عظیم کردند سردار احمد خان مذکور
در آن رزم کارهای نمایان کرد لیکن چون دید که از نااتفاقی سرداران بیدلی درانیان کار بنوع دیگر خواهد کشید و کامیاب فیروزی نخواهیم گردید
ناچار جنگ کنان با احتیاط تمام مع مهمه و اسباب داخل اردوی شاهی شد و از باعث فساد سلطان محمود تدابیر این مهم چندی مهمل ماند خود
پادشاه داخل کابل گردید درین عرض مدت نامه نامی شاه عالم عالی گوهر پادشاه هندوستان مصحوب میرزا اعلام محمد خان بحضور زمان شاه
پادشاه درانی رسید جواب آن نیز از این طرف بخدمت پادشاه ممدوح فرستاده شد عبارت هر دو نامه بسبب اختصار درین اوراق ثبت نشد حاصل مضمون نامه اول
طلب زمان شاه درانی بود و نامه زمان شاه بظاهر متضمن عذر در رسیدن بموسم گرما بر سر بود و باطن در حقیقت مانع عزم بطرف هندوستان فساد فتنه انگیزی سلطان محمود شد

در بیان توجه زمان شاه برزم سلطان محمود بطرف دار السلطنه هرات

چون خبر شر و فساد سلطان محمود بزمان شاه بتحقیق پیوست از کابل نهضت فرموده داخل اشرف البلاد قندهار گردید تا چندی بجهت جمع آوردن ایلات
و حشام در آنجا قیام فرمود بعد از آن با افواج بسیار و سرداران جلادت شعار روانه هرات شده مقام میوند را مضرب خیام گردانید و سلطان
محمود نیز از دریای هیرمند که از آنکه پس بجانب قندهار است عبور نموده محمد عظیم خان پسر سردار مددخان الکوزی را پیش جنگی معین نمود و از طرف
شاه زمان سردار مهر علیخان میرآخور برادر زاده سردار احمد خان درانی بهراولی قرار یافت عسکرین هر دو هراول در میدان خاکریز مقابل شده آتش جنگ
توپ و تفنگ بمیان آمد و تا دیر هنگامه کارزار گرم ماند آخر کار مردم فوج سلطان محمود یورش نموده بدلاوری تمام داخل توپخانه گردیده جمیع توپها را بتصرف
خود در آوردند هراول پادشاهی هزیمت خورده پس پا شد درین اثنا خود بدولت نیز قریب بفوج هراول رسیده احوال را مشاهده نمود و تاج شاهی که مرصع
بجواهر زواهر مرتب بچهار جیغه مرصع از زمرد سبز و الماس گران بها و لعل بدخشانی و یاقوت رمانی بود از فرق فرود آورده کلاه ساده بر سر نهاد و با خضوع
و خشوع از درگاه قادر توانا مسألت فتح و فیروزی خواستند هواخواهان حضور در دل خود تصور کردند که خود بدولت را شاید اراده فرار در خاطر قرار
یافته است عرض نمودند که قربانت شوم این چه اراده است که بخاطر مبارک راه آورده اند فرمودند که اینوقت نوبت سپهگری ماست بنابر مصلحت وقت کلاه سپاهیانه
بر سر گذاشته ام تا فوج غنیم مرا نشناسد شما فدویان بدلجمعی مستعد کارزار باشید و خود بنفس نفیس تیر و کمان را از کرده مستعد بقتل شدند چون معرکه رزم گرم گشت
مخالفان از هر طرف هجوم آورده قشون پادشاهی را منهزم ساختند آن وقت بر زبان گذشت که کسی هست نواب خان ایشک آقاسی کورنش نموده عرض کرد
قربانت شوم غلام حاضر است و سوای او توکل خان و کشن خان سرداران قلماق و سته غلامان که در زمان حضرت تیمور شاه جنت مکان بدولت ایمان
فائز گشته مسلمان شده بودند نیز عرض کردند که ما غلامان نیز حاضریم هرچه فرمان شود بجا آریم توکل خان کورنش بجا آورده گذارش کرد که تاج شاهی از تارک مبارک
فرود آوردن موجب شکست خاطر ما غلامانست فرمودند که توکل خان الحال زمان سپاهیگری است کلاه سپاهیانه از کلاه شاهانه درینوقت اولی است بعد فتح و نصرت
هرگاه بر تخت سلطنت جلوس خواهم کرد افسر خسروی را بر فرق خواهم گذاشت القصه نواب خان ایشک آقاسی را رخصت فرمودند تا طریقه اخلاص
و ارادت را ادا سازد و ارشاد کردند که برو ترا بخدا سپردم توکل بخدا نموده کارهای نمایان بظهور آر سرداران مذکور و کشن خان وغیره آداب بجا آورده
برای جنگ کردن مرخص شدند غرضکه هر دو سردار نامدار رفته جنگهای مردانه و کارهای رستمانه نمودند تا آنکه محمد عظیم خان هراول سلطان محمود
هزیمت خورده چنان مضطرب گشت که تاب گریختن بسمت هرات در خود ندیده راه فراموش کرده بطرف قندهار بگریخت و در قریه ذاکر که پنج کروه از قندهار
[illegible] بخانه عبدالحمید درویش پنهان شد ملا موصوف شمشیر برهنه در دستش داده و کفن در گلویش انداخته روانه بحضور زمان شاه نمود و ملا جان محمد
امام برسم شفاعت همراه کرد چون بحضور پادشاه رسید عرض کرد که غلام گنهگار نمکحرام حاضر شده امیدوار است که از ... درگاه این

شمشیر قتل کرده درین کفن چه عرض نماید پادشاه فرمودند من هیچ بدی در حق تو نظر نموده بودم بلکه بعطای خلعت فاخره و بخشش شمشیر از قران امثال مرتبه ترا افزوده
محمد عظیم خان عرض نمود بندگان خطا و از خداوندان عطا پادشاه نظر بر شفاعت درویش و عجز و ندامت امیر مذکور فرموده از سر جرائم او گذشت و قلم عفو
بر جریده اعمال او کشیده و مجدداً عهود و مواثیق گرفته جان بخشی نمود سلطان محمود شکست خورده به هراس افتاد و محمد خان هزاره که سالار با اقتدار او بود گفت که الحال
چه تدبیر باید کرد او عرض نمود خاطر جمع دارند تا جان در قالب منست سرموی شما را ضرر نخواهد رسید بعد سلطان محمود را همراه گرفته روانه هرات شد و دیگر سرداران خراسان
و غیره که نهانی با امرای پادشاهی سازش و موافقت داشتند و رسیدن ایستاده ماندند درین اثنا اللتوس جمشیدی یکی از سرداران خراسان که از حال سازش واقف بود
آمده گفت که شما چرا درینجا استاده هستید سلطان محمود بطرف هرات رفت شما هم برید چرا خود را به بدنامی از دست پادشاه بقتل خواهید داد رفتن مناسب است من از عقب
جنگ کنان نگاه خود به سلامت خواهیم رسانید سرداران گفتند تو از طرز طریق امور شاهان واقف نیستی خاموش همراه ما استاده باش مقاران بخیال امین الملک
نور محمد خان با جمع دسته خود بموجب حکم پادشاه بسمت سرداران مقدمة الذکر روانه شد و قریب آنها رسیده شال را اگر دانید تا ادشاه معلوم کنند که برای جنگ نیامده است
و چون قریب تر رسید بعد از سلام علیک هر یکی را جدا جدا در آغوش گرفته و معانقه نموده گفت بیائید تا من شما را بحضور پادشاه برده بسعادت کورنش مشرف کنانم
این گفت و زمان خان و دیگر سرداران خراسان به پیشگاه پادشاه برده و قصور همه را معاف کنانید سرداران دستهای خود را بسته بشرف کورنش مستسعد گردیده باز بعهد
و عهد و میثاق باقسام نموده عرض کردند که مادام حیات غیر از خیرخواهی حضور پرنور قبله عالم دیگر از ما صادر نخواهد شد بعد از ان اللتوس جمشیدی قسم به عهد خود و عهد الله
بحضور پادشاه عرض کرد که همین قسم و عهد منست که شما در ان همین کرده و من در عهد گو نیستم و آنها در عهد گو اند درین اثنا سرداران مذکور عرض کردند که قبله عالم آنچه ما
قول و عهد بحضور اعلی نموده ایم همان سخن است این برادر است خلاف عهد و پیمان ما امری دیگر نخواهد آمد بهر کیف پادشاه زمان جان بخشی و عفو جرائم تمامی رؤسای
خراسان و غیره نموده خلعتها و کارهای غلاف طلا بآنها بخشیده فرمودند که الحال شما به بلاد و اوطان خود رخصت شوید چرا که اهل و عیال شما در خرابی و اضطراب خواهند بود
و بر وقت طلب بحضور ما حاضر شوید تمام جای اعماق ملک خراسان از پادشاه رخصت شده با طمینان تمام روانه اوطان و امکنه خود ها گردیدند اول بچشت شک بهشت
رفته زیارت حضرات خواجگان چشت قدس الله سرهم اجمعین نموده یکشب در آنجا مقام کرده دیگ طعام نیاز خواجگان ساخته هر یک بجانهای خود روانه شدند
و در همان شب که در چشت بودند بصلاح یکدیگر شخصی را مع عرائض بحضور سلطان محمود فرستاده معروض داشتند که باین حیله خود را از اردوی پادشاهی رهانیده در اینجا
رسیده ایم اگر حکم شود بحضور حاضر شویم والا در مکان خود باشیم سلطان محمود گفته فرستاد که در جنگ فتح نمودن و شکست خوردن کار سپاهیان است بی وسواس
و اندیشه بحضور حاضر شوید باطلاع این معنی سرداران مذکور از خانهای خود رفته بملازمت سلطان محمود فائز گردیدند و بقید قسم اظهار کردند که ما از ترس جان و حفظ خانمان
خود با پادشاه عهد و پیمان نموده قسمهای شدید خورده ایم و بدین وسیله از غضب شاهی نجات یافته بحضور رسیده ایم و بدستور قدیم در جانفشانی و خیرخواهی حضور
حاضریم و بار تجدید قسمها یاد کردند مگر اللتوس خان جمشیدی در اینجا هم قسم نخورد و سلطان محمود و والده ماجده خود را مع عرضداشت متضمن بر معذرتهای این حرکات
و استدعای عفو تقصیرات بحضور زمان شاه پادشاه روانه نمود چون آن پرده نشین حجاب عصمت داخل قندهار شد بعد ادای نیاز و اظهار حقوق با درج عرضداشت
فرزند خود را بحضور گذرانید شاه زمان نظر بر حقوق و تکلیف آمدن آن مخدره قلم عفو بر جرائم برادر عالیمقدار خود کشید و آن محجبه گزین جلباب عفت دختر سلطان محمود را
برای فرزند پادشاه و صبیه ضیعه پادشاه را برای پسر سلطان محمود استدعا نمود پادشاه این هر دو درخواست نموده خواست که اول فرزند سلطان محمود در اینجا
برای کتخدائی بیاید والده سلطان محمود این معنی را قبول نموده مع قسم اطمینان برای فرزند خود بهرات مراجعت فرمود و حسب الامر پادشاه زمان خان مذکور
نیز همراه والده سلطان محمود از قندهار بطرف هرات روانه شد و چون پادشاه را بتحقیق معلوم شده که بغاوت و سرکشی سلطان محمود بسبب استظهار و اعانه
محمد خان قاجار والی ایران بود لهذا عزم برای تنبیه و تادیب او فرمود درین اثنا دفعة ایلچی والی ایران مذکور مع عرضداشت متضمن بر اظهار
عقیدت و انواع تحف و هدایای ایران و اسپان با ساز و سامان باردوی معلی داخل شده بار یاب کورنش گردید و قبل از داخل شدن او بدربار شاهی
حکم بتمامی فوج شده بود که با سلاح و آلات جنگ تیار شده بوقت ملازمت سفیر حاضر شوند تا او شوکت بهادران لشکر شاهی را بچشم عبرت ملاحظه نماید

بهرحال پادشاه وقت مراجعت ایلچی مذکور کدو خان بارک زئی را که مرد دانا خداپرست و صادق القول بود مع رقم اطمینان و تحائف و خلعت همراه ایلچی او نموده
پیش محمد خان قاجار روانه فرمودند و اسپ سواری خاصه مع خلعت بکدو خان عنایت ساخته در خلوت ارشاد کردند که احوال لشکر پادشاه ایران را خوب معاینه نموده
از کم و کیف آن بحضور عرض نماید کدو خان یک ماه از پادشاه شنیده همراه ایلچی بطرف ایران روانه شد و خود پادشاه رونق افروز کابل شدند و والده سلطان محمود به هرات رسیده
فرزند دلبند خود را بنصائح ارجمند و موعظت دلپسند بسیار فهمانید که این بار ترا از آسیب قشون پادشاهی نگهداشته ام خبردار بعد ازین گرد این امور که خلاف مرضی
پادشاه باشد نگردی و این بار چه نوع زمان که بدست آمده است از دست ندهی سلطان محمود عهد و پیمان بسیار بمیان آورد که بعد ازین اینچنین حرکات خلاف مرضی پادشاه
از من بظهور نخواهد آمد تا اینکه زمان شاه پادشاه از طرف سلطان محمود خاطر جمع فرموده عزم تسخیر هندوستان نمود امرای دولت عرض کردند هنوز سلطان محمود جاده
اطاعت خوب راسخ و ثابت قدم نیست مبادا که بعد از نهضت رایات عالیات بسمت هندوستان که دور دست از خراسان است باز مصدر فتنه و فساد گردد
فرمودند که والده او بعهد و پیمان او استوار خاطر ما بدولت را خوب جمع نموده است الحال ظهور بغاوت از وی متصور نیست و هرگز خلاف مرضی ما نخواهد کرد

در بیان عزم نمودن زمان شاه بتسخیر ملک هندوستان و تنبیه و تادیب سکهان و دیگر گردنکشان وغیره

چون زمان شاه را از وقت جلوس بر اورنگ جهانبانی داعیه آن بود که ملک پنجاب و هندوستان را از خار و خس سرکشان متمردان خصوصا قوم سکهان پاک
و صاف نماید بنابران بهمین اراده از کابل کوچ کرده داخل پشاور شدند و از انجا با ساز و سامان بسیار و قشون بیشمار در سال یکهزار و دوصد و یازده هجری شهر
جمادی الآخره دریای سند را از گذر اتک بر جسر کشتیها عبور نموده از انجا کوچ بکوچ از راه حسن ابدال و سرای کالی و راول پنڈی و رہتاس گذشته بر کناره
دریای جهلم نزول اجلال فرمودند دریای مذکور را پایاب عبور نموده از راه گجرات شاه دوله بکنار دریای چناب که اعظم دریای پنجاب است فائز شدند
و این دریا را نیز قشون شاهی پایاب عبور کرده و از راه گوجران واله و امین آباد قریب لاهور گذشته و شاه دره که سه کروه از لاهور سمت مغرب
و دریای راوی درمیان حائل است نزول دائره دولت سلطانی واقع شد چون درین سفر از حین بر آمدن پشاور تا رسیدن بلاهور مختار الدوله
حافظ شیر محمد خان بهادر شرف الوزرا الطریق مستقلا و هراولی مامور شده بود دوازده کروه از اردوی معلی خیمگاه او پیشتر میشد و سه هزار سوار جرار
از درانی وغیره همراه او مستعد جانفشانی بودند و حکم اقدس بود که احدی از مال و اسباب و کشت زار دهاقین و رعایا از پشاور تا بشهر لاهور مزاحم و
متعرض نشود الا کاه و هیمه و سوختنی که بمکان باشد بتصرف خود در آرد چنانچه از پشاور تا لاهور احدی از لشکریان سلطانی بر اسباب و زراعت کسی
دست انداز نشد و مردم سکهان بالکل از سرای کالی و دوآبهای دریای جهلم و چناب و راوی گریخته در ماجهه پهلوی امرتسر و میان
دوآبه بیاه و ستلج و لکهی جنگل پناه گرفتند و احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را در کوهستان شمالی سمت جمبو وغیره فرستاده بخوف افواج شاهی
در گوشه و اطراف خزیدند القصه چون مختار الدوله بهادر مذکور دریای راوی را بر کشتیها عبور کرده و زیر قلعه فرود آمده داخل شهر مذکور شد بموجب احکام
بنا نظام منادی در شهر گردانیده حکم کرد که تا سه روز در تمام شهر چراغان کنند و پیش از رسیدن مختار الدوله لهنا سنگه حاکم لاهور کلید های قلعه را بدست
میان شاه چراغ سلطان پوری که از اولاد شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز و از عمده مشایخ شهر بودند سپرده
راه فرار پیش گرفت و زمان شاه پادشاه غره رجب المرجب سنه ۱۲۱۱ هجری داخل قلعه لاهور شد و اردوی شاهی
زیر قلعه تا کنار شهر لاهور به لب دریای راوی و بسیاری درون شهر در امکنه خالی و آباد و ویران فرود آمدند حکم شد که هر روز و شب ده یازده هزار
سوار بطور طلایه از شهر لاهور ده ده گروه گرد و پیش استاده باشند گویند که روز دوم و سوم از داخل شدن
بعرض قدسی رسید که مردم سکنای لاهور از قوم هنود و مسلمان دکانها بند نموده تاکه ... پادشاه باشما

این خبر برسر غضب آمده حکم فرمود گرچه این گروه سزاوار قتل و مستوجب عذاب و سیاست است اما الحال ازین مردم جزیه باید گرفت چنانچه محصلان بدر
هریک نشسته زر جزیه را طلب می نمودند و داخل از مسلمانان هم جزیه گرفتند بعد ازان از ایشان معاف گردید و چون بضرب شلاق از
هنود جزیه میگرفتند لهذا از آنها چندکس خود را در چاه انداخته هلاک ساختند و ازین ممر آشوب و اضطرابی تمام در شهر لاهور راه یافت و این
ستم را اهل لاهور دیده دانسته برای خود خریدند رسم چراغان را که امر سهل بود با وجود استماع حکم سلطانی و نوید امن و امان موقوف
داشته علاوه دکاکین را بند نموده و در خانه نشسته شهریار را برسر غضب آوردند اگر ایشان چنین حکم نادرشاه را عدول میکردند البته حکم
بقتل عام می داد و چون خبر نزول رایات سلطانی در ملک پنجاب شائع شد رؤسای مسلمین آن نواح مثل جلال بهتی و نظام الدین خان رئیس قصور
و دیگر زمینداران و سران آن ملک آمده بملازمت والا مستفید شدند مسعود در فوج هراول حکم شد که ایشان را همراه خود دارد یکبار فوج هراول
چهل سر سکهان را بریده بحضور فرستادند بار دیگر نوبت قتل آن قوم نرسیده بود که اخبار فساد برپا ساختن سلطان محمود رسید بنابران شاه زمان
مهم سکهان و انتظام پنجاب و انهدام الکه امرتسر را موقوف داشته و انتظار خبر صحیح نشست و بضمن خبر رسید که در قلعه شیخوپوره که از
لاهور یازده کروه سمت مغرب است قریب دو سه هزار سکهان نشسته اند برای تنبیه آنها مختار الدوله بهادر حسب الحکم حضور مع چند ضرب توپ
روانه شده و در اندک فرصت قلعه را محاصره نمود مگر شاه بسبب شفاعت ملا عبد الغفار خان که سابق از قوم سکهه بود و در عهد احمد شاه درانی مشرف
باسلام شده علوم دینی را حاصل نموده مخاطب بملا گردید تمامی سکهان را از جان امان بخشید و این قوم از جمله خراج گذاران و رعیت پادشاهی
شدند و اراده پادشاه آن بود که بعد بند و بست ملک پنجاب در دار الخلافه شاهجهان آباد رفته نظم و نسق آن نواح و گوشمال مرهته وغیره سرکشان
فرماید لیکن چون تقدیر نبود که سکنه ملک هندوستان از دست برد متمردان مرهته و سرکشان قوم جات و دیگر مفسدان امور سلطنت هندوستان
در امن و امان باشند بنابران در زمان قلیل بسبب فساد سلطان محمود مراجعت زمان شاه از لاهور واقع شد

در بیان مراجعت نمودن زمان شاه از لاهور بسمت خراسان بسبب فساد سلطان محمود

باعث مراجعت زمان شاه پادشاه درانی از لاهور آن شد که عطا محمد خان علی زئی از پادشاه موصوف بغاوت ورزیده پنجهزار کس را مع اهل و عیال از
قندهار کوچانیده بهرات نزد سلطان محمود رفت او را اغوا نمود که همین وقت است که خروج نموده مالک سلطنت شوند و فراهم آوردن فوج درانیان و متفرق
ساختن افواج پادشاهی و استخلاص قندهار و کابل بسیار آسان است و چون سلطان محمود بمقتضای ایام جوانی بهوای سلطنت و حکمرانی
مستعد شورش گردید و افواج جدید خود را مع ایلات و احشام ملک خراسان که قریب بیست هزار کس بوده باشند جمع نموده اراده قندهار نمود بالجمله
درینحال از عرائض زمان خان پسر حاجی کریم داد خان و دیگر دولتخواهان متواتر رسید که بار سلطان محمود اراده فاسد دارد و زمان شاه بمجرد استماع
این خبر بتاریخ غره شهر شعبان سال یکهزار و دوصد و یازده هجری دریای راوی را از پل کشتیها گذشته قلعه لاهور و دریای چناب را که از اعظم
دریای پنجاب است از گذر سودهره واقع دو کروهی وزیرآباد پایاب عبور فرموده در منزل گجرات چهار کس را از درانیان که قریه قوم سادات را تاراج کرده بودند
شکم چاک کنانیده قتل نموده و دریای بهت یعنی جهلم را نیز در جایی که سه حصه شده و بجای ریگ سنگریزهای خرد و کلان گردیده پایاب عبور ساخت
در لب دریای مذکور فرود آمده سه روز مقام فرمود احمد خان بارکزئی را حکومت دوآبه میان جهلم و سنده عنایت گردید و بهادر خان محمدزئی را مع
پانصد سوار و عبد الستان خان درانی را با هزار سوار و نواب خان ختک را با پانصد سوار و سه صد سوار بنگش کوهاتی و دو صد سوار یوسف زئی و قریب
سه هزار سوار همراهی خود سرداران مذکور وغیره سواران متفرقه که کلی شش هفت هزار سوار شده و سه صد [illegible] و چهار ضرب توپ متعین کرده رخصت فرمود و [illegible]
خرج بابت تحصیل شهر لاهور نیز او را عنایت شد و حسن خان قزلباش را که صاحب دسته چهار هزار غلام بود همراه احمد خان مذکور کرده فرمودند تا به انتظام

ملک نو و آبه مرقوم و خالی گذاشتن قلعه پنڈ دادن خان که بر لب دریای جهلم قریب نمکسار است مع فوج خود بحضور ساطع دولت رسید و از انجا اردوی
پادشاهی کوچ در کوچ از راه رهتاس و راول پنڈی و سرای کالی و حسن ابدال دریای سنده را از گذر اتک بر سر کشتیها عبور نموده
بتاریخ بیست و هفتم شهر شعبان سنه الیه داخل بالاحصار پشاور شدند و در انجا چهار مقام فرموده بیست و سیم شهر مذکور داخل کابل گردیدند بعد
اثنا خبر رسید که آتش فساد سلطان محمود از استماع توجه رایات عالیات پادشاهی بطرف قندهار سرد گشت چندی پادشاه در کابل تشریف داشتند
فرمودند باز از عرائض دولتخواهان دریافت شد که سلطان محمود اراده جنگ مصمم نموده بترتیب آلات حرب و سامان طعن و ضرب
مشغول است و بیرون شهر هرات خیمگاه خود دارد و زمان شاه از استماع این خبر مع قشون موجود روانه شده در قندهار نزول اجلال
فرمود در ان زمان جمعی از افغانان عطا محمد خان مخاطب بحاضر خان نورزی را بالضرب گلوله تفنگچه بقتل رسانیدند و مقتول شدن او بموجب
امر پادشاهی که محمد زمان خان مخفی گفته فرستاده بود و ملک نام افغانی در مکانی که عطا محمد خان خفته بود بوقت شب رفته بقتلش
بپرداخت واقع شد الغرض از کشته شدن او که مفسد و مغوی بود شکستی و هراسی عظیم بر دل سلطان محمود و لشکر او پدید آمد مجبور شده عرضداشتی
متضمن عجز و انکسار و اظهار انقیاد و فرمانبرداری مشعر بعذر ها از قصورات خود ارسال نمود خلاصه مطلب او آن بود که مبلغ دو لک روپیه
نقد که هر سال جهت اخراجات او از حضور شاه بابا مغفور معین بود و در زمان سلطنت عالی نمی رسیده امیدوارم که حساب نموده جهت
فرمایند و آینده سال بسال عنایت شده باشد پادشاه در جوابش نوشت که مبلغ ایام گذشته فی الحال رسیدن محالست اما آینده موافق
معمول عهد جنت آرامگاه خواهد رسید سلطان محمود بر این امر راضی نشده مستعد پرخاش گردید چرا که اکثری از مردان و سرکردگان قشون شاهی
با او متفق شده بر جنگ او را اغوا مینمودند شهریار از استماع حرکات سلطان محمود بتنگ آمده فرزند خود سلطان قیصر را مع سردار احمد خان
و میر آخور یعنی داروغه اصطبل با چند هزار دیگر از قندهار بهراولی روانه فرمودند تا در مقام فراه که صد و بیست کروه در میان قندهار
و هرات واقع است رفته فرود آیند و از طرف سلطان محمود نیز فوجی به پیش جنگی نامزد شده بمقابله قشون پادشاهی رسید و جنگ قراولی
از جانبین بظهور آمد و پادشاه نیز مع افواج جرار در فراه نزول اجلال فرمود مگر از صعوبات این سفر چه گفته شود کمیابی غله و کاه
بسیار بود مواشی و مراکب اکثر تلف شدند و مردم لشکر نیز بامراض مختلفه بیمار گردیدند و بسبب نیافتن مواجب تصدیع تمام میکشیدند
و در خزانه هم چیزی نبود فقط پادشاه بافضال الهی شامل حال داشت

در بیان هزیمت سلطان محمود و گریختن او بسوی کوهستان

چون پادشاه داخل فراه شد والده سلطان محمود بحضور پادشاه رسید میخواست که انطفای آتش نزاع بآب صلح و مدارا نماید ناگاه خبر رسید که سلطان محمود
با برادر حقیقی خود شهزاده فیروز الدین و اهل و عیال با دو صد سوار گریخته آواره دشت کربت و غربت گردیده زیرا که معتمد الدوله بهادر مدار المهام مذکور
قلیچ خان قلعدار هرات را بیم و رجا از طرف پادشاه با خود ساخته بود پس از ان زمان قلعدار بغاوت ورزیده قلعه را از سلطان محمود نمود و صاحب خان
سپهسالار لشکر و مرزا ابراهیم خان مختار سلطان محمود را بفریب قلعه طلبیده مقید ساخت مردم لشکر محمود چون دیدند که قلعه از دست رفت و هر دو
سردار لشکر نیز گرفتار شدند و پادشاه با افواج کثیر متعاقب می آید بوقت شب هر یک راه وطن و خانه خود پیش گرفته شهزاده محمود را تنها گذاشتند تا چار او نیز
بصورتیکه سابق نگارش یافت بسمت کوهستان ترکستان فرار نمود زمان شاه پادشاه با فتح و فیروزی در شهر و قلعه هرات که از عمده بلاد خراسانست داخل شد
و حافظ شیر محمد خان وزیر برای دستگیر کردن سلطان محمود مامور شده چند منزل تعاقب نمود چون معلوم شد که او بکوهستان ترکستان و گریوه های
کوه گذار صعود نموده رفت مراجعت کرده بحضور پادشاه رسید پادشاه شهزاده قیصر را بولیعهدی و مشکی خان خواجه سرا را جهت اهتمام

کارخانجات شهزاده و سردار احمد خان نورزئی و زمان خان سردار هرات با جمعیت شایسته تعین فرمودند و قلعداری بدستور به قلیچ خان مذکور
مرحمت ساختند و سرداران و رؤسای خراسان و همراهیان سلطان محمود را بعنایات کاردهای غلاف طلا و کمربند و شالهای کشمیر
سرافراز نمودند و درین اثنا کدو خان که پیش ازین ذکر رفتن او نزد محمد خان قاجار مرقوم گشته از ایران مراجعت کرده بحضور رسید
و عرضکرد که قسم بخدا و رسول و حقیقت حضرت قبلهٔ عالم است که فوج قاجار در کمال آرام طلبی و ضعیفی است اگر یکدسته از حضور قریب
دوازده هزار سوار روانهٔ آن سمت شوند هرگز محمد خان قاجار تاب آن نخواهد آورد و فی الفور فرار خواهد کرد اگر غلام را حکم شود بهمین قدر هم
فوج کشی نماید هنوز حضرت پادشاه جواب این ارشاد نفرموده بودند که خبر قتل شدن قاجار مذکور بتاریخ چهاردهم محرم سنه ۱۲۱۲ هجری
از دست غلامی باشارهٔ برادرزادهٔ خود بابا علیخان نام در سرحد روس قریب قلعهٔ شیشه بگوش همایون رسید ارشاد شد
که حافظ شیر محمد خان وزیر عباس میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه پادشاه را در مشهد مقدس
باستقلال تمام نظم و نسق کنانیده بحضور مراجعت کند چرا که هر دو میرزا مقدم ذکر بدست محمد خان قاجار از مشهد گریخته پناه باین
خاندان عالیشان آورده بودند سردار مذکور حسب الحکم شاهی این مهم را بجا آورد من بعد زمان شاه مردمان همراهی سلطان محمود را که قریب
ده هزار سوار بوده باشند خانه کوچ همراه گرفته ارادهٔ مراجعت بسمت کابل فرمودند و سرداران نواح خراسان مثل چار اعماق و تایمنی وغیره
و هزاره از روی قسم نوشته دادند که اگر سلطان محمود باز درین ملک آمده مصدر شورش و فساد گردد ذمهٔ ماست از عهدهٔ جواب آن برآئیم
و اگر خلافی ازین بوقوع آید عیاذاً بالله مستوجب انواع سیاست و عقوبت سلطانی گردیم شاه آن قوم را بظل خود آورده و دیهای خالصه
داخل ساخته بدلجمعی و اطمینان نهضت بسمت کابل فرمودند و در ماه رجب سنه ۱۲۱۲ هجری بفر و اقبال جریده بطریق یلغار درانجا داخل شدند
و درهمین ماه نواب غلام محمد خان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روهیله رامپوری که از دست مردم فرنگ بحیله هائی یافته تنگ شده
از راه دکهن و رجی نکر و ملتان و کهد و کوهات و پشاور مع دو صد پیاده و پنجاه شتر بار اسباب در کابل بوساطت وفادار خان بهادر
فائز ملازمت گردید و بعنایت خلعت و افزونی مراتب سرافراز شد و تمام حال تباهی و بربادی ریاست خود عرض نموده استمداد کمک از
حضور شاهی درخواست کرد شاه او را بنوید عنایت امداد خرسند فرموده و صد روپیه یومیه برای طعام مقرر کرده حویلی وکیل الرعایا جای
برای اقامتش عنایت ساختند و حکم نمودند که پیشخانهٔ مبارک از کابل بسمت پشاور روانه سازید که ما بدولت متوجه تسخیر ملک پنجاب
هندوستان خواهیم شد امرای لشکر عرضکردند که با غلامان مسافت دو هزار کروه طی نموده بکمال نحیف و ضعیف گشته ایم حالا امید از تفضلات
سلطانی آنست که دو سه ماه اسپان خود را خوید خورانیده فربه و تیار و خود را از بار شکستگی و کوفت راه سبکبار گردانیم پادشاه ملتمس آن مردم
مدعا و کریمانه اجابت نموده دو سه ماه رخصت دادند و سزاولان برای وصول مالیت یعنی خراج بطرف کشمیر و سنده روانه و بنابر طیاری
شاهنشاهانه عبارت از نوبرک خیمه و خرگاه سست تعین شدند باید دانست که تا چهاردهم شهر شعبان سال یکهزار و دوصد و دوازده هجری حال زمان شاه بدین منوال

در بیان حال امرا و ارکان دولت زمان شاه پادشاه درانی که درین سفر همرکاب بودند

[illegible] بمرتبه امرای عالیشان این پادشاه جمیت التفت خان محمد زئی کامران خیل مخاطب بمعتمد الدوله وفادار خان بهادر است که اختیار کل دارد و عهدهٔ [illegible]
[illegible] سلطان نیز در عهد احمد شاه مغفور مخاطب بوفادار خان بود و در اواسط سلطنت تیمور شاه قضا کرد گویند که این امیر بعنوت پدر [illegible]
[illegible] داشت الحال بحضور شاه زمان ممتاز امیران شده [illegible] در عهد شجاع الملک برادر حقیقی زمان شاه پادشاه است [illegible]
[illegible] شش [illegible] فوج دسته همراه دارد و دیگر تمام لشکر [illegible] تابع او هستند [illegible] بکل ممالک [illegible]

ازنواقص اند از اوضاع و گچه گفته آید مردیست عیاش خوشامد دوست و بغیر ان بظاهر خوش خلق سلیم الطبع شیرین گفتار است هر روز دو بار باریاب خلوت
پادشاهی میگردد کم و بیش در پنجاه و شش سالگی بوده باشد **دوم** اشرف الوزرا مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بهادر پسر اشرف الوزرا
شاه ولیخان بامی زئی است که در زمان تیمور شاه بعد کشته شدن پدر خود مثل غربا در گوشه بسر می برد و زمان شاه بعد جلوس بر سریر سلطنت
ورا بخطاب مختار الدوله و به اعلای رتبه وزارت سرافراز ساخته سردار کل ایلات درانیه فرموده او مردی است خداترس رعیت پرور
کریم النفس شیرین گفتار مردم دوربا وصف عدم ملاقات ثنا خوان او هستند و از مکر و حیله عاری است لهذا در امور مالی و ملکی دخل از
درانیان بسیار بد و رجوع دارند و وفادار خان نیز بظاهر پاس خاطرش ملحوظ میدارد **سوم** امین الملک نور محمد خان بابر که از زمان تیمور شاه
بدیوانی کل ممالک محروسه سرافرازی دارد صاحب دسته چهار هزار غلام معتمد علیه پادشاه است کل داروغه و مشرف و مستوفیان
و اهل بیوتات را رجوع باو است و دختر خود را در عقد پادشاه ممدوح دارد در سفر قریب خیمه و سراپرده حرم سرای پادشاهی بوقت شب
مع چند آدم معتمد خود خواب میکند مردیست رفتارپرداز اشراف دوست محاسب سیاق دان اما درانیان او را بخاطر نمی آرند بجهت آنکه
الوس قوم بابر بسیار کم است گویند که این هر سه امیر کبیر و رکن رکین سلطنت زمان شاه بودند و دیگر سرداران نیز وقعتی میداشتند
مثل مرزا علی رضا خان مستوفی الممالک که از زمان احمد شاه مغفور الی الآن بخدمت خود قائم است و مرزا ابراهیم خان موسوی مشرف
بسیاری از کارخانجات سلطانی و مرزا محمد علیخان موسوی المخاطب بکفایت خان که پدرش مرزا هادی خان لاری از منشی باشیان
عهد احمد شاهی و تیمور شاهی بود و بعد فوت پدر در زمان تیمور شاه خود او بخدمت منشی باشی و بخطاب کفایت خان سرافراز شد بعد از آن
وقتی صوبه کشمیر و پشاور شده رعایای هر دو صوبه را از حسن سلوک خود راضی داشت مگر با عیاشی هم سروکار دارد و در زبان آوری
و فصاحت و سخاوت و مصاحبی بدربار سلطانی لاثانی و نیز عالم است گویند که در زمان زمان شاه بسبب زبان درازی خود نسبت بوفادار خان
و زیاده اقتدار افتاده کارش بتنگی کشیده بود مگر باز در سال ۱۲۱۳ هجری بشفاعت مریم دورانی والده ماجده خاقان
ممدوح و بسبب رجوع کردن بوفادار خان از سر نو کارش رونق یافت و بخانه زاد خان مخاطب گشت و برادرش مرزا احمد خان نیز
از دانایان روزگار است در سخاوت عدیل ندارد و مرزا شریف خان منشی باشی است و میر مونک خان پسر زمان خان برادرزاده سردار جهانخان
خانخانان داروغه دفتر و اخبار و هرکاره باشی ممالک محروسه است و مردی خوش اخلاق و قابل و همچنین خواجه سرایان و مردم کارخانجات
سرکار امور بسیار اند و سردفتر خواجه سرایان التفات خان است گویند او بیشتر در خاندان زکریا خان صوبه دار لاهور از امرای کبار سلاطین تیموریه بود
از زمان احمد شاه درانی رتبه بهم رسانیده و در زمان زمان شاه پادشاه داروغه جواهرخانه و مطبخ و خزانه گردید خوش مزاج [illegible] سلیم الطبع از حد است دیگر یوسف علیخان خواجه سرا
از دست گرفتهای التفات خان [illegible] فوج خدمتی معین [illegible] بدرجه که قریب دو صد سوار هم متعین او است و نسبت خود بسیار احسان میکند
و از خاندان نواب شجاع الدوله بهادر است و تفصیل سرداران فوج و قشون پادشاه مذکور [illegible] که سر حلقه معتمدان کل قشون [illegible]
دوازده هزار سوار بوده باشند و بیشتر درین تا مردم قوم مغول قزلباش اند که احمد شاه مغفور از ایران این قوم را خانه کوچ آورده بکابل آباد [illegible]
و اکثر مردم الحال کمتر مانده الا اولاد آنها بسیار [illegible] و دوازده هزار کس متعین بخدمت سردار بودند قریب چهار هزار کس متعین امین الملک نور محمد خان بابر [illegible]
حسن خان و صاحبخان پیش خدمت و سه صد سوار که بالکل حبشی اند جهت محافظت خزانه متعین التفات خان خواجه سرا [illegible]
شده [illegible] بوده و دوازده هزار سوار از غلامان بخدمت دیگر سرداران متعین بودند که همگی از رکاب پادشاه [illegible]
مواجب نقد میگرفتند بعضی بنصف جاگیر و نصف نقد می یافتند و مواجب اقل مراتب [illegible] ده تا پانزده تمن که [illegible]
[illegible] است و سرداران [illegible]

و جاگیر سرفراز بودند و سوای این دسته غلامان مذکور الوس مردم درانیان قندهار که قریب سی هزار سوار جرار خواهند بود درین دسته
بلکه زین الوس سرداران قوم خود بموجب حکم پادشاهی همراه میمانند و دیگر سواران دسته قوم ترین و [illegible] و تو
ترکی و غلجی جیل و آنکه همرکاب پادشاه میمانند و نیز اکثر این مردم در قندهار و نواح آن سکونت میداشتند که هنگام جنگ در رکاب
پادشاه حاضر میگشتند و تنخواه این قوم بالکل بر قندهار است و تنها از رعایای آن ملک هم هستند و دیگر افواج بسیار است که تفصیل آن طول دارد
تخمیناً کم و بیش هشتاد و شش هزار سوار سوای شتر سواران و سه هزار و نهصد پیاده بشمار میرسیدند جنگ این مردم بیشتر با بندوق و نیزه
و شمشیر و سوای این فوج خاص لایق قوم سنده و لطی و داود پوتره ملک بهاول خان ملتان و دیره اسماعیل خان و دیره غازی خان
نیز قریب پانزده هزار کس از سوار و پیاده هستند اما بیشتر در میان این اقوام پیاده یا شتر سوار اند وقت سفر هندوستان در رکاب پادشاه
درانی حاضر شده طریقه خدمتگزاری و جانفشانی بجا می آرند و بوقت عزم هندوستان تا لک سوار سوای سپاه و رعایای ملک پنجاب
جمع میشدند و صوبداران ممالک محروسه درانیان تا وقت زمان شاه پادشاه بدین تفصیل بودند مخلص الدوله عبد الله خان صوبدار کشمیر
که بیست و چهار لک روپیه تمام کشمیر را از مال و سایر و غیره اجاره گرفته بود و تنخواه ملازمان متعینه و سه بندی نونگهداشت و ایمه و جاگیر
نیز در همین مبلغ مجرا می یافت چنانچه بعد دادن آن همه قریب شش هفت لک روپیه نقد و دیگر فرمایشات پشمینه بحضور میفرستاد
و خود هم قریب چهل لک روپیه از کشمیر وصول میکرد و مردی بود خوش همت و نسبت دیگر درانیان رحیم و منصف مبلغ بسیار [illegible]
وفادار خان از کشمیر میفرستاد و دیگر مظفر خان بهادر صفدر جنگ صدوزئی صوبدار ملتان که از آبا و اجداد متوطن و رئیس آنجاست پدرش
شجاع خان نیز در زمان تیمور شاه صوبدار ملتان بود و منجمله آن ملک بسیار علیحده شده اکثری تعلق بهاول خان و بندی بسکهان
متعلق گشته و در ملک جهنگ ریاست و زمینداری قوم سیال است و قریب چند لک روپیه حاصل آن ملک باشد و این ملک مشهور
بجهنگ سیالا نسبت حسن و عشق آنجا شهرت دارد و این هم از توابع ملتان بود که خارج شده و سکهان حاصل آنرا از آنوقت میخورند
و باقی ملک ملتان در جاگیر مردم صدوزئی که همقوم و رشته دار سلاطین درانیه اند بود و فقط مبلغ دو سه لک روپیه مع فرمایشات چینه
و غیره بحضور پادشاه میرسید و مظفر خان مذکور مردی خوش حیات منصف صاحب تمکین و عالی منش و صاحب هیبت بدین مرتبه بود
که تمام مردم صدوزئی روبروی او چون نقش دیوار استاده میمانند و تمامی رعایای شان بی ارواح در محفل او می نشستند در عمل
او هیچ طاقت کسی که بر احدی نوعی تعدی و زیادتی نماید و قلعهای استوار پر از ذخایر قریب ملتان از بناهای خود
و بدخواهیش دارد که بنام شجاع گده و غیره مشهور است و محمد بهاول خان عباسی را نیز با او رابطه ارادت و اخلاص بود
و رئیسان ملک جهنگ سیال نیز با او اتفاق داشتند و میرزا احسن بخت ابن شاه عالم پادشاه بموجب فرموده زمان شاه در ملتان
پیش همین مظفر الدوله میماند تیمور شاه در عهد سلطنت خود یک لک روپیه سالانه بشهزاده موصوف مقرر فرموده بود بسبب بعضی وجوه
سالانه مذکور موقوف شده فقط سی روپیه یومیه می یافت و با وجود خوش باشی مردم ملتان بلکه خود مظفر الدوله ازین شهزاده آزرده
میماندند و دیره غازیخان قریب ملتان مع تنخواه مردم متعینه آنجا بهفت لک روپیه اجاره است و دیره اسمعیل خان که مابین
ملتان و پشاور واقع عبدالرحیم خان [illegible] بمبلغ دو لک روپیه در اجاره خود داشت و قریب چهار لک روپیه از آنجا وصول میکرد و این
عبد الرحیم خان [illegible] خود را در عقد زمان شاه داده بود اما با درشتی و رعیت آزاری کار میداشت حاکم سنده در شکارپور که از عهد پادشاه
از طرف پادشاه ممدوح بود میر فتح علیخان سندهی حاکم تهته بکرهم بحضور پادشاه خراج میفرستاد و شهر حیدرآباد دارالحکومه او بود و در
ملک بلوچستان نیز سکه و خطبه بنام همین سلاطین درانیه اجرا داشت و بعوض خراج آن ملک رئیس آنجا با پنج شش هزار سوار همراه

رکاب شاهی حاضر میماند و ملک پشاور به هفت لک روپیه اجاره بود من بعد در سنه ۱۲۱۲ هجری زردادخان پوپل زئی حاکم آنجا شد و عبد الله خان
کابلی مخاطب بجان نثار خان در زمان همین زمان شاه حاکم کابل بود و بنهایت تقوی و تشرع و پرهیزگاری و تورع امور نامشروع را از کابل
موقوف نموده پادشاه از دست بسیار راضی بودند لیکن که از ملتان آمده در دریا بفاصله سی کروه سمت پشاور است حاکم آنجا امین الدوله
محمد خان صدوزئی بود که بسبب گرفتار کردن شهزاده همایون شاه بحضور سلطانی بخوف ایشان حاضر نمیشد بسیار سردار زادهای قوم درانی
رفیق همایون شاه از دست همین محمد امین خان کشته شدند لهذا وارثان ایشان میخواستند که او را قابو یافته قتل کنند و لهذا پادشاه نیز او را از آمدن
بحضور خود منع فرموده بود ولیعهد و صوبه داران قندهار شهزادهای سلطان حیدر و سلطان قیصر بودند پادشاه تمام قندهار در جاگیر مردم
درانیان معین فرموده بودند و ام البلاد بلخ که از بلاد ترکستان است نیز داخل ممالک محروسه است اما ویران است آبادی کمتر دارد و گرد
و نواح آن عمل اوزبکان و ترکان ملکه برای خرج حاکم آنجا و برای سپاه متعینه سوای آمدنی آن ملک از خزانه پادشاهی هم چیزی میرفت
و از شهر بلخ روضه حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه شش هفت کروه فاصله دارد و میر نامغزیز متولی آن روضه رجوع بپادشاه موصوف
داشت و امداد و اعانت او حاکم بلخ میکردند و نیاز از کل ترکستان که می آمد میگرفت بسیار خوش خلق و نان ده و مهمان پرور بود گویند که در عهد
پادشاه موصوف تمامی محاصل ممالک محروسه پادشاهی القدر یک کرور بود و مواجب سالانه امرای پادشاهی بنسبت امرای هندوستانی بسیار کم
و خزانه هم بسبب جنگ و جدال برادران خالی میماند در زمان شاه پادشاه بسیار منصف و عادل بود اما چون فوج ولایت از قوم افغان و مغول
و اوزبک جاهل و سفاک بودند بضرورت پادشاهان بوقت صدور جرائم سنگین سیاستها میفرمودند و با وجود شکم چاک کردن و بینی بریدن و تادیب کردن
بدیگر سیاستهای سخت اقوام مذکوره از حرکات ظلم و تعدی بر خلق خدا باز نمی آمدند و عمر زمان شاه پادشاه ممدوح تا آغاز سنه ۱۲۱۳ هجری
تخمیناً سی سال بوده باشد ریش او سیاه و مدور بود و تا سال مذکور چهار فرزند داشت **یکی** سلطان حیدر دوم سلطان قیصر سوم
سلطان ناصر **چهارم** سلطان منصور و بر خاتم والده این پادشاه سجع بدینها منقش بود **بیت** سپهر شکوه از بلندی جاهم * کنیز فاطمه و مادر زمان شاهم

دربیان احوال پنجاب و منازل از پشاور تا کابل و قندهار و هرات و توضیح دو آبها و آبادی میان آنها

منازلی که از پشاور بسمت پنجاب و هندوستان واقع اند بدین تفصیل است دریای سنده سه گذر دارد یکی گذر قلعه اتک است که از پشاور
بفاصله سی و دو کروه واقع و قلعه مذکور در تصرف افاغنه خٹک است از زمان سلاطین تیموریه این مردم متصرف آن مکان اند و قلعه مذکور
بر لب دریای سنده این سوی سمت حسن ابدال بغایت متانت و استواری بسیار بلند و سنگین واقع شده و ازین قلعه تا لب دریای جهلم بفاصله کروه است

بیان دو آبه اول پنجاب

باید دانست که درین دو آبه اول یعنی مابین دریای سند و اتک و دریای جهلم مقام حسن ابدال است که ازین راه کشمیر سرای کالی فتح و پنجاب
از آنوقت عمل سکهان شروع بود و مقام راول پنڈی و قلعه رهتاس که از بناهای شیر شاه افغان معمور است و سوای این مقامات
معموره آبادان بیشتر کوهستان و جنگل واقع و علاوه قلعه اتک راهی دیگر است که از دهنی کهیپ شده بدریای جهلم میرسد و دو نیز
و دریای سنده را از گذر نیلاب که از پشاور قریب سی و پنج کروه فاصله دارد عبور میکنند و بعد عبور کردن و قطع نمودن مسافت
ست کروه راه در مقام دهنی کهیپ خانه میشوند روسا و رعایای این ملک تمام اهل اسلام اند و بزور خود کل حاصل ملک را بسکهان نمیدهند
چیزی میداده از شر ایشان محفوظ میباشند و راجه این مقام جهدی نام دارد و از اینجا اسپ بسیار خوبصورت و خوش رفتار

وشالیه هم بسیار و مردم قوی جثه وتنادرو دلاور می باشند و درین حدود تا لب جهلم کوهستان در غایت بلندی و کریوه های دشوار گذار
واقع شده اند و پنڈ دادن خان که بر لب دریای جهلم است قریب آن نمکسار است یعنی کوه های بلند از نمک هستند درانجا هر کسیکه
مکان بلند بر کوه های مرتفع درست ساخته می نشینند آنرا راجه میگویند و تابع یکدیگر نیستند همه با رجوع بسلاطین درانیه میدارند و
پنڈ دادن خان که قلعه و شهر عظیم دارد زیر او دریای جهلم جاری است و هم در نمکسار و پنڈ مذکور عمل سکهان درانوقت هم بود و نیم لک روپیه
در سال آمدنی نمکسار است و در وقت زمان شاه رنجیت سنگ پسر مها سنگه که از عمده سکهان آن نواح بود قلعه و شهر پنڈ مذکور و نمکسار مذکور
را در تصرف خود داشت و بعد ازان همین رنجیت سنگه عمل خود در تمام ملک پنجاب و ملتان و پشاور و کشمیر وغیره نموده در سنه ۱۲۵۵ یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج
فوت کرد درانوقت قریب پنج شش هزار سپاه در کل این دوآبه بودند و در شمول همان سپاه مردم مسلمان پنجاب نیز سررشته
نوکری داشتند سوم گذر دریای سنده قریب کالا باغ و دیره اسماعیل خان است که ازانجا عبور کرده بملتان میروند

در بیان دوآبه دوم

درمیان دریای جهلم و دریای چناب است عرضش در شاهراه سی و یک کروه و از مقامات آبادان او قصبه ذنکیان که راجه آنجا
خداداد خان است و قریه شادی وال که سه قریه یکنام دارند درین قریات قوم راجپوت مسلمان می باشند و شهر گجرات
میان دوله و دیگر قصبات و بلاد بسیار اند گویند که دریای چناب کلانتر دریاهای پنجاب است و شبیه در همه حالت بدریای گنگ هندوستان
ملک در غذوبت و رنگ وغیره از آب گنگ هم بسیار خوشگوار و مقوی و هاضم و صحت بخش است

در بیان دوآبه سوم

درمیان چناب و دریای راوی است عرضش در شاهراه که قریب تر راهها است تخمینا سی و دو کروه راه خواهد بود و درمیان این دوآبه شهر وزیرآباد
که بر لب دریای چناب است و قصبه سودهره است و گوجران واله و تنودی موسی خان و سیال کوٹ و امبر دوال و دیگر قصبات و قریات
و چهار محال ایمن آباد وغیره واقع هستند چون ازینجا بطرف لاهور روند دریای راوی را از زیر قلعه لاهور عبور میکنند و اگر بطرف امرت سر راه گیرند
دریای مذکور را از گذر سیدوال که قصبه قوم راجپوت مسلمانست عبور می نمایند

در بیان دوآبه چهارم

درمیان راوی و دریای بیاه واقع عرضش در شاهراه سی و چهار کروه است درین دوآبه شهر لاهور و امرت سر و قصبه جندیاله و قصبه خواص پوره بیرون وال
جای بود و باش مردم افاغنه وغیره قصبات واقع اند و امرت سر در ملک ماجهه آباد و از عمده شهرهای پنجاب است ابتدای خروج سکهان ازهمین ملک ماجهه است
باید دانست که سابق در شهر امرت سر بسیار سردار جدا جدا بی اطاعت یکدیگر بودند چنانچه هر یکی در بازار آباد کرده خود عمل میداشت و عمده سرداران
این شهر گلاب سنگه بهنگی پسر جهنڈا سنگه بود اکثر مردم شهر و بازار رجوع باو داشتند و امرت سر در اصل نام تالابی است که گرد آن مکانات پخته ساخته بودند
و درمیان تالاب گنبدی است و درون آن معبدگاه سکهان و جای گروی ایشان است هر روز بوقت صبح و یا شام از مردم عوام و خواص
قوم سکه درانجا رفته باستماع کتاب گرنته مشغول میشوند که نانک شاه گروی ایشان آنرا موافق فهم و ذهن خود در علم توحید و اختیار کردن
کارهای نیک و اجتناب از امور بد تصنیف کرده است و بعد از ختم آن کتاب هر روز اهانت مسلمانان بآواز بلند میکنند احمد شاه د

تالاب از استخوانها انباشته بود در انوقت شهر و بازار آنجا بسیار معمور و آبادان داشت و لاهور از امرتسر بفاصله هژده کروه مابین جنوب و مشرق آن واقع و درین وقت باز
سکهان و مسلمانان خواهند بود

در بیان دوآبهٔ پنجم

در میان بیاه و دریای ستلج است عرضش سی و سه کروه است و در اصطلاح مردم پنجاب بین این هر دو دریا را خاص دوآبه گویند یعنی هرگاه کسی دوآبه را اطلاق میکند
مراد از همین بین دو دریا میباشد قصبات و قریات درین دوآبه بسیار اند و قریب دوازده هزار سوار و پیاده از سکهان و مسلمانان در انوقت در آنجا میماندند
و چون از دریای ستلج بطرف مشرق عبور میکنند ملک پنجاب تمام میگردد و از آنجا ملک هریانه و بانگی سرهند شروع میشود و از دریای سند اتک تا لب
دریای جمن که زیر قصبه بدهو دریا جاری است در قوم سکهان هزارها سردار خرد و کلان بودند که یکی اطاعت دیگری نمیکرد و کسیکه دو سه اسپ از ملک خود دارد
لاف سرداری میزند و مستعد بجنگ با هزاران سوار میشود زیرا که همقوم او در مقابله غیر با او متفق میگردند و سابق با وجود کثرت فوج سواران قوم سکه بمجرد
شنیدن آمد آمد سلاطین درانیه مضطر شده میگریختند اگر متفق گشته با فوج ولایت میجنگیدند هرگز فوج ولایت را بهندوستان آمدن نمیدادند بهر کیف بعد از
سستی که در سلطنت درانیه بوقوع آمده رنجیت سنگه بزور زر و گرفته در کل پنجاب سرحد کابل و در کشمیر وغیره عمل خود نمود و تمامی سرداران سکه را زیر بار
ساخته مطیع و منقاد خود کرد و پشاور شهریست که از لاهور کم و بیش بفاصله دو صد کروه بطرف شمال و مغرب آن واقع و مسافری که از لاهور قصد پشاور کند
دریای راوی و چناب و جهلم و دریای سنده عبور کردن می افتد و از دریای اتک چون عبور کرده شود سی و دو کروه از آنجا پشاور باقی میماند و آن شهریست
قدیم در زمان راجهای هنود که پادشاهان هندوستان بودند نام آن بگرام پیشاور بود و در زمان سلاطین اسلام به پشاور مشهور گشت و درین میوهای گوناگون از
قسم آلوچه بهی وغیره میوجات تحفه بکثرت پیدا میشود مردم آنجا عطر گلاب را بسیار خوب می سازند چنانچه قیمت یک توله ان از پنج روپیه تا چهل روپیه
و جمیع میوه کابل در پشاور پیدا میگردد و از تحائف نوادر این شهر برنج است که سه قسم دارد قسم اعلای آن که در مطبخ سلاطین و امرا صرف میگردد برنج
باره است و آب باره بسیار سرد و هاضم باشد که از برف گداخته می آید و ازین آب این قسم برنج لطیف و تحفه پیدا میگردد و گویند که من ازین برنج از شش
تا دوازده روپیه در آنجا فروخت میشود و قسم اوسط برنج آنجا را برنج دوآبه گویند زیرا که او از ملک دوآبه که قریب پشاور است می آید و از آب
هر دو دریا پیدا میگردد و قیمت آن از چهار روپیه تا شش روپیه بدست می آید و برنج باره که بجز پشاور در جای دیگر نمیشود نهایت بوی خوش دارد و وقت
پخته شدن بسیار دراز و بالیده میگردد و در نواح پشاور و کوهستان آن ریاست و زمینداری افغانان است مگر در شهر خاص افغان کمتر میباشند
و قوم کلال یعنی چوبداران و چابک سواران و دلالان اسپ اکثر در هندوستان همین مردم اند که در پشاور سکونت میدارند قریب دو سه هزار خانه مردم
کشمیر نیز در آنجاست و دیگر اهل حرفه و ارباب هنر هم جابجا آباد و چنانکه افاغنه کمتر اند همچنین شیوخ و سادات و مغول در آنجا بسیار کم اند ساکنانش
مفتن و جنگجو و بدزبان هر روز در کوچه و بازار یکدیگر را دشنام داده بالکد و مشت میجنگند و همه حنفی مذهب اند و با آخوند درویزه که مرد متشرع در زمان
پادشاه بخدمت محتسبی معین بود بسیار اعتقاد میدارند و آخوند مذکور افاغنه آنجا را از جهل برآورده مقید بشرع گردانید و در زبان این قوم یعنی پشتو
مثل مخزن وغیره کتب تصنیف کرد اگرچه خود تاجیک فارسی گو و مرید سید علی ترمذی مشهور به پیر بابا بود که سادات کتهرا اولاد ایشان اند و قبر آخوند مذکور
قریب پشاور است و کابل ازین شهر بجانب شمال واقع و تفصیل منازل از پشاور تا کابل بدینصورت کرده اند منزل **اول** از پشاور کوچ کرده بجمرود
که هفت کروه لب دریای خیبر است میرسند منزل **دوم** گدهی لعل بیگ که در میان دره خیبر است و آنجا آبادیست و در میان دره بالای کوه آن مردم آفریدی قوم افغان
سکونت دارند و جابجا چوکیخانه است و قوم سابق الذکر مسلح برای حفاظت مسافرین و تجار نشسته میباشند زیرا که آنها برای این خدمت
مواجب از سرکار پادشاهی می یابند و در بعض مقام همین مردم محافظ رهزنی کرده تجار و مردم مال و اموال آنها را تاراج میکنند و وقت
دزدی کرده می برند و در شهر پشاور از خزانه پادشاهی مواجب آنها مقرر است و محصول دره خیبر از حضور سلاطین بهمین قوم آفریدی

معاف منزل سوم از درمیان درهٔ مذکور و گدهی لعل بیگ گذشته و لنڈی خانه را در راه گذاشته بڈہکا فرود می آیند منزل چهارم
از ڈہکا بهزارنا می روند منزل پنجم از هزارنا برخاسته به بهٹی کوٹ که عیدگاه قوم مهمند است می رسند منزل ششم از بهٹی کوٹ برخاسته
بعلی بغان می روند در اینجا بود و باش مردم تاجیک فارسی گو است منزل هفتم از علی بغان بجاربانغ می رسند و اینجا نیز بود و باش
قوم تاجیک است منزل هشتم از جاربانغ کوچ نموده از فتح آباد گذشته بنغلا فرود می آیند منزل نهم از نغلا بگندمک می رسند و اینجا
ریاست مردم خکوانی قوم افغان است منزل دهم از گندمک بسرخ رود که جوی آب روان است و آبادی ندارد فرود می آیند و درین نواح نیز
قوم خکوانی مسبوق الذکر بود و باش دارند منزل یازدهم از سرخ رود بجگدلک می رسند و اینجا نیز آبادی است از اینجا بود و باش
و زمینداری مردم افاغنه سلیمان خیل شروع شد منزل دوازدهم از جگدلک بباریکاب می رسند منزل سیزدهم از باریکاب
دو راه است از یک راه قشون پادشاهی و قوافل رفته بمقام تزین می رسند و از اینجا بکابل خرد شده بدار السلطنت کابل فائز می گردند
و از راه دیگر که کتل سنبدلته است مردم جریده و پیاده می روند و این راه نیز در مقام بت خاک با راه پادشاهی ملحق گشته منزل چهاردهم
از تزین بخورد کابل می رسند اینجا نیز آبادی است منزل پانزدهم از خورد کابل برخاسته بدار السلطنة بلدهٔ کابل می رسند
این منازل که مرقوم شدند منزلهای لشکر پادشاهی و تاجران است و سوار و پیاده در شش هفت روز از پشاور در کابل می روند و منازل
مرقومه اکثر هفت و هشت کروهی و بعض ده کروهی اند و همگین راه تخمیناً مابین هر دو شهر مذکور یکصد و بست کروه بوده باشد و کابل شهری است
واقع در زمین باختر مملو از انواع فواکه و اقسام گلها چشمهای آب شیرین در شهر و بازارها جاری است و میوهٔ اینجا خشک شده بهر طرف
می رود خصوصاً در ملک هندوستان اما آب اینجا که قریب شهر و درون شهر است سبک و هاضم نیست تا سه چهار ماه زمستان برف بشدت می بارد
و در برف اینجا گذرد است خصوصاً مسافر را اگر احتیاط نکند انگشتان دست و پای او سیاه گردیده از کار می افتند و در شهر کابل از قدیم بود و باش
مردم تاجیک فارسی گو است و از زمانی که پای تخت سلاطین درانیه شده است مردم افغان درانی و مغول قزلباش وغیره که ملازم
پادشاهان درانیه بودند وطن اختیار کرده عمارات عالی بنا ساخته اند اگرچه شهر مختصر است اما خوب معمور و آباد اجناس هر اقلیم در اینجا
یافته میشود خصوصاً اجناس ممالک ایران و توران از قسم اسپ و پارچه ابریشمی بکثرت است و هر کسیکه از خراسان و ایران و توران
بسمت هندوستان بباید آمدنش در کابل ضروری افتد و بازاری دارد مسقف بسیار خوب که از خشت و سنگ و گچ آنرا ساخته اند
و در سقف بازار که بسیار طویل و عریض واقع شده جابجا برای روشنی روشندان گذاشته و نام این بازار مسقف چارسو و بانی آن
علی مردان خان ایرانی است که در اوائل از امرای سلاطین صفویه بود بعده بحضور شاه جهان پادشاه هندوستان مشرف
گشته برتبهٔ بلند امیر الامرائی سرفراز گشت و بانی نهر و آورنده آب در شهر شاه جهان آباد همین علی مردان خان است و در شهر کابل زلزله
اکثر میشود و مردمانش یعنی کابلی بسیار درشت و جنگ جو و مفسد اند و عمارات آن اکثر خام و پادشاهان درانی مع قبایل و شهرها اکثر و بالاحصار کابل [illegible]

در بیان منازل از کابل تا بشهر قندهار

منزل اول از کابل برخاسته در قلعهٔ قاضی فرود میشوند در نواح آن سکونت مردم تاجیک کابلی است منزل دوم از قلعهٔ قاضی بقلعهٔ میدان
می رسند اینجا نیز آبادی است و مسکن مردم افغان سلیمان خیل تا پل وردک و وردک نام افغان سادات است منزل سوم از قلعهٔ میدان
بپل وردک می رسند و اینجا قلعه است آبادی نیز دارد منزل چهارم از پل وردک بقلعهٔ تکیه می رسند اینجا نیز آباد است و مسکن مردم افغان
منزل پنجم از قلعهٔ تکیه بقلعهٔ شش گاو می رسند اینجا نیز آبادی است منزل ششم از قلعهٔ شش گاو ببلدهٔ غزنین می رسند و آن

سو ... مرده بوهی عبد از ملسارات سنگی از آن کوه جدا شده افتاده و دریچه ظاهر شده و درمیان آن غاری پیدا آمد که دران قریب دوصد و پنجاه کس از ذکور و اناث و صغیر و کبیر مرده بیجان خوابیده بودند و هنوز لباس عربی عجیب در ابدان آن مردم قایم و مثل مردم عرب سر کمر بسته و برلب دریچه پیرزنی بیجان نشسته و دیگر مردم کسی نشسته و کسی خوابیده و در بغل یک کس کیسه یافتند که دران پنجره سکوک باسم خالد بن ولید بن عبد الملک بودند و یک کارد فولادی اما غلاف آن کارد بوسیده و خاک شده صاحبزادهای عبدودی تفحص تمام دیگران نکردند و حاجی میر خر د مودودی که هما بجا بر قلعهٔ کوه قریب غار مذکور استقامت داشت آن دریچه را بند نموده استوار ساخت شاه عبد الستار مذکور میگوید که من آن کارد را آورده بودم مگر در راه قندهار درمیان فتنه زمان شاه پادشاه درانی بوقت دوانیدن شتر از کمرم بیفتاد و دانایان عصر چنان تصور کردند که این گروه از قوم سادات و نجبای عرب خواهند بود که بسبب ظلم بنی امیه فرار شده درین غار مسکن اختیار کردند و از حق تعالی رجوع با جهان خواستند دعای شان مستجاب شده که مجیب الدعوات ایشان را مانند اصحاب کهف پرده پوش گردانید

نقل

دیگر عجیب تر از اول روایت میکنند که در قوم کفار سیاه پوش پیر بسیار کبیر العمر میگفت که جناب پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم را بچشم خود دیده ام در جنگ احد با مشرکین قریش شریک بوده و دو سه زخم نیزه و تیر را بر بازو و پشت خود نشان میداد که از دست صحابهٔ کرام خورده ام میان شیخ عمر نام که درویشی کامل بود آن کافر را بواسطهٔ افغانی یوسف زی که با آن کافر دوست بودند در خود بطلبید چون بحضور شیخ مذکور آمد تمامی حال آنوقت و جنگهای احد و بدر را بزبان عربی موافق محاورهٔ عرب که در آنوقت مستعمل بود بتفصیل بیان ساخت و گفت که چون من از معرکه جنگ فرار نمودم پسر عم نبی شما یعنی حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه نیزه بر پشت من زد که از هوش رفتم چون بخود آمدم راه گریز پیش گرفتم و با چند اقربا درین کوهستان آمده استقامت ورزیدم مدتی مدید شد که اقربا مردند مگر از انها و از من بسیاری از اولاد باقی هستند و تا حال زنده ام و قوای من درست اند و نیز شاه عبد الستار مذکور نقل کرده که آن پیر کافر قبل از ملاقات میان شیخ عمر درویش موصوف با سید نجیب شاه هم که رئیس کنهر و از اولاد سید علی ترمذی مشهور به پیر بابا ست ملاقات کرده بود جناب ایشان تعظیم آن بدین بسیار کردند بعد رفتن او مردمان سید مذکور را گفتند که تعظیم همچو کافر شقی که پیغمبر خدا را دیده ایمان نیاورد شما را چه ضرور بود سید جواب داد که من بپاس آنکه چشمان این کافر حالا کمال جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیده بودند تعظیم کردم و این نقل در پشاور مشهور است مقرر این قوم یعنی کفار سیاه پوش از قوم قریش اند که از خوف تیغ مجاهدین از مهاجرین و انصار فرار نموده درین کوهستان آمدند و مسکن گزیدند ملک این قوم از پشاور بر فاصله پنجاه و شصت کروه جانب کوه شمالی قریب ملک یوسف زی و دیگر افغانان شروع شده تا سرحد خوست و اندراب و حدود بدخشان و قندهار و پایین کوه چشت قریب ملک هزاره واقع شده افاغنه و هزاره شیعه با این قوم جنگ و جدال می دارند و زنان ایشان را که بسیار حسین میباشند در جنگ گرفتار کرده بقیمت گران میفروشند و لباس این قوم از پشم سیاه است و زنان این قوم بسیار جمیله و بغایت حسینه میباشند بخلاف مردان که بد ترکیب اند

منزل ...

افتاده تمام آب

در بیان حال ترکستان و زبوته بی حاکم سابق آنجا

اینجا آبادی ... واوذبک و ایلجان و قراغز لباس سیاه از پوست است کرده می پوشند و سر ... خانان ترکیه و سرد ... ایلات اوذبکیه زبوته بی است در راه دوده مرقند و یارکند و دشت کوکان تا سرحد ختا تمام اوذ لکان صحرانشین که تخمیناً یک لک و ... هزار نمانه و اوجاق بوده باشند

بر پاکبراتی

در تحت فرمان او هستند و پنجاه هزار سوار مدام در رکاب او سوای ایلات حاضر می باشند و مکان بود و باش و شهر فوقان

واقع پادشاه خطا او را فرزند خود خوانده بود و بعد سال دو سال ایلچی نربوته بی مع تحائف مثل اسپان و سمور وغیره نزد پادشاه خطا میرود و او

چندان در رعایت خاطر ایلچی حاکم مذکور میکوشد که با سفیران دیگر سلاطین و حکام آن مراعات منظور نمیدارد و از ایلچی نربوته بی که بحضور او میرود

به اخبار خیر و عافیت او بدین طور میپرسد که فرزندم نربوته بی بسیار خوش و خرم است و قریب چند لک روپیه را تحائف از قسم طلای احمر وغیره برای او میفرستد

و از باعث جمعیت الوس و قومیت که نربوته بی میدارد پادشاه خطا پاس خاطرش میکوشد شاه غفران الله سرهندی که الحال ولد او در شهر پشاور

سکونت دارند یکبار بموجب حکم تیمور شاه و یا زمان شاه درانی بسال یکهزار و دو صد و نه ۱۲۰۹ هجری در فوقان رفته بود و بمردم نقل میکرد که نوبتی قاضی القضاة

شهر فوقان برسم ایلچی گری از طرف نربوته بی بحضور پادشاه خطا رفته بود و از من میگفت که چون در مدت پانزده روز بسرحد ملک خطا رسیدیم در انجا گاری

اسپی دیدیم استاده بود و آدم بران سوار چون قریب رسیدیم ایشان مرا سیم تنها گرفته در میان ارابه مذکور که بطور صندوق ساخته بودند نشانیده

روانه شدند چون موسم اخیر سرما بود و سنگی سیاه در پیش من نهادند که مثل آتش گرمی داشت اما بدن و لباس را ضرر نمیرسانید و تمامی اجناس ضروری

از خورد و نوش دران ارابه موجود دیدیم در اثنای راه مرا طعام چاشت میخورانیدند و شام بمکانی که برجی کلان پخته داشت و در انجا قریب پانصد مردم

و تمام اسباب و اشیای ضروری بود فرود می آوردند صندوق گاری از چهار طرف بند بود و در راه جای آبادی بنظر نیامد الغرض باستعجال از

سرحد خطا تا شهر مذکور در مدت یکماه چند روز در هر منزلگاه رسانیده و بمکانی پخته فرود آمده بدستور طعام چاشت و شب مهیا می ساختند و چون

در شهر رسیدیم بر همان ارابه مرا نشانیده بحضور پادشاه بردند و هرگاه قریب بدربار رسیدند پیاده اندرون رفتیم مکانی دیدیم بسیار دلکش و زیبا

در و دیوار و سقفش کار طلا و آئینه بندی داشت و در وسط آن بنگله نفیس مطلا از آئینه بندی جلوه نما بموجب تعلیم آن مردم سلام بطور سجده بجا آوردم

از بالای بنگله دستی برآمد و شخصی با آواز بلند بزبان ترکی خطائی گفت که پادشاه میفرمایند فرزندم نربوته بی بسیار خوش و خرم است بعد تکلم

باز بموجب تعلیم مردم بسجده رفته عرض کردم که نربوته بی بدعای دولت عالی مشغول است و بوقت رخصت اشیا و نوادر انجا که ارزش

ده لک روپیه داشته باشند برای حاکم مذکور عطا فرمود و بست هزار روپیه از طلا و دیگر اجناس آن دیار بمن بخشید چنانچه مردمان پادشاه مذکور

آنهمه را بگاری مذکور بار کرده و بطریق سابق مرا بر همان مرکب نشانیده در همانقدر مدت تا بسرحد فوقان رسانیدند تا اینجا کلام قاضی القضاة

تمام شد و نیز شاه غفران الله میگفت که من تمام ملک ترکستان را سیر کردم اما مردی منصف و عادل و حلیم و صاحب تمکین مثل نربوته بی ندیدم

مکانی برای سکونت خود بصفا است و خوبی تمام ساخته است آئینه بندی نموده دران می نشیند و کسی بارباب حضوری نمیشود قریب پنجاه

و شصت غلام که گرد آن مکان نوبت بنوبت استاده می باشند عرائض ارباب حاجات را اندرون برده دستخط کنانیده می آرند و بروز جمعه

که و جامع مسجد میرود و قریب ده هزار غلام و دیگر فوج مسلح همراه او می باشند در انجا با علما و سادات رسیده عرائض اهل حاجت گرفته مقدمات

سهل را خود فیصله میکند و مقدمات مشکله و طویل را بمفتیان عدالت تفویض می نماید تا موافق شرع انفصال نمایند بعد از ان در مکانی

که دران قریب ده هزار مردم می نشینند نشسته با ده هزار مردم طعام میخورد و طعام او بیشتر از دنبگی گوشت است و کمتر پلاو و هرگاه

از طعام فارغ میشود در مکان معین خود میرود و بروز جمعه باز می برآید و سلام مردم و سوال و جواب و ملازمت ایلچی بحضور او بطور سلاطین است

و ایلچیان کاهی خانان ترکستان مثل شاه مرادبی حاکم بخارا و خدای نظر بی وغیره نزد او حاضر می باشند و عرائض هم بحضور او میگذارند

نربوته بچه شتر را در ترکی و نیز در هندی گویند و لفظ بی مخفف بیگ است که در آخر نامهای ترکان و مغول می آرند چنانکه لفظ خان بعد نامهای

افغانان استعمال می کنند پس چون نربوته بسیار قوی و چست و چالاک می باشد لهذا حاکم شهر فوقان مذکور که نهایت در جنگ میدان

دلاور و چست و چالاک بود به نربوته بی موسوم گردید چه بعض اسما توصیفی می باشند خصوصاً نام و لقب سلاطین و خانان

[illegible] رادبی از عمده‌های ... سادات و حکام ترکستان است از اولاد توقتمش خان که در زمان امیر تیمور گورکان رئیس ترکستان بود
و بعد از جنگ و مغلوب شدن اطاعت امیر را قبول کرد دیگر خدای نظربی از عمده سرداران اوزبکیه است در اوره‌تپه که سفیدکوه
از کابل در میان مغرب و شمال است اقامت دارد صاحب ده هزار اولوس است نوبتی شاه مرادبی را شکست داده تا دروازه شهر بخارا
رسانیده بود مردی سخی و مهمان دوست است دوازده هزار سکه طلا که عبارت از چهل و هشت هزار روپیه است در سال صرف علما و فضلا و مشایخ
و مترددین معین دارد تیمور شاه درانی او را برغم شاه مرادبی انواع تحائف از اجناس و خلاع میفرستاد و تا نواح بلخ در قبضه اوست و زمان شاه
درانی نیز او را مورد رعایت میداشت دران ایام شاه مرادبی آشتی داشت اما سرخود بود شخصی از مرشدزادهای او نقل میکرد که باوجود کبرسن
گوشت یک گوسفند هر روزه میخورد و روزانه خواب میکند وقت شب یخنی یک گوسفند یعنی گوشت آنرا پخته و هریسه کرده و در دو طشت پر کرده پیش
او می‌نهند و کاردهای تیز نزد او میگذارند و تمام شب آهسته آهسته گوشت از کارد بریده میخورد و میگوید الحال سیر شده‌ام و شکایت میکرد که اکنون
اشتهای من بسیار کم شده است و شجاع بمرتبه است که دو صد سوار در مقابلهٔ او نمی ایستند و نیزهٔ او چندان سطبر و درازاست که بجز او دیگرے
برداشتن آن نمیتواند دیگر میر محمد شاه پادشاه بدخشان که قریب ده پانزده هزار از مردم تاجیک سوار و پیاده مع الوس قریات و قصبات
همراه دارد اما مغلوب افواج اوزبکیه است ملک خود را گاه بصلاح و گاه بجنگ نگاه میدارد و از قوم سادات است و مسکن خود
شهر فیض آباد واقعه بدخشان و آنملک از کابل قریب دو صد و چند کروه جانب شمال میان بلخ و قندز و حصار کولاب واقع است
و از کتل هندوکش که از کابل بفاصلهٔ یکصد و چند کروه سمت ترکستان است شروع گشته و تا نواح قندز و کولاب انتهای آن
و درین ملکها هر یکی بجای خود سردار است اما بظاهر اطاعت پادشاه بدخشان میکنند و از قسم خراج گاه گاهی چیزی بطور خود
میدهند کان لاجورد و لعل درینملک است قریب بشهر فیض آباد مذکور در سنه ۱۲۱۱ هجری دیگر سرداران خرد اوزبکیه مثل فتح علیخان
و جعفر علیخان وغیره در قندز و حصار و کولاب وغیره بسیار بودند فراخور زور و طاقت خود هر یکی قلعه و ملکی دارد و هرگاه حاکمے
زبردست بر یکی از انها زور میکند نذرانه لائق حال خود داده حفاظت ملک خویش مینمایند و در عهد زمان شاه درانی محمد خان نامے
قوم قاجار تمام کشور ایران را بتصرف خود داشت برادرزاده اش باباعلیخان یعنی فتح علیخان قاجار در چهاردهم محرم سنه ۱۲۱۲ هجری
در قلعه شیشه بسبب حدوث قتل کنانیده خود پادشاه ایران گشت محمد خان مذکور مردی بود سفاک تندخو سرداران و رؤسای
ایران همه از و لرزان و ترسان میماندند اکثر مردم را قتل نمود و از سکنه و رئیسان مازندران چند هزار مردم از الوس همراه خود داشت
در قتل نادر شاه شریک بود و از دست کسی اخته گردیده عمر بسیار داشت آخر کار چون قدری از قلعهٔ کلات که از بناهای
مستحکم سلاطین کیانیان بود و نادر شاه آنرا از سرنو درست کرده خزانهٔ خود دران نهاده بدست باباخان مذکور افتاد
سبب خروج او شد فی الفور محمد خان مذکور عم خود را کشته بجای او والی کل ایران گردید باید دانست که شخصی امام الدین نامی
حسنی نسب چشتی طریقت که در ملک خراسان وغیره بسیار مانده اینهمه حال را از ابتدای سلطنت احمد شاه درانی نوشته بود و اکثر
بچشم خود مشاهده و معاینه کرده غالب که در زمرهٔ اهل قلم در سرکار سلاطین درانیه ملازم بوده باشد لهذا راقم نظر بصداقت
[illegible] سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری بطریق انتخاب بقلم در آورد و بعد از سنه مذکور چه از باشندگان کابل و قندهار که در [illegible]
منزل [illegible] واقف ازینحال بودند و نزد من می آمدند بسمع رسید مجملاً آنرا از بقیه حال زمان شاه و سلطان محمود برادرش نگاشته
[illegible] تمام آن زمان شاه پادشاه هرگاه سلطان محمود را شکست داد او با اهل و عیال نزد حاجی [illegible] خان [illegible] حقیقی خود در مقابله افواج زمانشاهی گریخته در
اینجا آبادی [illegible] گشته قصد [illegible] کابل [illegible] محمد خان [illegible] علی محمد خان [illegible]
[illegible] راه دوم

[illegible]

پادشاهی بود برای بردن پادشاه ممدوح بطرف هندوستان که از طرف انگریزان صوبه بوده لعل و الماس داشت بسیار [illegible]
ملک پنجاب جریده با فوج جرار به عنوان الخلافه شاهجهان آباد که درین اثنا از رسیدن ... و نقض و تنخواه ... دریافت شد که سلطان محمود بطرف هرات سری برآورده است
بعض سرداران قندهار را با او سازش کرده می‌خواهند که او را باز در هرات بطلبند بلکه قندهار را هم او را گذارند چون این چنین اخبار متواتر گوش همایون رسید باز در قندهار رفته دو سه کس را از
سرداران که با سلطان محمود متفق شده بودند قتل نمود و بسبب اغوای سردار پاینده خان بسیاری از امرا و سرداران را از تیغ سیاست گذرانید باقیماندگان ازین حال سخت هراسیده
دانستند که پاینده خان ما را هم زنده نخواهد گذاشت و می‌خواهد که بعد فنا و اعدام ما مردم پسران خود را که بسیار اند حصول امور سلطنت سازد پس همه متفق گشته سعایت و بر آمد او است
و دروغ بحضور زمان شاه گفتن شروع کردند و مزاج او را از طرف خان مذکور برگردانیدند تا آنکه پادشاه سلام مجرای پاینده خان بند نمود و پسران او که بعدد بیست کس جوان و پهلوان شجاع
از وطن از راه مخلصه بود چنانکه تفصیل آن در ذیل نوشته خواهد شد بخدمت پدر خود عرض کردند که مزاج پادشاه از طرف ما برگشته اولی آنست که قبل از آنکه
حکم القتل شود از قندهار گریخته بگرشک شهر وطن در میان قوم خود برویم پاینده خان گفت آنچه شما گفتید است درین اصلاح زیرا که من هم از طرف شاه
مطمئن نیستم ولیکن هرگاه ما همه ازینجا گریخته در اینجا کدام سری و با افغانی فرد و دستواری خواهیم شد دشمنان همیشه طعن و تشنیع شما خواهند کرد که سردار
پاینده خان پدر شما از خوف جان گریخته بخانه ما پناه گرفته بود و بدین عار نمی‌خواهم که بگریزم کشته شدن از دست پادشاه اولی است از چنین گریز و فرار که موجب طعنه برای
دوام در حق شما باشد آخر الامر زمان شاه پاینده خان را نیز بسبب راندازی سرداران که در پی او افتاده بودند قتل کرد و فتح خان پسرش که نسبت دیگر برادران
صاحب جرأت و همت بود با دیگر برادران از قندهار گریخته در گرشک وطن خود رفت و از آنجا نزد سلطان محمود رفته عرض کرد که اکنون ما بحضور شما حاضر شده ایم
تا شما را که برادر کلان پادشاه هستید و حق سلطنت دارید پادشاه کنیم سلطان محمود گفت من چگونه داعیه سلطنت کنم که نه خزانه دارم و نه فوج فتح خان عرض کرد
از طرف خزانه و سپاه خاطر جمع دارید بهم رسانیدن این هر دو خدمت غلام است سلطان محمود از خدا می‌خواست که پادشاه شود فتح خان را وزیر خود ساخته در درستی
سامان و فوج مشغول گردید و بدین طرف زمان شاه بعد از قتل و استیصال سرداران محمد پاینده خان که از ایشان گمان مخالفت داشت خاطر خود جمع نموده
شهزاده حیدر را در قندهار ولیعهد نموده و فوجی را همراهی بعضی از سرداران معتمد علیه آنجا و هم در هرات معین ساخته باز متوجه هندوستان شد و از قندهار
کوچ بکوچ روانه ملک پنجاب گردید و درین عرصه وزیر فتح خان از قوم خود و دیگر اغاغنه فوجی خوب و شایسته بهم رسانیده و سلطان محمود را همراه گرفته بر قندهار
یورش کرد و بعد رسیدن در آنجا بوقت شب بالای نوبت خانه شاهی قندهار بوسیله کمند صعود نموده و پاپوش از پا کشیده بجای چوب نقاره زده و آواز بلند
گفت دور دور محمود شاه پادشاه درآمد است و دروازه قلعه را از اندرون بگشود تا آنکه محمد شاه مع فوج همراهی داخل قلعه شد فوج متعین شهر و محافظ شهزاده حیدر
و هم اهل شهر مشاهده حال غلبه و تسلط بادرون قلعه مطیع و منقاد شده نذرها گذرانیدند و محمود شاه شهزاده حیدر را قید نموده بر تخت سلطنت اجلاس فرموده سکه
بنام خود در شهر قندهار و نواح آن بگردانید فتح خان وزیر بعد گرفتن خزانه پادشاهی که در قندهار بود افواج کثیر قریب چهل و پنجاه هزار سوار جرار نوکر داشته ملحقه
تسخیر کابل مع محمود شاه پادشاه روانه گردید زمان شاه بدریافت این حال از لاهور بارادهٔ جنگ محمود شاه برادر خود مضطر و سراسیمه متوجه کابل گشت و بوقت
روانه شدن از لاهور بسرداران همراهی فرمود که هر کرا در لاهور ماندن منظور باشد او را حاکم آن کنم احدی از سرداران ملایمت تن بقبول این معنی نداد آخر کار رنجیت
بمجبوری رنجیت سنگه سردار سکهان را که بحضور او حاضر و مرجوع بود حاکم آنجا نموده جریده بطرف کابل روانه شد و درین اثنا محمود شاه با فتح خان وزیر در کابل رسید
بر تخت آنجا جلوس فرمود و بعد انتظام برای مقابله زمان شاه بطرف پشاور پیش قدمی کرد تا آنکه قریب بدره خیبر مقابله عسکرین رو داد و جنگی صعب
فیمابین واقع شد آخر محمود شاه غالب آمده زمان شاه را دستگیر نمود و بعوض همایون شاه برادر حقیقی خود او را نابینا ساخت و شجاع الملک
زمان شاه برادر عینی خود بود گریخته رفت و در خانه خسر خویش که سردار خیبریان بود پناه گرفت و محمود شاه مظفر و منصور برای نظم و نسق قلعه سید
و تنبیه و تادیب سرکشان آنجا باز مراجعت بقندهار نمود بوقوع اینحال حافظ شیر محمد خان بامی زی ابن اشرف الوزرا شاه ولیخان که بمیدان
که مردی شجاع و دلاور بود در مقام خیبر بسیار فوج از خیبریان و قوم بامی زی فراهم نمود و شجاع الملک مذکور را بر تخت سلطنت ...
آ

سابق مکان تخت نشین سلطان محمود غزنوی بود در زمان ماضی آبادی بسیار داشت یکبار باران چندان برف بارید که تمام شهر زیر آن خراب شد بجز چند کس سه ده کسی زنده نماند از آن زمان آن شهر آباد نشد الحال مردم تاجیک و افغان اندرون قلعه قریب دو سه هزار خانه آباد اند منزل **هفتم** از غزنین بقلعه نانی میروند اینجا نیز آبادیست منزل **هشتم** از قلعه نانی بقره باغ که قلعه ناظر درانی در اینجا واقع است میرسند اینجا بود و باش قوم اندر است منزل **نهم** از قلعه قره باغ بکاریز قلعه غوجان میرسند از اینجا مسکن مردم افغان خیل است منزل **دهم** از قلعه کاریز غوجان بقلعه مکور میرسند منزل **یازدهم** از قلعه مکور بچشمه سره میروند در اینجا آبادی نیست غارهاست که آنرا سرداد مدد خان اسحاق زئی تیمور شاهی برای پناه مسافران از حرارت و حدت آفتاب و شدت برودت احداث نموده و آب هم در اینجاست و از مکور تا نواح این منزل بود و باش قوم افغان غلجی و ترکی است منزل **دوازدهم** از چشمه سره بقلعه ترین میرسند قدری آبادی دهاید و منزل **سیزدهم** از قلعه ترین بقلعه قلات میرسند در اینجا بود و باش افغانان توخی است منزل **چهاردهم** از قلعه قلات تیر انداز کنار رود ترنک میرسند از این مقام بود و باش و ریاست قوم درانی شروع گشته است منزل **پانزدهم** از قلعه تیر انداز بشهر صفا که از بناهای قاضی فیض احمد خان مدار المهام تیمور شاهی است میرسند منزل **شانزدهم** از شهر صفا بکاریز علهند میروند منزل **هفدهم** از کاریز علهند بشهر قندهار میرسند این منازل اکثر دوازده و سیزده و چهارده و بعضی شانزده کروهی هستند و همگی شهر قندهار از کابل دو صد و بست و پنج کروه و بروایتی دو صد و پنجاه کروه جانب مغرب مائل بجنوب است گویند که این شهریست قدیم در زمان سابق بوقت ظهور اسلام چندی در عمل پادشاهان هند بود بعد از این در عمل سلاطین صفویه و تیموریه در آمد و سابق ریاست قندهار تعلق بقوم افغانان غلجه داشت نادر شاه از دست غلجیان انتزاع نمود و از قوم ابدالی که الحال بدرانیان مشهور اند آباد ساخت و شهر قندهار را مع قلعه خراب کرده قریب آن شهری دیگر موسوم بنادر آباد بنا نموده دار الحکومه ساخت و احمد شاه درانی در عهد سلطنت خود شهری دیگر قریب نادر آباد موسوم باشرف البلاد احمد شاهی قندهار آباد نموده الحال که سنه ۱۲۶۰ هجری است همین شهر احمد شاهی قندهار معمور و آباد است و گرد شهر پادشاه ممدوح قلعه پخته و جویهای آب زیر زیر بازار رود کاهها جاری و کناره جویها سایه درختان توت و بازارش چار سو و در میانش گنبدی بلند بنا ساخته در اینجا انجیر و انگور خوب بچند قسم هم میرسد و برف در قندهار نمی بارد و مرض چیچک در قندهار اصلا نمیشود و هوایش بسیار معتدل و لطیف است و زلزله هم بسیار کم میشود بلکه گویند که اصلا کاهی در اینجا دیده نشد

در بیان منازل مابین قندهار و شهر هرات

منزل **اول** از قندهار برخاسته بکوکران میروند و آن قریه ایست آباد منزل **دوم** از کوکران بهاشوقه میرسند آن نیز آباد است منزل **سوم** از اشوقه بقریه سنگبار که آبادی بسیار دارد میروند منزل **چهارم** از سنگبار بخشکی نخود که دیه آباد است میرسند منزل **پنجم** از خشکی نخود بخاک چوپان میروند در اینجا آبادی نیست مگر آب دارد منزل **ششم** از خاک چوپان بگرشک میروند آنجا شهر و آب و جاری است منزل **هفتم** از گرشک بشوراوک میروند که آبادی ندارد و تمام آب است منزل **هشتم** از شوراوک بدلنگک میروند آنجا قلعه ایست خراب افتاده تمام آب دارد و آبادی نیست منزل **نهم** از دلنگک بخاشرود که آبی جاریست میروند منزل **دهم** از خاشرود بگواه میروند اینجا آبادی است منزل **یازدهم** دو راه دارد یکی از فرح و سبزوار شده بهرات میرود و در این راه فوج پادشاهی و تجار آمد و شد دارند و راه دوم جریده و سوار از گرما ب شده بهرات میرود منزل **دوازدهم** از دوراهی بگرما میرسند در اینجا باغ فقیر و آب است منزل **سیزدهم** از گرما بگرانی میرسند اینجا قلعه و آبادیست و زیارت ملا عثمان آخوند منزل **چهاردهم** از گرانی بلشوز میروند اینجا آبادی است و انگور بعضی ...

منزل **پانزدهم** از شور قلعهٔ علی زائی میروند اینجا نیز آبادی است منزل **شانزدهم** از قلعهٔ علی زائی تا قلعهٔ قاضی که آبادی است میروند
منزل **هفدهم** از قلعهٔ قاضی برباط اول میروند در اینجا آب هست آبادی ندارد دو مکانی ساخته اند که مسافرین و مترددین
در اینجا فرود آمده بوقت شب دروازه را بند میکنند منزل **هژدهم** رباط دوم است اینجا نیز آبادی نیست بود و باش مترددین بطور
رقوم الصدر است منزل **نوزدهم** رباط مستوفی پسر وکیل الرعایا جامی تیمور شاهی است منزل **بستم** از رباط
مستوفی یکرده کروه قبر اسد الله خان برادر عزیز والد بزرگوار احمد شاه درانی است و از اینجا بر دو کروه پل مالان و از اینجا بر دو کروه
هرات است و این منازل اکثر ده یازده دوازده و بعضی پانزده کروهی اند و کلی تخمیناً دو صد و پنجاه کروه مسافت است
و سوار و جریده در پانزده روز ده روز هم از قندهار بهرات میرسند و درین منازل مرقومه افواج و توپخانه هم رفتن میتوانند
و دار السلطنت هرات شهری است از بلاد مشهوره قلعهٔ استوار دارد و در دورها در شهر دو بازار جاری است سابق تعلق
بسلاطین ایران داشت و الحال که سال یکهزار و دو صد و شصت و چهار است در عمل اولاد سلطان محمود ابن تیمور شاه درانی است
چند سال پیشتر شهزادهٔ کامران خلف سلطان محمود مذکور حاکم هرات بود اکنون محتمل که یکی از پسران او باشد و در عهد ریاست
شهزادهٔ کامران بالکل اختیار در اینجا به یار محمد خان وزیر او بود و قبر خواجه عبد الله انصاری که از عمدهٔ شیوخ کبار است
محمد لیست بفاصله یک کروه جانب مغرب قلعهٔ هرات واقع و در عقب قلعه سمت مغرب بلکه چهار طرف آن آبادی قوم قلیچ خان
تیموری است و سمت جنوب قلعه قوم ایماق جمشیدی از هرات تا پانزده کروه آباد اند و نام سردار این قوم سابق الغوش خان
جمشیدی بود و آنطرف در میدان بیرون کوه اولاد عیسی خان کوهی شیعه مذهب آباد اند و از اینجا تا بنواح مشهد مقدس
همین قوم می باشد سابق این همه سرداران تابع و فرمانبردار خان شاه پادشاه ممدوح بودند اکنون سر خود هستند و مشهد مقدس
که در اینجا مزار فائض الانوار امام ثامن است از هرات ده منزل جانب جنوب واقع و بهرام خان فیروزکوهی ایماق بر سه منزل
از هرات میان مغرب و جنوب است و ریاست قوم هزاره که از اهل سنت هستند همین طرف واقع و اکثر این قوم در نواح
و مسالک ملک ایران چپاول و غارتگری می کنند و جانب شمال هرات بر فاصله چهل کروه کم و بیش سواد کرامت بنیاد خطهٔ چشت است
و بطرف چشت و تمام کوهستان ریاست و بود و باش قوم تایمنی واقع شده ما بین این کوه و در نواح هرات تمام قوم چهار ایماق مذکور اند
و جانب مغرب چشت سرحد نکو حد میمنه و بلخ ریاست ترک و ازبک است این مردم بحضرات خواجگان چشت اعتقاد دارند و بمقام اتمام کوه
حد ریاست قوم هزاره شیعه و افغان است و آنطرف افغانان کافر سیاه پوش اند مرام اهل اسلام با این قوم جهاد و غزا میکنند و چشت مقامات
متبرک مملو از انواع خیر و برکت پیشوایان ارباب حقیقت و معرفت در آن مکان عرفان نشان آسوده و بحکم ملک علام حاجت روای
خاص و عام اند و فیوضات ظاهری و باطنی از قبهٔ با انوار و خاک اطهار ایشان به بندگان خدا میرسد

در بیان منازل که مابین هرات و چشت واقع اند

چون از هرات بطرف چشت روانه میشوند منزل **اول** بهیروان که نام قریه است فرود می آیند منزل **دوم** از هیروان [illegible] که شهر است
میرسند منزل **سوم** از آباد قلعهٔ صبیر میروند در اینجا مزار سلطان محمد مخدوم صاحب است منزل **چهارم** از قلعهٔ صبیر در خطهٔ
چشت داخل میشوند در اینجا کوه هست بلند و در آن کوه راه بالا شدن واقع شده و در میان درهٔ این کوه آبادی چشت
خانهٔ صاحبزاده های مودودی چشتیا مکمسی ده اند و دیگر مردم نیز آباد و از اینجا دو راه بالا شدن بر کوه

دریکی راه مزارهای حضرات خواجگان موصوف اند و در پهلوی آن بسیار جنوب و مشرق مدرسهٔ عالی و مسجد رفیع است که یکی از معتقدین
حضرت خواجه مودود چشتی تعمیر نموده و آن مکان بس رفیع و استوار است و در قرب آن درختی دمیده که میوهٔ آن بعینه مانند فندق است مردم تیمناً
و تبرکاً باطراف بعیده میبرند و در گلو و دست اطفال جهت محافظت می بندند طرفه ترانکه در هر سال هفت بار شگوفه و بار می آرد گویند حضرت
مودود چشتی بوقت وضو کردن مسواک خود دران زمین فرو برده بودند از انجا چنین درخت سبز برامده شاید آن عصا از چوب فندق بوده باشد
دیگر قرب انجا سنگی است مائل بسرخی که اکثر بدان سنگ ابوالعباس حضرت خواجه خضر علیه السلام پشت مبارک رسانده با خواجه مودود چشتی
کلام میکردند تا حال نشان پشت آنجناب بران سنگ ظاهر است و از انجا چون بالا میروند مزارات حضرات چشت اند بدین تفصیل
اول مزار حضرت سلطان فرسنافه قدس الله سره است ایشان بسبب ظلم بنی عباس که نسبت بسادات میکردند
عرب بچشت تشریف آورده آسوده اند والد بزرگوار خواجه ابدال چشتی هستند **دوم** مزار حضرت زبدة الکاملین
و عمدة الواصلین دُرِّ دریای حقیقت اختر برج طریقت مالک الملک لازوال حضرت خواجه ابواحمد ابدال **سوم** مزار پرانوار
جناب سردفتر ارباب هدایت پیشوای اصحاب ولایت مقبول بارگاه لایزال خواجه محمد زاهد فرزند خواجه ابواحمد ابدال **چهارم**
مزار متبرک قدوة السالکین زبدة العارفین عارف معارف ربانی سالک مسالک یزدانی جامع کمالات دینی و دنیوی حاوی
کرامات صوری و معنوی حضرت خواجه ابویوسف ناصرالدین یوسف والد بزرگوار خواجه مودود چشتی **پنجم** مزار منور مرقد مطهر عنقای
قاف لاهوت سلطان اقلیم جبروت عمدهٔ عارفین خداآگاه زبدهٔ عاشقان حقیقت پناه شهنشاه ملک عرفان فرمان روای انس و جان
رهبر گمرهان فقرا قافله سالار قوافل عرفا افسر فرق صوفیان والاجاه بهیم تارک محققان خداآگاه دُرِّ دریای نبوت گوهر درج
فتوت سلالهٔ سلسلهٔ مصطفویه نقاوهٔ خاندان مرتضویه عالم علم خفی و جلی نور دیدهٔ نبی و علی شیخ الشیوخ ثقلین قرة العین حسن و حسین
برگزیدهٔ رب الودود خواجه مودود **ششم** مزار مخزن طریقت معدن حقیقت آفتاب سپهر توحید ماهتاب فلک تفرید
عمده سیراب دلان انهار بهشتی خواجه احمد ابن مودود چشتی این شش مزار متبرک دریکجا قریب یکدیگر اند و گرد اینمکان حرم گنبدی است
و قبر مودود چشتی بالای پشت و غلاف سبز بران پوشیده میماند و مسجد یک گنبدی ملحق بمزارات شریف است مردم در انجا نماز میگزارند
و سوای این بسیاری از خلفای کرام و اولیای عظام این خاندان دران مکان آسوده اند براه دوم که از چشت بالای
کوه میروند بر لب دره چشت چشمهٔ آب و مکان اربعین یعنی چله کشیدن خواجه محمد زاهد فرزند خواجه احمد ابدال است و انجا باغیست
موسوم بباغ خواجه مودود گویند که یکی از سلاطین خراسان آن باغ را بنام نامی ساخته و میوجات او را برارباب استحقاق
وقف نموده و از زیر دیوار این باغ نهر آبی است که بمزار آنجناب میرسد و بر مسافت چهار کروه بالای کوه مکان اربعین خواجه مودود است
و انجا دو جوی آب اند یکی گرم دوم سرد حق تعالی این دو قسم آب را برای آنجناب جاری فرموده تا برای غسل در موسم سرما و گرما
بکار آید و از همین دو جوی آب بمزارات مرقومه می رسد و ازین مکان بالاتر بفاصلهٔ هفت کروه جای اربعین خواجه ابواحمد ابدال واقع شده

درینجا نقلی عجیب است

یعنی جانب مغرب از چشت دو کوه اند باهم ملحق شده از ان هر دو کوه شب جمعه خون و کف جاری میشود صبحی مردم از اطراف
قریب و بعید رسیده پنبه را از ان ترکرده می بندند و آنرا بر زخم ناسور و دنبل بطور مرهم می نهند و شفا می یابند و سبب برامدن خون و کف از میان
دو کوه این است که روزی حضرت مودود چشتی بر کنار آبجوی که قریب آنجبال جاریست نشسته وضو میکردند ناگاه اژدهای عظیم خونخوار مهیب ناک از

ماری برآمده بقصد آنجناب روانه شد چون قریب باب جوی ومابین این دو کوه رسیده فرمودند باییست کجا می آیی بمجرد گفتن این لفظ آن هر دو کوه لرزه در جانب حرکت کرده مواژدها را در میان گرفته بفشردند اژدها فریاد برآورد که یا حضرت علیه مرا رهائی فرما آن جناب فرمود که الحال در همین مکان باش که از تو فیض بخلق اللہ خواهد رسید گویند که همان تنه اژدها در شب جمعه زور نموده میخواهد که از جبال مسطور بیرون شود چون بیرون آمدن نمی تواند خون و کف از آن جاری میگردد و حق تعالی بتصرف ولی آن برگزیده عالم کف و را مرهم زخم و ناسور ساخته شفای کامل می بخشد دیگر سنگی بزرگ مانند کوه پاره معلق در هوا استاده مانده است راوی ثقه و معتمد گوید که آن سنگ در میان روضه متبرکه خواجه مودود چشتی و مکان اربعین آنجناب که تخمیناً چهار کروه فاصله دارد معلق است از مزار شریف که بسمت مکان اربعین میروند بدست راست میماند و ارتفاع کوهی که از آنجا سنگ جدا شده و هبوط کرده بود تخمیناً یک و نیم کروه است و بالفعل سنگ مذکور بارتفاع نیم کروه معلق بر هوا استاده بینندگان را چنان محسوس میگردد که گویا آن سنگ جنبش مینماید و قریب است که بیفتد قصه آن چنانست که چون تولد خواجه ابو احمد ابدال چشتی بتصرف و توجه شیخ وی خواجه ابو اسحاق شامی شد روزی خواجه ابو احمد موصوف با جازت پدر بزرگوار یعنی سلطان فرسناقه برای شکار بطرف کوهی رفته بودند و از انجا گم شدند و بعد از چند روز شخصی خبر آورد که من خواجه ابو احمد را در فلان موضع از آن کوه همراه ابو اسحاق شامی دیدم سلطان فرسناقه مردم را برای آوردن فرزند خود در انجا فرستادند روندگان هر چند که اصرار و مبالغه نمودند خواجه مذکور نیامد و در سن هشت سال ریاضت کرد و خلافت یافت و خرقه و گلیم پوشید پیر روشن ضمیر وی را بجای خود نشانده فرمود ای احمد تو مرا فرزند هستی هر نعمتی که مرا از پیران طریقت رسیده بود بتو دادم پس دست او گرفته و مستقبل قبله استاده دعا کرد آواز از غیب آمد که ما ابو احمد را دوست گرفتیم و مقبول گردانیدم و هر که در صحبت ابو احمد باشد او را نیز دوست خود گردانم روزی ابو احمد خواجه اسحاق شامی را باسی و نه تن از ابدال در یک جا نشسته دید سلام کرد و باذن پیر خود شریک و شامل حلقه ابدال گردید بسبب شمول او عدد ابدال چهل کامل گشت چون وقت شیخ در رسید ابو احمد را بشرف توجه و بیعت مشرف ساخته در طرفة العین بمرتبه ولایت عظمی رسانید تا سه روز در خدمت شیخ حاضر مانده روز چهارم باجازت شیخ متوجه تلقین و تربیت پدر خود سلطان فرسناقه که دائم الخمر بود متوجه شد چون بدروازه اول شهر رسید خمخانه شهر را خراب و مسمار ساخت و بدروازه دوم نیز همین عمل کرد و هرگاه بدر دولتسرای پدر رسید خمخانه خاص سلطانی شکست و خراب نمود پدرش بخیال شادی مقدم پسر اباندوده بدل نموده غلامان حبشی خود امر کرد که چون ابو احمد بیاید سنگی کلان ابالای سرش بیندازند خواجه احمد چون آنجا رسید در مسجدی که بی سقف بود برای نماز ایستاد غلامان بعد نماز گزاردن او بسیار زور کرده سنگی کلان از بالای کوهی بر سرش انداختند آنجناب بر سنگ نظر کرد بمجرد دیدن آنجناب جائیکه سنگ رسیده بود همانجا در هوا ایستاد و قرار گرفت سلطان فرسناقه چون کرامت پسر مشاهده کرد از شرب خمر و جمیع منهیات شرعی اجتناب کرده تائب شد و بعض ثقات این نقل را بدین طور روایت کرده اند که خواجه ابو احمد ابدال در مسجد بی سقف بعد از نماز در مراقبه بودند که بعضی کفار از سر کوه آن سنگ را بر آن جناب بغلطانیدند چون خواجه بیان نگاه کرد سنگ همانجا در هوا ایستاد و قریب هشت صد سال است که همچنان آن سنگ قدری کناره اش بکوه پیوسته معلق در هوا میماند

نقل

درویشی صادق القول متقی خداشناس شاه عبد الستار نقل میکرد که من در سنه یکهزار و دو صد و یازده هجری بر سر مزارهای حضرات چشت معتکف بودم که چند صاحبزاده مودودی مثل قابل خواجه و رکن الدین خواجه و شرف شاه خواجه و موسی خواجه و زاهد خواجه و بدل خواجه و خادم خواجه و احمد خواجه و دیگر خواجهای سادات مودودی با ناصر خواجه صاحب خرقه و سجاده نشین آنوقت برای گرفتن نذر و نیاز آباو اجداد کرام خود بر کوهستان بالا تشریف بردند در انجا واقعه غریب و امری عجیب مشاهده کردند و آن این است که از مکان اربعین

بر محمود شاه فوج کشی کرد و بعد جنگهای بسیار بر محمود شاه غالب آمد دران هنگام شجاع الملک را دستگیر کرده خواست که بعوض زمان شاه کور سازد گر زمان شاه او را
از نابینا ساختن منع نمود و گفت که محمود شاه را بعوض من کور مساز زیرا که او بعوض کور کردنم همایون شاه برادر حقیقی خود مرا کور ساخت پس آن عوض تمام شد
اکنون نباید که تمام سلاطین درانیه کور و نابینا شوند الغرض شجاع الملک بموجب گفته زمان شاه دست ازین تعذیب کوتاه ساخته محمود شاه را نظربند نمود گویند
که زمان شاه چشمان همایون شاه را از حلقه بدر کنانیده بود و محمود شاه فقط میل گرم در چشمان زمان شاه گردانیده از بینایی معطل ساخت بدین سبب هر دو چشم زمان شاه
صحیح معلوم میشد مگر بصارت مطلق نداشت و شجاع الملک تا چهار سال و چند ماه پادشاه بالاستقلال ماند چون برای تسخیر ملک کشمیر رفت و با عطا محمد خان برادر
و با سیر فتح خان وزیر که صوبه دار آنجا بود بجنگید صوبه دار مذکور غالب آمد و او را در قلعه آنجا قید نمود و محمود شاه بفور وقوع این واقعه از قید رهایی یافته باز زور و قوت گرفت
و در کابل و قندهار تحکم نمود و هرات را بحاجی فیروز الدین برادر خود داد و تمام خراسان زیر حکم نموده قندهار که دار السلطنه قدیم سلاطین درانیه بود در قبضه استقلال خود دید
و بعد انقضای چند ایام شهزاده کامران پسر کلان خود را که در قندهار همراه بود بار بحضور پدر خود عرض کردن شروع نمود که هرات را از حاجی فیروز الدین مذکور گرفته او را از آنجا بدر
چون اکثر قبایل شاهی در هرات بودند محمود شاه خوب میدانست که حاجی فیروز الدین بدون جنگ کردن و مغلوب شدن آنرا از دست نخواهد داد بدین سبب منظوری
درخواست شهزاده کامران تامل میفرمود تا اینکه فتح خان وزیر بعد از انتظام صوبه کشمیر وغیره ممالک محروسه در قندهار بحضور محمود شاه حاضر شد پادشاه خواهش
شهزاده مذکور ظاهر ساخت وزیر عرض کرد که اگر مرضی حضرت باشد من قلعه هرات را بحکمت عملی خالی کردن میتوانم سپس ظاهرا از راه مکر و فریب بغاوت از محمود شاه
ظاهر کرده بجنگ [illegible] با او در نواح قندهار بجنگید تا ده پانزده روز از طرفین بسر کردن توپ و تفنگ خالی با یکدیگر جنگ در میان ماند حتی که بر همگنان از قریب
و بعید معلوم شد که فتح خان وزیر از محمود شاه باغی گشته جنگ و جدال مینماید المختصر بعد اظهار مخالفت جعلی نسبت محمود شاه یکبارگی از مقابله فوج پادشاهی گریخته برای
رفتن پناه بطرف هرات متوجه شد شهزاده فیروز الدین بقراین دریافت که فتح خان وزیر بفریب و دغا برای گرفتن قلعه و شهر هرات می آید فلهذا برای مقابله
با فوج بیرون شهر برآمده آماده پیکار گردید وزیر مسطور دوست محمد خان برادر خود را در شهر هرات و برادر دیگر خود را برای تسخیر قلعه آن فرستاده خود برای مقابله
حاجی فیروز الدین بیرون شهر فرود گردید دوست محمد خان با فوجی که برای حفاظت شهر معین بود جنگیده غالب آمد و مال و اسباب حرم سرای پادشاهی را که در آنجا بود تاراج کرد
و بواسطه خواجه سرایان شلوار بند قیمتی دو لک روپیه را از خواهر شهزاده کامران که پوشیده بود انتزاع کرده گرفت درین اثنا فتح علیخان قاجار والی ایران
بطلب و سازش حاجی فیروز الدین برای تسخیر هرات با یک لک فوج متوجه گردید فتح خان وزیر و حاجی خان کاکر با فوج ایران جنگیده کارهای نمایان نموده شکست دادند
تا مشهد مقدس جنگ کنان در تعاقب رفتند تا اینکه فتح علیخان قاجار از آنجا برگشته بطرف ایران رفت درین اثنا خبر تاراج و غارتگری مال و اسباب حرم سرای
پادشاهی در هرات خصوصا گرفتن شلوار بند خواهر شهزاده شنیده در غضب آمد و بهرات که خالی شده بود و فتنه بندوبست نمود فتح خان وزیر را این
حرکت ناشایسته که از دست محمد خان برادرش نسبت پردگیان عصمت سرای پادشاهی بعمل آمده بسیار ناگوار خاطر افتاد برادر مسطور را تهدید نوشت که بعد
مراجعت کردن از مهم پادشاه ایران و حاجی فیروز الدین بپاداش این گستاخی ترا از جان خواهم کشت تو اینحرکت کرده مرا و خاندان مرا بدنام و رسوا کردی
محمد خان مجرم بود چون غدار از خوف جان خویش گریخت و در کشمیر رفته پناه گرفت و بعد از آنجا بموجب نوشته وزیر مذکور خان [illegible] امکانی کرده [illegible]
بعد فتح و فیروزی بر فوج ایران و حاجی فیروز الدین فرحان و شادان در هرات رسید روز دیگر بحضور شهزاده کامران
شهزاده موصوف [illegible] از طعن و تشنیع مردم خصوصا خواهر و دیگر مردم حرم سرای پادشاهی در دل [illegible] داشت و گمان میداشت
که وزیر مرتکب [illegible] ناشایسته یعنی غارتگری محل پادشاهی شده است روز دوم وزیر مذکور را که برای سلام بحضور شهزاده
آمد کور گردانید و در قندهار فرستاد محمود شاه بدریافت اینحال بسیار قلق و افسوس نمود و شهزاده کامران را بسیار ملامت
ساخت من بعد هرگاه فتح خان حاضر حضور شاهی گردید پادشاه بسیار تشفی و دلجویی فرموده خواست که باز
بعهده مذکوره مخلع و سرفراز سازد فتح خان بعرض آورد که نابینا شده ام حالا که چشم ندارم چگونه [illegible]

سلطنت را انجام خواهم نمود از برادران با سرکار الایق دانند برین منصب سرفراز فرمایند بوجود یعنی برین منصب گویا تو دین مدت اکنون پوشیده نماند که اصل عداوت
و عناد امیر دوست محمد و دیگر برادران او با خاندان درانیه یکی قتل کردن زمان شاه سردار پاینده خان پدر او دوم کور کردن شهزاده کامران فتح خان برادر کلان
او است چنین باعث بود که مفسده کسی از درزند کور بوران چنین خیال محیط بود خود از خاندان سلاطین درانیه برگشته باهم صلاح نمودند که شجاع الملک را از سلطنت
برداشته میر اعظم که از سادات صحیح النسب است در ملک خراسان پادشاه کنیم و معین و مددگار او بوده نگذاریم که کسی دیگر از اولاد درانی پادشاه گردد شجاع الملک که از کشمیر
رهائی یافته سلطنت میکرد در پیشاور بود به ارادت پنجاب در کابل رفته میر اعظم را بمقصود قتل نمود گویند که سید مذکور هر چند زیر تیغ شجاع الملک گفت که مرا مکش
بمقصود و سلطنت نمیخواهم اگر مرا ناحق بخواهی کشت سلطنت تو و دیگر درانیان برباد خواهد گردید چون آه مظلوم بی اثر نمیماند بهمان نحو رسید مردم شهر کابل
و نواح آن و افاغنه که معتقد سید مذکور بودند از شجاع الملک گشته شورش کردند شجاع الملک در کابل استقامت کردن نتوانسته در لاهور رفت رنجیت سنگه مذکور
که سلطان و تمام ملک پنجاب داشت استقبال نموده با عزت و احترام او را در شهر برد و بمکانی خوب فرود گردانیده بتعظیم و تواضع پیش آمد اکثر لک و دو لک روپیه برای
مصرف میفرستاد درین اثنا دیوان و مختار سرکار او که هر دو هندو بودند از شجاع الملک ناخوش گشته با رنجیت سنگه سازش کردند و راز او را فاش کرده گفتند
که شما عبث اینقدر زر برای شجاع الملک صرف میکنید او محتاج نیست جواهر بسیار خصوصا کوه نور نزد خود میدارد علاوه آن داعیه تسخیر ملک پنجاب را از شما اندرین سبب
که زمان شاه برادر من از طرف خود رنجیت سنگه را حاکم کرده بود هر دم متفکر میماند چنانچه همیشه در فکر آن میباشد که فوج افاغنه را ملازم داشته تمام ملک کورا
از شما انتزاع کرده بگیرد رنجیت سنگه که مرد طامع و حریص بود بر کلام راست و دروغ آن هر دو هندوی مفسد نمک بحرام برخلاف وضعداری
شجاع الملک را در قید شدید کرد و جبرا و قهرا جمیع جواهر را مع کوه نور از و انتزاع نمود و انواع تکلیف و تصدیع باو رسانید الغرض آن بیچاره چند مدت
در قید سخت ماند آخر افغانان مخفی از دور نقب تا خوابگاه شجاع الملک رسانیده او را از قید برآوردند شجاع الملک از لاهور گریخته و براه کوهستان شده
خود را با افغانان و خیران در مقام لودهیانه که در آنجا فوج سرکار کمپنی انگریز بود پناه برد و تا مدت در ارسرکار موصوف فراخور رتبه و شان او خبرگیری نمود
بوقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نبیره فتح علیخان قاجار پادشاه ایران بر هرات که دروازه شهر خراسان است بقصد تسخیر آن شهر شجاع الملک را بموجب
درخواست او افواج کثیر همراه کرده در کابل و قندهار فرستاد و بعد رسیدن در آنجا سرداران انگریز بهادر او را بر تخت سلطنت خراسان بدین سبب
که ملکش موروثیست نشانیده و از طرف او در تمام آن ملک عمل نمودند مگر بمقتضای ضعف طالع و نامساعدت بخت پادشاه مذکور با وجود این همه جهد و
و سعی و کوشش اهلکاران سرکار ممدوح تمامی افغانان کابل و قندهار شورش کرده شجاع الملک و مستر مگناتن وزیر او را بکشتند لهذا سرکار انگریزی از ملک
دست بردار شده فوج خود را از افغانستان برخاست کرده در هندوستان طلبید و اسامی پسران سردار پاینده خان که ذکرش بالا گذشته این است

تیمور قلیخان **نواب اسد خان** و **فتح خان** وزیر محمود شاه که او را شهزاده کامران کور کرده بود **محمد عظیم خان**
صوبه دار کشمیر این چهار برادر از یک بطن **نواب عبد الصمد خان** که او را سید احمد کشته بود **امیر محمد خان** سه برادر از یک بطن
و **امیر دوست محمد خان** که تا سال یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری زنده و رئیس کابل است
جبار خان که قبائل امیر دوست محمد خان را در کابل بقید کنانیده بود از یک بطن **کهندل خان**
و **شیردل خان** و **پردل خان** و **رحم دل خان** از یک بطن **یار محمد خان** که بر سر مزارهای حضرات
که رفیق و ملازم رنجیت سنگه بود و تا سال مذکور زنده و نوکر والی لاهور است **پیر محمد خان** **سلطان محمد خان** زاهد خواجه و بدل خواجه
این موقت برای گرفتن نذر و نیاز
بند و آن این است که از مکان ...

تمت

خاتمة الطبع حبذا ایام نصرت فرجام که شمشیر قلم معرکه آرایان کشور سخندانی بمجرت مالک الملک بیزوال ودرود وسلام سلطان الرسل عدیم المثال آماده جوهر فشانیست وعلم افراز علمیت بین الاقاصی والادانی سواد تحریر بهر دبیر سرمه کش چشم شکر طرازی بیاض صفحات منشآت روشنی بخش دیدهٔ ثنا پردازی لهذا باعث حصول این نعمت عظمی غیر از انطباع نسخهٔ لاجواب و لاثانی اعنی تاریخ احمد شاه درّانی نخواهد بود که بنجوم تدوینش از آسمان خاطر بلند وضمیر صفا پیوند عامر ثغور بلاغت ونکته پروری آمر امور فصاحت وسخن گستری قلزم زخار فیوض عمیم جناب مخدوما منشی **محمد عبد الکریم** صاحب تابنده وبفرمایش جناب خانصاحب منبع تفضلات بیکران **عبد الرحمن الخان** ولد حاجی **محمد روشن خان** تغمده الله بالعفو والغفران بتاریخ بست وپنجم جمادی الآخره ختمه الله بالخیر والعا فیه سنه ۱۲۶۶ هجری سر از قالب طبع برآورده بنضارت بخش نظارگیان ندرت پسند وتماشائیان دانش پیوند گردیده وبرای شناخت کتاب مسروق وغیر مسروق علامت مهر سنه ۱۲۶۳ اسمی جناب فانضت مآب مولوی **الهی بخش** صاحب درتمامی صفحه ها ثبت کرده شد تا خریداران بر هر کتاب که مهر جناب موصوف نه بینند آنرا از دیده الکاشته از خریدارش بازمانند وبتلاش کتاب غیر مسروق درآیند فقط الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین الی یوم الدین

صحیحنامه تاریخ احمد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۴	باہر	ماہر	۹	۲۷	جاه حشمت	جاه وحشمت	۱۴	۵	غروران	غروران
ایضاً	۸	بآب	بآب	//	۲۸	اثنای	اثنای	//	۲۵	جنگیدند	جنگید
۳	۱۰	سبیل	سبیل	۱۰	۸	جهار محل	چهار محال	//	۲۶	هزار	هزارها
//	۱۳	بکیتن	بکیتن	//	۲۲	گرویدند	گروید	۱۵	۴	بسبر گردگی	بسبر گردگی
//	//	غرغشت	غرغشت	۱۱	۹	امور	برهمی امور	//	۲۰	بیتیین	بیتیین
//	۱۹	حضرت	خضر	//	۱۸	که او	که	//	//	بر دو کنگره کرده فرفت	بر دو کنگره فرفت
//	۲۴	بانوعی	بانوعی	//	۲۶	بکمبیر	بکمبیر	//	۲۵	سبرداران	بسرداران
۴	۱	سلطان	سلاطین	۱۲	۱	دروبعیده	لطور وابعیده	//	۲۹	فرمود	فرمود ورا
//	۸	دردرن	درون	//	۶	اسقدحای	استعدا	۱۶	۱۴	اہل	از اہل
//	۲۷	دهبونگی	دهبونکی	//	۱۵	آدمیان	اومیان	//	//	که تا	تا
۵	۳	دره	دره	//	۱۶	وسیندیه	سیندیه	//	۲۳	بادیگری	بعد دیگری
//	۲۷	داده	داد	//	۱۷	اوند	بوومند	۱۷	۱۶	وشادمانی	شادمانی
۶	۵	تقی خان	نقی خان	//	۲۵	اثنا نواب	اثنا نواب	//	//	ومال وعیش	عیش
۷	۲۱	سرہند	سرہند سلیند	۱۳	۳	گشتند	گشتند	۱۸	۲۹	پاینده خان	پاینده خان
۸		تبسیر	تدبیر	//	۵	باکبت	باکپت	۱۹	۱	وولدار خان	وولدار خان
//	۳	بآن	بان	//	۱۶	بود بحضور	بحضور	//	۱۰	آمر	امر
۹	۵	جان خان	جهان خان	//	۱۷	تنبیه	وتنبیه	//	۲۶	وخوت	ورخت
//	۲۵	مرجعت	مراجعت	۱۴	۵	ها	۱۲	۲۰	۱۵	بس	پاس

تتمهٔ صحیحنامه

״	۳۰	لیمین	لهٔیمین					۴۸	۲۰	بیسده	رسیده
״	۲۶	یمین	نزین					۴۹	۱	موزرد	خواجهٔ مودود
۲۱	۱۴	مرحمت	مزاحمت					״	״	غازی	غاری
۲۲	۲۲	دار	دماره	۳۴	۱۸	رسیدهٔ ایم	رسیده ایم	״	۱۷	ثرمذی	ترمذی
۲۳	۱۴	بنام	نام	״	۲۸	عیقدت	عقیدت	۵۰	۲۸	فوقان	فوقان
״	״	قابو	قابو	۳۵	۲۵	ویران	وویران	״	۲۹	حروتوی	خودتوی
۲۴	۲	مقام	مقدم	۳۶	۹	شنجوپور	شیخوپوره	۵۱	۵	تاانوج	تانواح
۲۵	۱۰	خا	خانه	[illegible]	۲۷	دلکدیو	وودلکهدیه	״	۲۰	سکتة	سلته
״	۲۹	شمشیر	شمشیرها	۳۷	۳	بن	درین	״	״	مازدان	مازندران
۲۷	۳	شتاب بوی	شتاب وی	״	۸	نقباش	نقتبلش	״	۲۹	فیروزالدین خان	فیروزالدین خان
״	۱۷	اخود	ماخود	״	۲۵	کثیر	کثیر	״	۲۹	نهیره	نبیره
۲۸	۱۱	پاه شاه	پادشاه	۴۲	۱۶	میرووال	میرودال	۵۲	۱	بسازاصرار	بسیارا صرار
״	۱۲	مردهانا	مردوانا	״	۱۸	میروال	میرودال	״	״	بنودمان شاه	تیموزمان شاه
״	۲۳	ببرد	ببرو	״	۲۰	جندالة	جنداله	״	۲	محمودبر	محمودباز
۲۹	۶	شوله	شوند	״	۲۶	سکارهای	کارهای	״	۱۵	گردیدند	گردید
״	۱۷	خوه	خود	۴۳	۲۳	پادشاه	بابرپادشاه	״	۱۹	دوزازه	دروازه
۳۰	۲۴	پرازد	پردازد	۴۴	۹	بندلته	کته بند	״	۲۸	این	ابن
״	۲۸	همراهی و	همراهی او	۴۵	۲۱	باآشوقه	به اشوقه	۵۳	۲۴	ڈل است	ڈل است
۳۳	۱	این	تعیین	״	۲۲	وسنکسار	وبه سنگیسار	۵۴	۳	دران جین	در چین
״	۴	اخود	وخود	״	״	ازسنکبار	ازسنگیسار	״	״	بودند	بودند
״	۷	ونامه	دازنامه	۴۶	۲۱	رام	مدام	״	۴	کلز	که از
״	۲۰	قلمان	قلماق	۴۷	۴	عصا	مسواک	״	״	احست	است
۳۴	۱۱	یشاق	میثاق	۴۸	۸	بیمانید	بنماید	״	۱۱	سرتکز	مرتکز
״	۱۴	کارههای	کاردهای	״	״	پشتی	تحشتی	״	۱۸	نشاید	نشانیدند
״	۱۶	رفته	رفته					״	۲۱	محمد نطیم خان	محمد عظیم خان

تمام شد